



راه عدالت

● سال اول ● شماره ۱۲ ● پنجشنبه ۱۳ تیر ۱۴۰۳ ● ۲ می ۲۰۲۴

ارکان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

در خاورمیانه آشوب

در این شماره:

- * خطوط خونین گسل در خاورمیانه
- * نگاهی به فعالیت‌های مجمع فدرال خواهان (گفتگو با سخنگوی مجمع)
- * ایالات متحده و گزینه‌های تنش‌زدایی با ایران
- * آشوب در خاورمیانه
- * افغانستان و پروسه ناکام ملت‌سازی
- * افغانستان گورستان گفتمان‌ها (به مناسبت هفت و هشت ثور)
- * طالبان؛ سیاست کشتار و انکار
- * آپارتاید جنسیتی چیست؟
- * طالبان و آپارتاید جنسیتی
- * طالبان و سیاست ستم و تبعیض علیه زنان
- * هزاره‌ها به مثابه دال منفی در گفتمان سیاسی حاکم
- * نامه خانواده و دوستان مرحوم استاد مصطفی اعتمادی به مسؤولان دانشنامه هزاره
- * پیام استاد سرور دانش به مناسبت عید سعید فطر
- * پیام شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت هشتم ثور سالروز پیروز جهاد مردم افغانستان
- * گزارش‌های خبری

خطوط خونین گسل در خاورمیانه

دو حادثه مهم در سال جاری در خاورمیانه اتفاق افتاد که هر کدام می‌تواند سرآغاز دور جدیدی از مناسبات سیاسی و امنیتی در منطقه و مبداء تحولات جدید باشد. حمله هفتم اکتبر حماس بر مناطقی از سرزمین‌های اشغالی و حمله ترکیبی جمهوری اسلامی بر اسرائیل در سیزدهم اپریل دارای ویژگی‌هایی بود که هر کدام می‌تواند به تنهایی قاعده بازی را در این منطقه تغییر دهد.

در حمله هفتم اکتبر اگرچه اکثر کشته شدگان و بیش از دوصد گروگان که تا کنون بخش اعظم آنان در اختیار حماس هستند، غیر نظامیان بودند و بدون شک کشتار و آسیب زدن به غیر نظامیان در هیچ آیینی پذیرفته نیست و نباید صورت گیرد. اما آن‌چه در این قضیه اهمیت دارد شکست تاریخی اسرائیل و غافل‌گیری آن بود که پس‌لرزه‌های آن تا مدت‌ها ادامه خواهد داشت. رفتار دیوانه‌وار اسرائیل در پی این حادثه و راه اندازی نسل‌کشی در غزه که جهان را تکان داد و تداوم حمایت همه‌جانبه جهان غرب به ویژه ایالات متحده از تداوم این کشتار بی‌رحمانه، یکی از پیامدهای مهم دیگر این حادثه بود که بسیاری از مسایل را روشن کرد.

حمله ترکیبی جمهوری اسلامی بر اسرائیل که در آن از انواع موشک‌های بالیستیک، پهپادهای پیش‌رفته و موشک‌های زمین به زمین استفاده شد، جهان را در حیرت فروبرد و مدتی مسیر همه تحلیل‌ها را تغییر داد و اکثر تحلیل‌گران تا کنون آشکارا از پیامدهای آن طرف می‌روند. این حمله اگرچه خسارت‌های جانی و مالی هنگفتی در پی نداشت و به نظر می‌رسد که کاملاً کنترل شده بود و طراحان نمی‌خواستند پیامدهای سنگین جانی و مالی داشته باشد، اما پیامدهای استراتژیک و گفتنی آن بدون شک غیر قابل انکار است و به اندازه‌ای بود که با جرات می‌توان گفت بسیاری از محاسبات و مناسبات و در مجموع قاعده بازی را در خاورمیانه تغییر داد.

در حمله موشکی و پهپادی ایران نیز نوعی غافل‌گیری وجود داشت که نه تنها اسرائیل بلکه تمام جهان را غافل‌گیر کرد. هرگز کسی باور نمی‌کرد که ایران بتواند به چنین جسارتی دست بزند. از این رو رخداد‌های جدید در خاورمیانه و به خصوص دو رخداد یادشده می‌تواند پیامدهای مهمی برای تمام منطقه و جهان داشته باشد که به برخی از آن‌ها فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: یک- چنان‌چه گفته شد تحولات جدید در خاورمیانه بسیاری از معادلات را بر هم زد و بسیاری از قضایا را روشن کرد. مداخله آشکار دنیای غرب در منطقه و حمایت از اسرائیل در همه عرصه‌ها بیش از گذشته روشن گردید. این مداخلات مثل گذشته خشونت‌ها را نه تنها کاهش نمی‌دهد بلکه به نحوی برای هرگونه خشونت و افراطی‌گری مشروعیت‌زایی و مشروعیت‌یابی می‌کند. بسیاری از پژوهشگران مداخله خارجی در خاورمیانه و حضور بیگانگان در این منطقه را دلیل اصلی رشد افراط‌گرایی می‌دانند. بنابراین از این پس نیز باید شاهد رشد گروه‌های تروریستی و افراطی‌گری شدیدتر در منطقه باشیم.

دو- ایران اگر بخواهد موازنه قوا را به نفع خود حفظ کند باید به سمت سلاح‌های غیر متعارف گام بر دارد. زیرا بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای و رقیب‌های از جمله اسرائیل دارای سلاح هسته‌ای هستند که نقش مهم در بازدارندگی دارد. اگر ایران واقعا به آن‌چه تا کنون به صورت اعلامی بیان کرده است، پایند بماند از قافله عقب خواهد ماند. این موضوع از بدیهی‌ترین الزامات وضعیت جدید و مبتنی بر منطق دشمنی و رقابت است. بدون شک ایران به این مساله اندیشیده است و باید بیندیشد. این پیامد به طور خودکار رقابت تسلیحاتی را در منطقه و در نهایت سطح خشونت‌ها را بالا می‌برد.

سه- همان‌گونه که اسرائیل از این پس باید هنگام تصمیم‌گیری در مورد حملات حذفی و تروریستی خود باید پیامدهای آن را در نظر بگیرد و مصلحت‌اندیشانه تصمیم بگیرد. نتیجه حمله ایران بر اسرائیل بلافاصله خود را در حمله متقابل اسرائیل به ایران نشان داد. اسرائیل چنان ضعیف عمل کرد که تبدیل به یک شوخی و جوک شد. چهار- بسیاری از کشورهای منطقه که به طور ذاتی رقیب ایران هستند محاسبات خویش را باید تغییر دهند. بدون شک حمله بر اسرائیل تنها با هدف ترساندن اسرائیل نبود. بلکه نیم نگاه ضمنی و البته صریح به معادلات دیگر خاورمیانه و قدرت‌های مدعی در این منطقه نیز داشت. این مساله نیز به نحوی رقابت نظامی را نسبت به رقابت‌های سیاسی و اقتصادی در اولویت اول در منطقه قرار می‌دهد.

پنج- آن‌چه از تحولات جدید در خاورمیانه بر می‌آید، اهمیت موضوعات جدید به جای موضوعات قدیمی‌تر است. در این صورت یکی از عمیق‌ترین بحران‌های منطقه یعنی بحران افغانستان در گرو تغییر تحولات جدید گم خواهد شد. افغانستان بارها از مدار توجه جهانی خارج شده است و هر بار که به این مرحله رسیده است، به بحران عمیق‌تر و خونین‌تر فرو رفته است. اکنون نیز متأسفانه افغانستان در ابتدا با قضیه اکراین و محاق رفت و اکنون با تحولات جدید در خاورمیانه از یادها خواهد رفت.

شش- با توجه به معادلات جدید احتمالا از این پس شاهد گسترش و ظهور ورژن‌های جدیدی از گروه‌های تروریستی در منطقه باشیم که به طور آشکارا و پنهان نقش گروه‌های نیابتی را خواهند داشت. زیرا بسیاری از کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای برای پرهیز از رویارویی مستقیم با رقبای خود برای تشویق گروه‌های نیابتی تشویق خواهند شد.

راه عدالت: با سپاس از این که برای این گفتگو وقت گذاشتید و به پرسش‌های نشریه راه عدالت پاسخ می‌دهید. جناب داکتر صاحب همان‌طور که در جریان هستتید در باب ضرورت طرح نظام فدرالی برای افغانستان به عنوان یک راه حل بحران طولانی در کشور ما، سخن بسیار گفته شده است. دوست داریم که یک‌بار دیگر از زبان شما بشنویم که چه دلایلی سبب شده است که بخشی از جریان‌های سیاسی به دنبال این طرح در این شرایط برآیند؟

داکتر طالب: سلام خدمت شما و تشکر از این که فرصت بحث روی موضوع بسیار مهم و حیاتی ضرورت ارائه طرح نظام فدرالی در افغانستان از سوی مجمع فدرال خواهان افغانستان را فراهم کردید.

همان‌طوری که شما گفتید در مورد طرح نظام فدرالی در افغانستان بحث زیاد صورت گرفته اما به نظر من باید بحث‌های بیشتری صورت گیرد تا این موضوع حیاتی در ذهن جامعه جا باز نموده و زمینه عملی شدن آن بیشتر آماده شود.

می‌دانید جنگ و نزاع در افغانستان مدت بیش از ۴۵ سال است که ادامه دارد و هنوز دورنمای روشنی برای پایان این وضعیت دردناک دیده نمی‌شود. با وجود تلاش‌های زیادی که برای خاتمه نزاع در افغانستان از طرف محافل گوناگون داخلی و خارجی صورت گرفته است وضعیت دردناک منازعه ادامه دارد. این بدان معنی است که این تلاش‌ها نتوانسته اند به عوامل اصلی و ریشه این نزاع طولانی بپردازند و برای حل آن چاره‌ای بیاندیشند. جنگ در افغانستان عوامل و دلایل گوناگون و متعدد دارد اما به نظر من مسئله مهمی که هم موضوع جنگ، هم عامل اصلی جنگ و هم هدف جنگ را تشکیل می‌دهد مشکل نوعیت و ایجاد نظام سیاسی آینده افغانستان می‌باشد. مسئله نوعیت نظام سیاسی با اکثریت عوامل دیگر چون عوامل تاریخی، فرهنگی، ساختار قومی، سیاسی و اقتصادی ارتباط دارد. با درنظر داشت اهمیت و حساسیت قضیه تعدادی از احزاب و شخصیت‌های مستقل مردم افغانستان تصمیم گرفتند که مجمع فدرال خواهان افغانستان را ایجاد نمایند و با ایجاد یک چتر کلان سیاسی برای پیاده کردن نظام فدرالی در افغانستان به تلاش و مبارزه دوامدار، سازمان یافته و علمی بپردازند. دلیل دیگر این است که معلومات کافی و در سطح گسترده در مورد نظام فدرالی در جامعه وجود ندارد و برعلاوه معلومات نادرست و گمراه‌کننده نیز در جامعه از طرف بعضی محافل تمامیت خواه بخش می‌گردد که نیاز وجود دارد که با آن مقابله صورت گیرد. مطلب دیگر این است که برای تحقق نظام فدرالی لازم است در قدم اول آن‌را به گفتمان سیاسی تبدیل نموده و به عنوان روایت اصلی جامعه درآوریم و این کار به مبارزه دوامدار و سازمان یافته فکری و علمی ضرورت دارد.

راه عدالت: مجمع فدرال خواهان به مرور تبدیل به یک جنبش سیاسی فراگیر می‌شود، شما چه چالش‌هایی را پیش روی این جنبش مهم می‌دانید و برای رفع این چالش‌ها چه اقداماتی صورت گرفته است؟

داکتر طالب: افغانستان در کل یک جامعه محافظه کار است و برای هر تغییر و به طرح‌ها و ایده‌های جدید با سؤظن و تردید فراوان می‌نگرد که این در مورد نظام فدرالی نیز صادق است. چون بحث نظام فدرالی با وجودی که سابقه طولانی در افغانستان دارد ولی آن‌طوری که لازم است در افکار عامه مطرح نگردیده و تا حدودی طرح و ایده نو تلقی می‌گردد لذا این چالش کلی در برابر طرح فدرالیسم نیز وجود دارد.

۲- آگاهی دهی گسترده و ترویج نظریه فدرالی برای حل دائمی مشکل افغانستان یکی از چالش‌های دیگر فراروی مجمع فدرال خواهان افغانستان می‌باشد، چون باور ما این است که منازعه دوامدار افغانستان بدون ایجاد نظام فدرالی ممکن نیست و لذا باید برای آشنای وسیعی از مردم آگاهی داده شود و نهایتاً قانع ساخته شوند که تنها راه عبور از بحران ۴۵ ساله کشور پذیرفتن نظام فدرالی در افغانستان است. این چالش مهم و فوری پیش روی مجمع قرار دارد.

۳- چالش بعدی قانع ساختن، متحد ساختن و سازمان دهی جریان‌های فکری، احزاب سیاسی و نهاد‌های مدنی در محور طرح نظام فدرالی است. بخصوص جریان‌هایی که به دموکراسی و نظام غیر متمرکز باور دارند و برای آن تلاش و مبارزه می‌کنند، چون برداشت ما نیز این است که عبور از وضعیت کنونی و ایجاد ثبات در کشور تمرکززدایی از قدرت است. تا کنون تمام نظام‌هایی که در افغانستان تجربه شده است از خصوصیت متمرکز بودن برخوردار بوده است. حتی نظام جمهوری گذشته که بر اساس رأی مردم شکل گرفت هم از لحاظ ساختار و هم از لحاظ بنیادهای حقوقی یک نظام متمرکز بود و همه این نظام‌های متمرکز شکست خوردند و نتوانستند مشکل بحران افغانستان را حل نمایند. با درنظرداشت این تجربه‌های تلخ و در عین حال گرانبها و با درنظرداشت بی‌اعتمادی‌های وسیعی که طی سال‌های طولانی منازعه بوجود آمده است شیوه‌های دیگر تمرکززدایی ناکافی بوده و مشکل را بصورت اساسی

نمی‌تواند حل نماید و لذا به نظر ما راهی جز ایجاد نظام فدرالی در افغانستان وجود ندارد و ما تلاش خواهیم نمود جریان‌هایی را که برای نظام غیر متمرکز مبارزه می‌کنند قانع سازیم که فدرالیسم تنها گزینه مطمئن برای هدف مشترک تمرکز زدایی و ایجاد ثبات در کشور است.

۴- چالش بسیار مهم، جریان فکری است که به مردم سالاری و حاکمیت مردم باور ندارند و در پی استقرار نظام استبدادی تمامیت خواه در افغانستان است. گروه طالبان که به صورت نامشروع قدرت را در افغانستان غصب کرده است یکی از مصداق‌های برجسته این جریان فکری است که البته این جریان تنها محدود به گروه طالبان نیز نیست. این جریان‌های فکری دلواپسی شدید به گذشته افغانستان دارند و در پی احیای گذشته استبدادی کشور هستند،

گذشته‌ای که جز استبداد، انحصار، سرکوب، فقر، بیسوادی و عقب‌ماندگی دست‌آوردی در تاریخ بیش از یک ونیم قرن نداشته و باعث ادامه جنگ در افغانستان نیز می‌باشد. این جریان‌های فکری و گروه طالبان چالش و مانع اصلی برای خاتمه بحران، ایجاد نظام فدرالی و ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی در افغانستان هستند. بدین لحاظ راه دراز مبارزه را فراروی مردم و مجمع فدرال خواهان افغانستان قرار داده است.

راه عدالت: مجمع فدرال خواهان ظاهراً پس از اعلام موجودیت و انتشار منشور مجمع، تشکیلات و ساختار منظمی برای فعالیت‌های آینده آن به وجود آورده است. در باره ساختار مجمع اگر توضیحاتی ارائه بفرمایید ممنون می‌شویم.

داکتر طالب: طوری که اشاره نمودید بعد از اعلام موجودیت مجمع فدرال خواهان افغانستان بتاريخ ۱۵ جدی ۱۴۰۲ مطابق ۵ جنوری ۲۰۲۴م، ایجاد ساختار تشکیلاتی مجمع در اولویت کاری هیات مؤسسان مجمع قرار گرفت که بر اساس آن و اساسنامه مجمع فدرال خواهان تشکیلات مجمع دارای نهاد‌های ذیل می‌باشد:

۱- هیات مؤسسان

۲- کنگره

۳- هیات رهبری

۴- هیات اجرایی

۵- شوراهای ایالتی، ولایتی و نمایندگی‌ها

چون شرایط برگزاری کنگره مساعد نیست طبق اساسنامه هیات مؤسسان تا برگزاری کنگره وظائف آن را به عهده دارد.

هیات رهبری مجمع با عضویت ۳۱ نفر توسط هیات مؤسسان تشکیل و بتاريخ ۱۸ حمل ۱۴۰۳هـ مطابق ۶ اپریل ۲۰۲۴م اولین جلسه خویش را بر گذار نمود. در این جلسه بعد از معرفی اعضای هیات رهبری روی اجندای مطرحه بحث و تصامیم مهمی اتخاذ گردید که عبارتند از: ۱- داکتر نیولوفر ابراهیمی وکیل سابق پارلمان افغانستان بحیث رئیس دوره ثی مجمع با اتفاق آراء انتخاب گردید.

۲- داکتر فدا محمد پیکان عضو هیات رهبری جنبش ملی اسلامی افغانستان بحیث رئیس دارالانشاء با اتفاق آراء انتخاب گردید

۳- بنده هم بحیث سخنگوی مجمع انتخاب گردیدیم هیات رهبری در جلسه بعدی خویش بنا است اعضای شورای اجرایی، رئیس و اعضای کمیته‌های مجمع را انتخاب کند.

راه عدالت: برای ادامه کار و متحد ساختن نیروهای سیاسی دیگر و همراه کردن آن‌ها چه اقداماتی صورت گرفته است و آیا طرحی برای جذب نیروهای سیاسی دیگر هم در مجمع وجود دارد؟

داکتر طالب: البته، هدف مجمع فدرال خواهان افغانستان متحد و همراه ساختن تمام نیروهای طرفدار نظام فدرالی در افغانستان است و خوشبختانه فعلاً شرایط بسیار مساعدی برای حمایت از نظام فدرالی به وجود آمده است. بخصوص جنگ و منازعه درازمدت افغانستان و ناکامی نظام‌های گوناگون طرح نظام فدرالی اقبال بیشتری پیدا کرده است. بعد از تکمیل و فعال شدن ساختار مجمع که اکنون روی آن کار صورت می‌گیرد تلاش منسجم و بیشتر برای جذب نیروهای طرفدار نظام فدرالی صورت خواهد گرفت.

راه عدالت: مهم‌ترین فعالیت‌های مجمع فدرال خواهان در آینده و برای تحقق یک نظام فدرالی در افغانستان چیست و چه برنامه‌هایی روی دست دارید؟

داکتر طالب: طوری که می‌دانید کارها و مشکلات



زیادی فراروی مجمع فدرال خواهان وجود دارد که باید بدانها پرداخته شود زیرا نظام فدرالی یک طرح کاملاً جدید در افغانستان است و بسیاری از امور دولت و حکومت داری باید از نو تعریف شده و شکل بگیرد. از سوی دیگر برای پیاده شدن نظام فدرالی حمایت گسترده مردمی لازم است که وظیفه آگاهی دهی مردم نیز بدوش مجمع فدرال خواهان و تمام فدرالیست‌های کشور است. لازم می‌دانم در این اینجا به صورت فهرست وار به مهمترین فعالیت‌های مجمع اشاره کنم:

۱- جذب همکاری و حمایت تمام نیروهای فدرال خواه قدم‌های اولی است که باید برداشته شود. همچنان همراه سازی و همکاری این نیروها برای فعالیت‌ها و اقدامات عملی در جهت تحقق نظام فدرالی در کشور.

۲- توضیح و ارائه معلومات و گسترش فهم مردم از نظام فدرالی و تعمیق آگاهی در مورد فدرالیسم در بین قشر نخبه افغانستان از طریق برگزاری جلسات، کنفرانس‌ها و سیمینارها در این زمینه.

۳- تدوین قانون اساسی فدرال برای کشور.

۴- تحقیق و ارزیابی مشکلات عملی در پیاده نمودن نظام فدرالی و ارائه راه‌حلی‌هایی در این زمینه یکی دیگر از مهمترین ساحه فعالیت مجمع است. طرح ساختار اداری یک دولت فدرال و حکومت مرکزی و ایالت‌ها با مشکلات، چالش و ریزه کاری‌های زیادی عملی روبرو خواهد بود. از این رو این یک بخش مهم فعالیت‌های مجمع را تشکیل خواهد داد.

۵- مطرح نمودن نظام فدرالی بعنوان الترناتیف و بدیل استبداد، انحصار، جنگ و بی‌ثباتی در محافل سیاسی داخلی و خارجی و تلاش فعال برای قانع ساختن جریان‌ها و اقشار گوناگون جامعه افغانستان.

این‌ها موارد مهمی هستند که اکنون فراروی مجمع قرار دارند و به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

راه عدالت: آیا در باره تدوین مسوده قانون اساسی برای نظام سیاسی فدرالی افغانستان تصمیمی اتخاذ گردیده است؟

داکتر طالب: بی‌تردید، چون می‌دانید که قانون اساسی فدرال زیر بنای حقوقی تشکیل یک دولت فدرالی می‌باشد و مجمع فدرال خواهان با توجه به این امر مهم در پی تدوین قانون اساسی فدرالی برای کشور است و از این رو کمیته جداگانه مشخص بنام کمیته تدوین قانون اساسی فدرال در ساختار تشکیلاتی مجمع گنجانیده شده است و بنا داریم که پیش نویس این قانون اساسی بعد از تدوین در اختیار مردم افغانستان قرار داده شود.

راه عدالت: در باره نوع نظام فدرالی تا کنون در مجمع و در هیات رهبری آن بحثی صورت گرفته است؟ آیا اختلافاتی در نوع نظام فدرالی میان فدرال خواهان وجود دارد؟

داکتر طالب: در مورد نوع نظام فدرالی نظرات متفاوت در جامعه وجود دارد که از نظر ما این تفاوت‌ها چندان مهم نمی‌باشد و با گفتگو و رایزنی‌ها می‌توان نظر مشترکی را به وجود آورد. برای این کار فعلاً عجله‌ای نیست چون زمان کافی برای آن در اختیار داریم. در بحث‌های مجمع فدرال خواهان نیز این مسئله تا کنون جدی مورد بحث نبوده است به همان دلیلی که عرض نمودم که زمان کافی برای بحث روی آن در اختیار داریم.

راه عدالت: با سپاس مجدد از این که این گفتگو را پذیرفتید، امیدواریم که شاهد تحقق آرمان مجمع فدرال خواهان در افغانستان باشیم.

داکتر طالب: خیلی ممنون از فرصتی که در اختیار من قرار دادید تا در مورد این مسئله مهم و حیاتی صحبتی داشته باشیم.

ایالات متحده و گزینه تنش‌زدایی با ایران

نویسنده: **جان بی. آلترمن (معاون ارشد و مدیر برنامه خاورمیانه در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی)**

مترجم: **بایزید بلخی**
منبع: **فارن افیرز**



نه جنگ، نه صلح

استراتژی واشنگتن یک موفقیت چشمگیر داشته است: این استراتژی کاملاً در بازداشتن ایران از تشدید تنش‌ها موفق بوده است. نیروهای نیابتی ایران از زمانیکه یک هواپیمای بدون سرنشین سه تن از سربازان ایالات متحده را با هدف قراردادن تسهیلات ایالات متحده در شمال اردن در ۲۸ جنوری به قتل رساندند حملات خود به تسهیلات ایالات متحده را متوقف کرده‌اند. پس از آن، هواپیماهای جنگی ایالات متحده تسهیلات شبه نظامیان تحت حمایت ایران در عراق و سوریه را مورد حمله قرار دادند و ۴۵ نفر از آنها را به قتل رساندند. قابلیت واشنگتن در از بین بردن اهداف متعدد سبب شد تا ایرانی‌ها حملات خود بر پایگاه‌های آمریکا را حداقل فعلاً متوقف کنند. اما ایالات متحده موفق نشده است ایران را مجبور بسازد تا از استفاده از ابزارهای نامتقارن خود دست بکشد. این شکست کلی را می‌توان ناشی از نابرابری‌های بین ایالات متحده و ایران دانست. ایالات متحده یک قدرت جهانی ثروتمند با دارایی‌ها و منافع در همه جا است. این کشور علاقه شدیدی به حفظ نظم جهانی دارد، که به طور تصادفی واشنگتن را در موقعیتی جهانی قرار می‌دهد. در مقابل، دولت ایران به محرومیت و عدم توسعه عادت کرده است و در خارج از کشور نسبتاً منافع اندکی دارد که آن را بی‌نیاز از این امر می‌کند که مصمم به حفظ آن باشد. منافع ایران در برانداختن نظم جهانی است که این کار را با در نظر داشتند موضوع انجام می‌دهد: آگاهی از اینکه منافع ایالات متحده در آن نظم سبب می‌شود تا با محافظه‌کاری و در چارچوب قوانین بین‌الملل عمل کند و اعتراض ایران به نظم جهانی همدردی دولت‌ها و میلیون‌ها نفر از کسانی را که به این نظم اعتراض دارند را در پی خواهد داشت. به همین خاطر است که در اگست ۲۰۲۱، ابراهیم رئیسی رئیس‌جمهور ایران سیاست نزدیکی به ایالات متحده را کنار گذاشت و حملات بر نظم موجود جهانی را آغاز کرد. به این منظور، تهران روابط خود با چین و روسیه را تقویت کرد که به دنبال منافع خود با ایران خاموشانه حمایت می‌کنند. زمان به نفع تهران است. ایران یاد گرفته است که چگونه با اقدامات ایالات متحده با هدف منزوی ساختن ایران خود را سازگار بسازد و رهبری فعلی آن توسط اکثر تحریم‌های ایالات متحده قویتر و ثروتمندتر شده است.

بردهای کوچک هنوز برد به شمار می‌روند

واشنگتن می‌تواند مشکل ایران را با یک رویکرد سه بعدی مدیریت کند:
یکم: ایالات متحده باید اهداف خود در مورد ایران را به طور گسترده اولویت بندی کند. با اینکه واشنگتن نباید مایل باشد تمام بدرفتاری‌های ایران را بپذیرد ولی تهران باید بداند چه چیزی برای واشنگتن مهم است. اگر ایالات متحده یک لیست طولانی در مورد ایران داشته باشد، این سبب می‌شود که ایران گزینه‌ها را تعیین و انتخاب کند در حالی که ایالات متحده باید کشوری باشد که گزینه‌ها را تعیین و انتخاب می‌کند. حمله مستقیم به نیروهای ایالات متحده باید به حیث خط سرخ باقی بماند همانطوریکه تولید بمب اتمی باید به حیث خط سرخ باقی بماند.

ادامه در صفحه ۴

رسیدند که این تاکتیک بیهوده است، اما تهران همچنان مایل به به‌خطر انداختن جان سربازان خود است، حتی زمانی که منافع استراتژیک کشور مستقیماً در خطر نیست. اخیراً، ایران صدها و اگر نه هزاران سرباز را در سوریه از دست داده است، علیرغم اینکه آنها ظاهراً در نقش مستشاری خدمت می‌کنند.
ایالات متحده نیز بخشی از مسئله است. پیچیدگی و تنوع اقدامات ایران که واشنگتن آنها را توهین آمیز می‌داند، ایجاد اجماع سیاسی در ایالات متحده برای کاهش فشارها بر ایران را دشوار می‌سازد. از آنجایی که به نظر می‌رسد لفاظی‌های آمریکا در مورد ایران بیشتر تقابل‌آمیزتر می‌شود، اعتقاد تهران به اینکه خصومت ایالات متحده یا ثابت است یا افزایش می‌یابد - و بنابراین اجتناب‌ناپذیر است، سخت‌تر می‌شود. در نتیجه، رهبری ایران تصمیم گرفته است که تنها گزینه‌اش سرمایه‌گذاری بیشتر روی چیزی است که یکی از محققان ایرانی آن را «ابزار بازدارندگی ایران» می‌خواند، تا واشنگتن را متقاعد کند که هزینه‌های درگیری مستقیم آنقدر زیاد است که نمی‌توان در باره اش فکر کرد. دو ابزار اساسی ایران برای این کار برنامه موشکی ایران و شبکه نیروهای غیردولتی تحت عنوان محور مقاومت است که در قلمرو کشورها یمن، عراق، لبنان و فلسطین گسترده است. پیچیدگی و کارمندی بودن زرادخانه ایران در حملات بر تسهیلات نفتی عربستان در سپتامبر ۲۰۱۹ به نمایش گذاشته شد.

در عین حال، دسترسی گروه‌های نیابتی ایران پس از حملات ۷ اکتوبر حماس بر اسرائیل آشکار شد. حوثی‌ها با حمله برکشتی‌ها در دریای سرخ تجارت جهانی را تحت فشار قرار داده‌اند، حزب الله سرحدات شمالی اسرائیل را تهدید می‌کند و گروه‌های نیابتی ایران در عراق و سوریه بر نیروهای ایالات متحده که برای مقابله با بازگشت داعش در سوریه مستقر شده‌اند، حمله می‌کنند.

اگرچه ایالات متحده از حمله مستقیم به ایران خودداری کرده است، برخی در کنگره، از جمله دو سناتور آمریکایی، تام کاتن، جمهوری خواه از آرکانزاس، و لیندسی گراهام، جمهوری خواه از کارولینای جنوبی، استدلال می‌کنند که هر راهبردی که شامل حملات نظامی به خاک ایران نباشد محکوم به شکست است. گراهام اخیراً اعلام کرد: «تنها چیزی که رژیم ایران می‌فهمد زور است». «آنها تا زمانیکه با زیرساخت و نیروی انسانی خود بهایی نبرداخته‌اند به حملات خود بر نیروهای آمریکایی ادامه خواهند داد.» او افزود راه حل «کنون حمله به ایران» است. «آنها را مورد حمله شدید قرار دهید»، این کار حداقل منجر به جنگ منطقه‌ای با ایران می‌شود و در این صورت، ایران از تمام ابزارهای بازدارندگی خود استفاده خواهد کرد و ایالات متحده و متحدان آن و ده‌ها هزار نیروی ایالات متحده را در منطقه به شدت در معرض تهدید قرار خواهد داد. همچنین، این کار مستلزم عملیات نظامی دیگری در خاورمیانه در زمانی است که تمرکز واشنگتن به طور روز افزون بر آسیا-اقیانوسیه است. حکومت‌های قبلی هم از این خط سرخ عبور نکرده‌اند. حتی اداره ترامپ هم قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس را در جنوری ۲۰۲۰ در خاک عراق به قتل رساند نه در خاک ایران. با اینکه این عملیات نتیجه فعالیت‌های لوچيستیک یا استخباراتی بود، همچنان نشان دهنده این امر بود که واشنگتن مایل به عملیات در داخل خاک ایران نیست.

هر یک، دیگری را به سمت توسعه قابلیت‌های بیشتر سوق دادند و هر کدام با افزایش قدرت نظامی خود در منطقه به این قابلیت‌ها پاسخ دادند. در نتیجه، اقدامات پنهانی نیز افزایش یافت. جای تعجب نیست که ایالات متحده نگران تهدیدهای ایران بوده و ایران نیز نگران تهدیدهای ایالات متحده بوده است. ایران با ایجاد مجموعه‌ای از ابزارهای انعطاف‌پذیر، قوی و پویا که برای کاهش اثرات فشار ایالات متحده طراحی شده بود، به این چالش‌ها پاسخ داد. ایران با آگاهی از اینکه نمی‌تواند در یک جنگ متعارف با ایالات متحده پیروز شود، روی توسعه سازمان‌های شبه نظامی خود و ایجاد، آموزش و تأمین بازیگران غیردولتی در سراسر منطقه سرمایه‌گذاری کرد. ایران همچنین حضور اطلاعاتی قابل توجهی در خارج از کشور ایجاد کرده است که قادر به خرابکاری زیرساخت‌های محلی و حمایت از جنبش‌های اپوزیسیون منطقه‌ای است. تهران در برنامه‌های موشکی و پهپادی بسیار توانمند سرمایه‌گذاری کرده است و جاسوسانش جنگ سایبری را علیه سیستم‌های کشورهای همسایه به راه انداخته‌اند. تلاش‌های هسته‌ای ایران سلاح دیگری در زرادخانه‌اش است و تهران در واکنش به شرایط در حال تغییر، برنامه‌های هسته‌ای خود را تسریع می‌کند، کاهش می‌دهد و حتی گاهی اوقات برنامه‌اش را کنار می‌گذارد. این پاسخ‌ها همه ذاتاً انعطاف‌پذیر هستند. ایران دائماً

در حال بررسی است که کدام اقدامات چه واکنش‌هایی را برمی‌انگیزد و از تاکتیک‌های خلاقانه‌تری برای این کار استفاده می‌کند. به قول یکی از ماموران عملیاتی سابق سی‌آی‌ای، تهران به‌دنبال این است که اقدامات خود را «قابل انتساب اما انکار پذیر» جلوه دهد، و بر این اساس، آشفتگی کافی برای جلوگیری از واکنش فوری دولت‌های هدف یا متحدان غربی آن‌ها ایجاد می‌کند. اما ایران همچنین به تنوع و پراکندگی ابزارهای خود متکی است تا دشمنان خود را نسبت به پاسخ مستقیم بی‌میل کند. همسایگان ایران همگی در تیررس موشک‌های این کشور هستند. در ابتدا، این امر باعث بی‌تفاوتی نسبت به برنامه هسته‌ای تهران شد. در واقع، بیش از یک دهه پیش، وزیر امور خارجه کویت به طور خصوصی نگرانی کشورش را در مورد چشم‌انداز سلاح هسته‌ای ایران نشان داد و پرسید: «گر آنها قبلاً تفنگ را روی سر تان قرار داده‌اند، چه اهمیتی دارد که توپ را در پشت سر شما گذاشته باشند؟» همسایگان ایران همچنان تردید دارند که بتوانند تهران را برای رفتار بهتر تحت فشار قرار دهند. در اگست ۲۰۲۲، کویت و امارات متحده عربی روابط دیپلماتیک خود را با ایران احیا کردند. نه ماه بعد عربستان سعودی از آنها پیروی کرد. مقامات کویت و امارات به طور خصوصی گفتند که آنها این کار را به این دلیل انجام دادند که فکر می‌کردند روابط دیپلماتیک قابلیت پیش‌بینی بیشتری را در روابط آنها با ایران ایجاد می‌کند، نه به این دلیل که فکر می‌کردند روابط خوب با ایران امکان پذیر است.

متوقفش کنید!

در موقع جست و جوی راه‌های جلوگیری از تهدیدات ایران، وظیفه ایالات متحده و متحدان آن چنان متفاوت از وظیفه‌ای که برای مقابله با تهدیدات شوروی در زمان جنگ سرد داشتند، نیست. در آن موقع، به سادگی هدف این بود تا شوروی وادار شود تا ب طرز غیر معمول رفتار نکند. در مقابل، ایرانی‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم به شیوه‌های در حال تحول عمل می‌کنند. وادار کردن آنها به توقف تمام اقدامات بدخیم، در مکان‌های مختلف، با استفاده از ابزارهای متعدد، یک بازی ضربتی است. این چالش به دلیل تمایل واشنگتن به طرح فرضیات خود در مورد ایران و این تصور که ذهنیت ایران را درک می‌کند، دشوارتر می‌شود. وقایع ثابت کرده‌اند که این باور به طرز خطرناکی اشتباه است. برای مثال، سیاستگذاران ایالات متحده مدتهاست که بر این فرض کار کرده‌اند که ایران نمی‌خواهد تحریم شود. با این حال، بسیاری از قدرتمندترین شخصیت‌های کشور و خانواده‌هایشان - از جمله رستم قاسمی، وزیر سابق نفت و علی شمخانی، مشاور سابق امنیت ملی - به مشارکت عمیق در شبکه‌های قاچاق متهم شده‌اند. سودآوری فعالیت آنها دقیقاً در تداوم تحریم‌ها نهفته است. ویلاهای مجلل و خودروهای اسپورتی لوسان، شهری با فاصله ۳۰ دقیقه تا شمال شرق تهران، نشان می‌دهد برخی مقامات ایرانی تحت تحریم‌های آمریکا چقدر خوب در راستای منافع خود عمل می‌کنند. همچنین این درست نیست که فرض کنیم ایران از یک رویارویی نظامی محدود می‌ترسد. ایران نسبت به تلفات نظامی در جنگ خود با عراق در دهه ۱۹۸۰ بی‌تفاوت بود و به طور مداوم امواجی از نیروهای ضعیف آموزش دیده را به نبرد می‌فرستاد تا مین‌های زمینی را منفجر کنند. اگرچه بسیاری از رهبران ایران به این نتیجه

در اول اپریل، هواپیماهای جنگی اسرائیل به ساختمان کنسولگری ایران در دمشق که بخشی از سفارت این کشور است حمله کردند و هفت تن از مقامات ارشد نظامی ایران را به قتل رساندند. تهران هنوز به این حمله واکنشی نشان نداده است. (مقاله پیش از حمله ایران به اسرائیل نوشته شده است) اما زمانیکه ایران واکنش نشان بدهد، مقیاس و ماهیت اقدامات ایران کمک می‌کند تا بتوان به یک پرسش اساسی که در مرکز بحث‌های موجود در باره وضعیت کنونی در خاورمیانه است، جواب داد: آیا سیاست بازدارندگی ایالات متحده در برابر ایران موثر بوده است؟ واشنگتن از زمان تاسیس جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۹ با ایران مشکلاتی داشته است و از آن زمان به بعد، ایالات متحده تلاش کرده است یک راهبرد موفق برای مقابله با ایران بیابد. با وجود این حقیقت که اقتصاد ایالات متحده ۱۶ برابر اقتصاد ایران و بودجه نظامی آن ۱۰۰ برابر بودجه نظامی ایران است، ولی ایران به طور مستمر مانع تلاش‌های ایالات متحده برای ایجاد یک نظام پایدار منطقه‌ای شده است. با اینکه سخت است بتوان فکر کرد ایران حتی در شرایطی مبهم در رقابت با ایالات متحده است، ولی تمام تلاش‌های این کشور برای به حاشیه راندن ایران در چهار دهه گذشته با شکست مواجه شده است. این وضعیت بیانگر یک معما است. اختلافات بین این دو کشور به قدری زیاد است که تصور می‌شود سیاست بازدارندگی جواب مناسبی برای تنظیم بهتر پالیسی و تصمیم‌گیری ایالات متحده در باره ایران ارائه می‌نماید. این منطق در پشت «فشار حداکثری» اداره ترامپ بین سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۲۱ قرار داشت و همچنین مسیر ایالات متحده پس از حمله ۷ اکتوبر حماس بر اسرائیل را تعیین کرد. اما این فرض غلط است.

مشکل در سیاست بازدارندگی نیست. بلکه، مشکل این است که واشنگتن تلاش کرده است با تعداد معدودی از ابزارها، در یک بازه زمانی طولانی، اقدامات زیادی علیه ایران انجام دهد. با اینکه اولویت بندی اهداف راهبردی ایالات متحده و اتخاذ یک رویکرد انعطاف‌پذیر منجر به اصلاح خاورمیانه نمی‌شود، چنین رویکردی مطمئناً این پروسه را بهبود می‌بخشد. ایران ممکن است همچنان به عنوان یک چالش برای سیاست‌گذاران ایالات متحده باقی بماند، اما حداقل به یک چالش قابل پیش‌بینی تبدیل خواهد شد.

یک دشمن سرسخت

در ۴۵ سال گذشته، ایالات متحده تلاش کرده است از سیاست بازدارندگی و اجبار علیه ایران استفاده کند. اما این یک رویکرد غلط است. نظریه بازدارندگی برای برخورد با انواع چالش‌هایی که تهران امروزه خلق می‌کند، مناسب نیست. نظریه بازدارندگی در زمان جنگ سرد طرح شد، و از زمان آزمایش موفقیت آمیز بمب اتمی شوروی در سال ۱۹۴۹ تا انحلال شوروی در سال ۱۹۹۱، که استراتژیست‌های ایالات متحده به درستی نگران یک فاجعه جهانی بودند، این رویکرد ادامه یافت. برای این منظور، آنها به شدت تلاش کردند تا اتحاد جماهیر شوروی را متقاعد کنند تا با استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، از وضعیت موجود خارج نشود. در واقع، استراتژی واشنگتن شرط بندی بود که در صورت وقوع جنگ هسته‌ای، این درگیری هزینه‌های هنگفت و غیرقابل‌تحملی را به هر دو طرف تحمیل می‌کرد. امید این بود که زرادخانه هسته‌ای ایالات متحده در زمین و دریا و در هوا، همراه با نمایش عزم، انفعال شوروی را تضمین کند. همانطور که هزینه چنین جنگی بسیار سنگین می‌توانست باشد، هیچ یک از طرفین هزینه‌های بسیار بالاتر جنگ همه‌جانبه را پرداخت نمی‌کرد. در همین حال، «اجبار» تلاش برای متقاعد کردن یک دشمن برای متوقف کردن یا معکوس کردن اقدامی است که قبلاً شروع شده است. اجبار بسیار سخت‌تر از بازدارندگی است، زیرا مستلزم آن است که حریف از انجام کاری که در حال حاضر در حال حرکت است دست بردارد، و مستلزم آن است که اجبارگر تهدیدات خاص خود را دنبال کند. تخمین زده می‌شود که اجبار فقط در یک سوم مواقع کار می‌کند، اغلب به این دلیل که طرف مقابل از تسلیم شدن خودداری می‌کند.

نه تئوری بازدارندگی و نه تئوری اجبار مشکل را حل نکرده است که با ایران چه باید کرد. از بدو تأسیس جمهوری اسلامی، ایالات متحده باید تصمیم می‌گرفت که آیا لفاظی انقلابی ایران را به معنای واقعی کلمه بپذیرد یا خیر - و با توجه به لحن آن و حمایت ایران از بازیگران غیردولتی خشن در سراسر منطقه، اغلب احماقانه به نظر می‌رسید که این کار را نکند. بر این اساس، روسای جمهور متوالی ایالات متحده، تلاش‌های ایران برای تقویت قدرت آن را تهدیدآمیز تلقی کرده‌اند و تهران نیز به نوبه خود، پاسخ‌های واشنگتن را به همان اندازه درک کرده است.

آشوب در خاورمیانه

بنا محمد هدایت

در آمد

حمله مستقیم، بی‌سابقه، ترکیبی و گسترده ایران به خاک اسرائیل در بامداد یک‌شنبه ۲۶ حمل ۱۴۰۳ با صدها موشک بالیستیک، زمین به زمین و پهپادهای پیشرفته، علی‌رغم پیامدهای بسیار اندک فیزیکی، به نظر می‌رسد که بحران خاورمیانه را وارد یک مرحله جدید و در عین حال سرنوشت‌ساز کرده است. اگرچه نظریه‌پردازی‌های سیاسی مدتی است که در هیاهوی فضای مجازی و در پشت غبار اخبار گسترده از تحولات جهانی گم شده است و دیده نمی‌شود. اما هستند کسانی که به این پدیده نگاه عمیق‌تر از آن‌چه در ظاهر دیده می‌شود، انداخته اند.

حمله مستقیم ایران به اسرائیل پس از نزدیک به پنج دهه دشمنی و نیز برای نخستین بار در عمر حکومت اسرائیل، بسیاری از معادلات را در خاورمیانه تغییر داد و حتی می‌توان گفت که معادلات جهانی را سمت و سوی دیگری خواهد بخشید. اگر بحران خاورمیانه را از زمان تشکیل کشور اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین تا کنون به دو قسمت تقسیم کنیم، این حمله می‌تواند مبداء یک تقسیم‌بندی جدید و سرآغاز یک نگاه متفاوت باشد. آینده تحولات جدید در خاورمیانه نشان خواهد داد که این بحران عمیق و دامنه‌دار پس از این به گونه دیگر پیش خواهد رفت و در قالب چارچوب‌های تحلیلی سیاسی کلاسیک و سنتی قابل تحلیل نیست. بلکه باید چارچوب‌های جدیدی برای آن جستجو کرد.

یکی از قالب‌های تحلیلی که تا حدی می‌تواند از پس فهم این بحران در قالب جدید برآید، «نظریه آشوب/ Chaos Theory» است. این نظریه در نخست برای فهم معادلات ریاضی و فیزیکی و در علوم طبیعی مطرح شد و سپس به مرور در حوزه علوم اجتماعی و انسانی به کار گرفته شد. نخستین کسی که آن را در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل به کار گرفت «جیمز روزنا» نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی در عرصه روابط بین الملل بود. او با نگارش کتاب «آشوب در سیاست جهان» برای نخستین بار ظرفیت این نظریه را در عرصه علوم سیاسی و روابط بین الملل به کار گرفت و از این طریق روزنه مهمی در این عرصه گشود. به گونه‌ای که اکنون به مثابه یک پارادایم جدید در این حوزه مطرح است و تقریباً پارادایم‌های کلاسیک و سنتی را منسوخ کرده است.

نظریه آشوب برخلاف سنت‌های تحلیلی رایج، تا نیمه اول قرن بیستم، چون «واقع‌گرایی»، «نواقم‌گرایی»، «کمونیستی» و «نظریه جهانی»، پدیده‌های سیاسی را به صورت علی و معلولی در نظر نمی‌گیرد. بلکه بر این باور است که برخلاف سنت رایج ممکن است حتی یک تغییر کوچک، یک بازیگر بسیار خرد و یک تحول نادر و ناگهانی بر کل منظومه سیاسی جهان تأثیر بگذارد و اساساً مسیر تحولات را سمت و سوی جدیدی ببخشد. بنابراین مفاهیمی چون آشفتگی و آشوب، اثر پروانه‌ای، نظم در عین بی‌نظمی، غیرقابل کنترل بودن وضعیت، پیش‌بینی‌ناپذیری، پیچیدگی و درون‌زاد بودن تحولات از مهم‌ترین اصطلاحاتی است که در این حوزه مطرح است و به فهم این نظریه بیشتر کمک می‌کند.

احتمالاً مهم‌ترین دستاورد نظریه آشوب در سیاست جهان نیز همین نکته است که چگونه از میان بی‌نظمی‌های شدید و آشفتگی‌های آشوبناک جهان نظم جدیدی سر بر می آورد؟ این نظریه از یکسو به آشفتگی و بی‌نظمی تأکید دارد ولی از سوی دیگر مبتنی بر این فرضیه است که روند جهانی در یک بی‌نظمی مطلق دارای نظم پایدار است و همین بی‌نظمی حامل نظمی است که اغلب پیش‌بینی‌ناپذیر است.

اکنون پرسش اساسی که از میان خرابه‌های سرزمین فلسطین که نمادی از ویرانی و نابسامانی کل خاورمیانه است و از پس حملات موشکی میان ایران و اسرائیل، بیرون

ادامه از صفحه ۳

اما ایالات متحده نباید به دنبال این باشد که به عنوان مخالف اصلی فعالیت های بی شمار بین المللی غیرقانونی ایران، از جمله قاچاق و خصومت علیه کشورهای همسایه به شمار رود. واشنگتن باید به جای آن، با کشورهای دوست کار کند تا قابلیت های آنها در منطقه برای مقابله با تهدیدهای ایران رشد کند.

دوم؛ واکنش های ایالات متحده باید در برابر اقدامات ایران کمتر قابل پیش بینی باشد. زیرا تهران به طور مستمر واکنش‌های ایالات متحده را بررسی می کند. ایران می داند خطوط سرخ ایالات متحده چیست و بنابراین، می داند در کجا باید کاملاً توقف کند. رویکرد انعطاف‌پذیرتر ایالات متحده می‌تواند ایرانیان را متقاعد بسازد که فعالیت‌های سطح پایین می‌تواند هزینه‌های بالاتر از حد انتظار آنها داشته باشد. این رویکرد به نوبه خود از تجربه ایرانیان می کاهد و باعث می شود که ایرانیان از خویشترنداری بیشتری استفاده کنند. ایالات متحده باید

می‌جهد این است که آیا نظم جدیدی در راه است؟ بدون

شک پاسخ به این پرسش دشوار است و حداقل به عنوان یک تحلیل قابل پیش‌بینی در عالم سیاست دشوار است. کار دانش سیاسی نیز همین است که به چنین قضایی با نگاه علمی بنگرد و بتواند سناریوهای احتمالی را شناسایی کند. راز حیرت جهان پس از حملات ایران به اسرائیل در همین نکته نهفته است که تحلیل گران و کارشناسان غالباً به مدد رهیافت‌های نظری سنتی و سهل‌الوصل به قضایا می‌نگریستند و دقیقاً به همین خاطر دیدیم که همه تحلیل‌ها بی‌پایه و اشتباه از آب درآمدند. تحولات جدید خاورمیانه به خصوص پس از حمله گسترده و مستقیم ایران به اسرائیل نظریه آشوب را جدی‌تر ساخت و احتمالاً به عنوان یک تحول بنیانگذار در سیاست منطقه و جهان نه تنها در عرصه عمل بلکه در عرصه نظر نیز نقش ایفا خواهد کرد. به همین خاطر اهمیت دارد و باید برای آن چارچوب‌های تحلیلی تازه جستجو کرد.

یکی از تحلیل‌گران واشنگتن پست پیشنهاد کرده است که نام وضعیت فعلی را باید «تفنگ‌های اپریل» گذاشت. چون اسرائیل در اول اپریل به کنسولگری ایران در سویره حمله کرد و متقابلاً ایران در روز سیزدهم اپریل به اسرائیل حمله کرد. او می‌نویسد: «... اکنون لحظه ای است که به طرز وحشتناکی پویایی تابستان ۱۹۱۴(آغاز جنگ جهانی اول) را تداعی می کند، جنگی که همه قدرت‌ها در پی اجتناب از آن بودند ولی ناگهان به گونه‌ای اجتناب ناپذیر و با عواقبی که هیچ‌کسی پیش‌بینی نمی‌کرد، ظاهر شد.»

روند معمول در تاریخ سیاسی جهان مبتنی بر این فرضیه استوار بوده است و به لحاظ تاریخی نیز تا حدی اثبات شده است که پس از هر بی‌نظمی و آشوبی، یک نظم جدید متولد شده است. از وستفالیای گرفته تا جنگ‌های اول و دوم جهانی و حتی تجاوز شوری به افغانستان. هر کدام حامل نظم جدید در عرصه روابط بین الملل بوده است. بدون شک خاورمیانه آشوب‌ناک‌ترین نقطه جهان در مقطع کنونی تاریخ است. آیا خاورمیانه آیستمن نظم جدید حتی یا همچنان گرفتار تداوم تاریخ و بازتولید اقتدارگرایی‌های تاریخی و خشونت دینی خواهد بود؟

نوشتار حاضر به طور استعجالی و گذرا به تحولات جدید خاورمیانه با رهیافت «نظریه آشوب» نگاهی تئوریک می‌اندزد. بدون آن که به مسایل جزئی و عینیت تحولات بپردازد.

بنیاد تئوری آشوب یا نظم در بی‌نظمی

برای نخستین بار تئوری آشوب در سال ۱۹۶۵ توسط دانشمندی به نام ادوارد لورنز در حوزه مطالعات هواشناسی مطرح شد. او پس از مطالعات مختلف به این نتیجه رسید که یک تغییر جزئی در شرایط اولیه معادلات پیش‌بینی وضع جوی به نوسانات ناشناخته و پیش‌بینی نشده منجر می‌گردد و سپس سبب تغییرات جدی در نتایج نهایی می‌شود. جمله مشهوری از وی به یادگار مانده است که اگرچه ممکن است کاملاً منطبق بر واقعیت نباشد و بیش از حد اغراق شده باشد ولی به نحوی دلالت بر تغییرات نهایی معادلات به دلیل حساسیت به رویدادهای جزئی دارد. لورنز می‌گوید: «ممکن است بر اثر بال زدن یک پروانه در آمریکای جنوبی، طوفانی در پکن برپا شود». به این معنی که بال زدن یک پروانه گاهی ممکن است بر تحولات جوی آن قدر تأثیر کند که سبب طوفانی در چین شود و همه پیش‌بینی‌های گذشته را باطل کند. بدون شک این معادله برای فهم و موثریت پدیده‌های درون زاد ساخته شده است و ممکن است هیچ وقت چنین اتفاقی نیفتند. ولی در هر صورت او می‌خواهد آشفتگی شگفت‌انگیز در پدیده‌ها را نشان دهد. همین گفته او مشهور به دانش‌واژه مهم «اثر پروانه‌ای» در نظریه آشوب شده است که امروزه زیاد به کار می‌رود.

مهم‌ترین ویژگی که در نظریه آشوب وجود دارد و

به خصوص در عرصه علوم سیاسی و روابط بین الملل از اهمیت دوچندان برخوردار است این است که نام دیگر این نظریه را برخی به درستی «نظم در بی‌نظمی» گذاشته اند. از این نگاه در پس همه آشوب‌ها نظمی نهفته است که البته با نظمی که کانت فرض می‌کرد بسیار متفاوت است.

در آن نظم که به نحوی ماحصل نظریه نیوتن بود، همه چیز در پی فاکتورهای از پیش تعیین شده و به صورت مکانیکی اتفاق می‌افتاد و قابل پیش‌بینی بود. اما در جهان آشوب زده هیچ چیزی قابل پیش بینی نیست و روندها از منلق قابل آزمایش و عینی پیروی نمی‌کنند. بلکه ممکن است طوفانی در پکن ناگهان بر اثر بال زدن پروانه‌ای در آمریکای جنوبی به وجود آید و همه چیز را با خود ببرد و به جای آن دنیای جدیدی را خلق کند.

چنان‌که گفته شد این نظریه در ابتدا در عرصه علوم طبیعی مطرح شد و سپس در حوزه‌های علوم اجتماعی چون مدیریت، اقتصاد، علوم سیاسی و … به کار گرفته شد. **جیمز روزنا و آشوب در سیاست جهان**

مترجم فارسی‌زبان کتاب جیمز روزنا (علیرضا طیب) در مقدمه خود بر متن فارسی آن با این جملات آغاز می‌کند که تحولات چنان خروشان و توفنده بر سر سیاست جهان فرود می‌آیند که پارادایم‌های رایج در علوم سیاسی و روابط بین الملل دیگر هرگز قادر نیستند حتی به طور نسبی بخشی از ماهیت و سرشت تحولات سیاسی را بازگو کنند. او به عنوان نمونه از حمله تروریستی القاعده بر برج‌های سازمان تجارت جهانی در نیویورک در سال ۲۰۰۱ با چند هواپیما یاد می‌کند که چگونه مرجعیت‌های اقتدار و مناسبات معمول جهان را در نوردید و سبب تحولاتی شد که هرگز با پارادایم‌های اثبات‌گرایانه و به ظاهر شیک عالم سیاست قابل پیش‌بینی نبود.

جیمز روزنا کتاب «آشوب در سیاست جهان» را در دهه ۹۰ میلادی یعنی دهه آخر قرن بیستم با هدف ارائه یک قالب تحلیلی تازه در علوم سیاسی و روابط بین الملل و ارائه صورت‌بندی جدید جهت پیش‌بینی سناریوهای آینده نوشت. از نگاه روزنا تحولات فرآینده جهان نه تنها پارادایم‌های سنتی مبتنی بر پوزیتیویسم منطقی را پشت سر گذاشته اند بلکه دیگر در چارچوب‌های نظری چون «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ» نیز قابل تفسیر نیستند. بنابراین جهان سیاست نیازمند یک چارچوب جدید است که بتواند سرشت سیاست و تحولات سریع سیاسی را مطالعه و تفسیر کند.

محتوای کتاب بر این ایده مرکزی شکل گرفته است که پارادایم‌های حاکم بر روابط بین الملل متأثر از مفروضه‌های کلاسیک و نسبتاً قدیمی است که در حدود چهارصد سال سابقه دارند و تا نیمه اول قرن بیستم مرجعیت تام برای هر گونه تحلیل و تفسیر پدیده‌ها داشته اند. مفروضه‌هایی که ثبات، قطعیت، خطی بودن/ روابط علی و معلولی داشتن و قابلیت پیش‌بینی، از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک آن‌ها در همه حوزه‌های دانشی بوده اند. این گفتمان‌ها مبتنی بر دستاوردهای نظری نیوتن و سپس دکارت و نظم کانتی بودند که البته در عرصه مدرن سبب پیشرفت‌های عظیمی در عرصه علم و دانش بشر شدند. اما اکنون به تدریج تقریباً



در همه حوزه‌ها اعتبار خود را از دست داده اند.

روزنا بر این باور است که چهار دیدگاه تئوریک تا کنون وجود داشته اند که بر اساس آن‌ها پدیده‌ها به خصوص در عالم سیاست و روابط بین الملل دارای نوعی ترتیبات ساختاری هستند که از الگوهای خطی و تکرارشونده پیروی می‌کنند و رویدادهای جهان را انسجام می‌دهند. این چهار پارادایم عبارتند از: واقع‌گرایی، نواقع‌گرایی، مارکسیستی و جهان‌گرایی. حداقل تا نیمه اول قرن بیستم همه تحلیل‌ها و تفسیرهای سیاسی باید به یکی از این چهار سنت گفتمانی تعلق می‌گرفت و گرنه اعتبار علمی نمی‌یافت. بنیاد این پارادایم‌ها مبتنی بر بازیگری دولت‌ها در عرصه روابط بین الملل بود.اما اکنون با توجه به فاکتورهایی که وارد دنیای سیاست و تأثیرگذاری آن‌ها بر تحولات سیاسی شده اند دیگر نباید به گفتمان‌های کلاسیک تکیه کرد و باید به روزنه‌های جدید پناه برد که یکی از مهم‌ترین این روزنه‌های دانشی نظریه آشوب است.

بر اساس نظریه روزنا سرچشمه‌های اصلی آشوب در سیاست جهان بسیار تفاوت کرده اند و فراتر از دولت‌ها هستند. از نظر وی گسترش تکنولوژی ارتباطات جمعی، قدرت گرفتن گروه‌های غیر دولتی به خصوص جنبش‌های نوین اجتماعی و حتی ناجنبش‌های اجتماعی، افزایش قدرت افراد به جای گروه‌های سیاسی و دولت‌ها، تعدد و افزایش گروه‌های تروریستی و بنیادگرا و… مهم‌ترین منابع آشوب هستند.

نظریه آشوب با عبور از فرضیه‌های نیوتونی بر این فرض استوار است که در یک سیستم پیچیده نمی‌توان گفت که یک پدیده مرتب تکرار می‌شود و بر اساس تکرار در نهایت همان یک نتیجه را تولید می‌کند که از قبل پیش‌بینی شده است(روند خطی و علی و معلولی). بلکه پدیده‌ها هر لحظه نو می‌شوند و شکل و شمایل نو دارند. از همین رو تأثیرات متفاوت از خود بر جای می‌گذارند و در نهایت سبب نتایج متفاوت نیز می‌شوند.

خاورمیانه تغییرناپذیر

بر اساس نظریه آشوب، اکنون مرکز آشوب در خاورمیانه است. از این رو با توجه به تحولاتی که در حال وقوع هستند، این منطقه یا به نظم جدیدی روی می‌آورد و یا به بی‌نظمی مطلق می‌رسد. بر اساس نظریه آشوب که مبتنی بر بی‌نظمی درونزاد است، نوعی نظم نیز نهفته است. به این معنی که همین آشفتگی، بی‌نظمی، پیچیدگی و تنوع خود حاوی نوعی نظم هست. به عبارت دیگر این آشفتگی در نهایت باید به نظمی منتهی شود که البته قابل پیش بینی نیست که چگونه و چه زمانی متولد خواهد شد ولی سرانجام از درون همین آشوب‌ها نظم تولید می‌شود. بدین ترتیب اگر نگاه خوش‌بینانه به وضعیت داشته باشیم باید منتظر یک نظم جدید در خاورمیانه باشیم. نظمی که بتواند منازعه دوامدار کنونی و سرچشمه‌های منازعات را بخشکاند. اما یک مشکل جدی وجود دارد و آن تئوری «خاورمیانه تغییرناپذیر» و به گفته یکی از محققان «استثناانگاری خاورمیانه» است.

ادامه در صفحه ۵

ایالات متحده و گزینه تنش زدایی با ایران

وجودی و اجتناب ناپذیر است، به ابزارهای بازدارندگی خود متعهدتر خواهد بود. و به هر اندازه که نگاه ایالات متحده به ایران واقع بینانه تر باشد و هر چه ایالات متحده واقع بینانه تر به ایران نگاه کند، باید نسبت به توانایی خود برای تقویت فروپاشی دولت ایران متواضع تر باشد، چه رسد به اینکه اطمینان حاصل کند که یک مورد به نفع منافع ایالات متحده ظهور می کند. دولت ایران ممکن است زیر سنگینی بار خودش سقوط کند و این ممکن است به نفع آمریکا باشد. اما تغییر رژیم در ایران نباید جز اهداف آمریکا باشد. حمایت آمریکا و بریتانیا از سقوط حکومت محمد مصدق نخست وزیر ایران در سال ۱۹۵۳ هنوز در خاطر مردم ایران به عنوان لحظه تحقیر ملی آنان است. حتی ساقط ساختن یک حکومت غیر مردمی نیز ممکن است دوستان چندان برای ایالات متحده به بار نیآورد. قدرت های ضعیف تر مانند ایران دارای مزایایی چند بر قدرتهای بسیار بزرگتر از خود هستند. زیرا آنها

افغانستان و پروسه ناکام ملت‌سازی

✍️ یارمحمد باقری



شروع دهه سوم قرن بیستم (۱۹۲۴) موقعی که ترکهای جوان در ترکیه خلافت عثمانی را لغو کردند، همین ایده را مطرح کردند و با شهامت تام اعلام نمودند که خلافت و امارت اسلامی تاریخ مصرف شان منقضی شده است و دیگر نمی توانند در این عصر کارآمدی داشته باشند. آنان هم چنین این باورنادرست را که اسلام بدون امارت و خلافت از بین می رود، باطل شمردند و دولت را یک پدیده ی کاملاً عرفی و نتیجه توافق و قرار داد مردم در هر دوره و زمانی توصیف کردند. استدلال عبدالرازق این است که اگر اسلام بدون خلافت از بین می رفت باید قرن ها قبل که خلافت ها و خلیفه های زیادی از بین رفتند ، این امر به وقوع می پیوست، درحالیکه ما شاهد بقای اسلام هستیم و این نشان می دهد که خلافت و امارت از مصنوعات عرفی عرب مسلمان بوده و نه جزء اصلی یا فرعی دین اسلام. محمد عابد الجابری و ده ها متفکر مسلمان و آشنا به الزامات و ایجابات عصر دولت - ملت، این مهم را به تفصیل و مستدل مکتوب کرده اند. و خطر بنیادگرایی در قالب شعاراحیای خلافت یا امارت گرایی را بر زندگی و پیشرفت در چوکات مدنیت جدید بر هم کیشان خویش درطول قرن گذشته به کرات یاد آوری نموده اند.

۲-خاستگاه و تحول دولت ملی

دولت ملی محصول تمدن جدید غرب و پدیده ای است که در قرن ۱۷ میلادی بعد از ختم جنگهای سی ساله مذهبی در ضمن قرارداد معروف ۱۶۴۸ وستفالیای شکل گرفت. از نظر دیگر مرحله تکامل یافته دولت ملی، دولت مدرن است که شکلهای غالب دولت در جهان کنونی است . بر مبنای برخی از تعبیرها در ادبیات سیاسی، دولت مدرن آخرین مرحله از تکامل تاریخی دولت محسوب می شود. در میان مسلمانان در رابطه به خاستگاه دولت، عموماً دو دیدگاه محل بحث بوده یکی اینکه دولت خاستگاه دینی و آسمانی دارد و حاکم ظل الله و یا خلیفه و امام نماینده خدا در زمین است و این خداوند است که مالک حکمرایی است و ملک را به هر کسی بخواهد می بخشد و از هر کسی چوب برانیم و همه را متهم به سوء نیست یا حداقل سوء خواست می ستاند. ادامه در صفحه ۶

مدافعان خود را دارد. نگرش نخست فرانسوی است. بر مبنای این نگرش، ملت به مجموعه ای از افراد انسانی گفته می شود که دارای پیوندهای تاریخی مشترک، خاطرات مشترک و فرهنگ و زبان، مشترک باشد. نگرش دوم در مورد مفهوم ملت، متعلق به آلمانی ها است. این نگرش ملت را به مجموعه ای از افراد دارای تبار و نژاد مشترک تعریف می نماید. خون و قومیت در این تعریف، عنصر کلیدی در ایجاد یک ملت است. یعنی تنها عنصر تبار و نژاد مشترک یک مجموعه را به ملت واحد مبدل می کند. ناسیونالیزم مبتنی بر این تعریف را می توان ناسیونالیزم قومی و تباری نامید. این تلقی از ناسیونالیزم در اروپا فاجعه آفرین ظاهر شد و به نازیسم و فاشیسم انجامید و هم اکنون به مثابه یک ایده شکست خورده و مطرود اجتماعی و یک ایدئولوژی نژادپرستانه هیچ مقبولیتی در افکار عمومی ملتها ندارد. اما راه سومی هست که از آن به ناسیونالیزم مدنی و یا ملت شدن بر محور منافع مشترک، تعبیر می شود. این نوع ناسیونالیزم در مناطق جنوب شرقی آسیا بیشتر پذیرفته شده است. در کشورهایی مانند اندونزی، مالزی، تایلند، سنگاپور و... شاهد این معنا از ملت و ملی گرایی هستیم. اما تعریف علم سیاست از ملت بسیار متفاوت از دو تعریف اروپایی است. در علم سیاست ما ملت را به: مجموعه ای از افراد که دارای رابطه شهروندی و «تابعیت» با یک حاکمیت است، می شناسیم. ملت به افرادی که قطع نظر از زبان و تبار و تاریخ مشترک بر اساس هدف مشترک و داشتن رابطه «تابعیت» با یک قدرت برتر یا حاکمیت یگانه در تعامل مستمر قرار دارند؛ گفته می شود.

ماده سوم قانون اساسی جمهوریت در افغانستان نظیر همین معنا از ملت را در افغانستان پذیرفته بود. در این مفهوم حس مشترک و وفا داریهای یکسان به تعدادی از میثاق ها، ارزشها و سبمولها و منافع کلان افراد را به همدیگر پیوند می دهد و بستری زیست باهمی پایدار را به عنوان یک ملت در میان شان تدارک می نماید. داشتن اشتراکات تاریخی و فرهنگی مکمل این مناسبات و پیوندها تلقی می شود. بهره مندی از حقوق مدنی برابر قطع نظر از هرگونه ممیزه دیگر، مهم ترین خصوصیت افراد یک ملت است. تبار و عقیده و جنسیت و مکان زیست متفاوت، هیچ فردی را نمی تواند از امتیازات و حقوق برابر شهروندی محروم سازد و یا مستلزم برتری و داشتن مزایای افزونتر افراد خاص گردد. «ملت» با این تعریف واقعیت زندگی در عصر ما است که عصر دولت- ملت نامیده ه می شود. از لحاظ زمانی ملت با این توصیف بر دولت تقدم دارد. یعنی دولت ملی زمانی شکل می گیرد که مجموعه ای از افراد در یک قلمرو خاص و بر بنیاد هدف یا اهداف مشترک به توافق می رسند.

مسلمانان که در مقام تنوری و نظر خود شان را امت واحد می دانند و قرنها دارای امپراتوریهای مقتدری در خاورمیانه و آسیا بوده اند، هم اکنون در همه جا در شرق و غرب و خاورمیانه، زندگی خویش را با الزامات حقوقی و مدنی عصر دولت - ملت به معنای که بر شمردیم عیار کرده اند. هم اکنون یک مسیحی که رابطه تابعیت با دولت ترکیه دارد جزء ملت ترکیه محسوب می شود و دارای حقوق برابر با دیگر هموطنان خویش است. یک مسلمانی که تابعیت آمریکا را دارد جزء ملت آمریکا است. هم اکنون

مقدمه

قریب یک قرن است که نخبگان افغانستان اعم از نخبگان ابزار و فکری، از ساکنان این اقلیم، به «ملت» و از دولت‌های متنوع به «دولت ملی» تعبیر می کنند. ملت، دولت ملی و منافع ملی و ملی گرایی (ناسیونالیزم) از مفاهیم متعلق به عصر جدید(مدرن) است. بسیاری از اذهان بسیط در لایه‌های سنتی جامعه، تلقی درستی از این مفاهیم ندارند. در این او آخر یکی از سردمداران امارت طالب هم از ضرورت توجه به «ملی» اندیشیدن سخن گفته است. با وصف اینکه بیش از یک قرن از کاربرد این مفاهیم در زندگی جمعی ما می گذرد، اما هنوز هم همه چیز در همان نقطه آغاز خود به شکل یک توهم صرف باقی مانده و هیچ یک از امال کلان و آرزوها و رؤیاهای جمعی مثل ملت سازی و برابری حقوقی، لباس واقعیت نپوشیده است. ساکنان این جغرافیا کماکان به شکل اقوام و قبایل از روی ناگزیری همدیگر را تحمل و باهم تعامل می کنند و هنوز مشخصات یک مفهوم مدرن همانند «ملت» را به خود نگرفته اند. بعد از معاهده بن ۲۰۰۱ جوانه هایی از امید در راستای ساختن دولت - ملت مدرن در دل های میلیون ها هموطن جوانه زد اما خیلی زود همه چیز به نقطه اول برگشت. با استیلای مجدد طالب ها، کشور به نقطه پیشامدرن برگشت و ما در واقع اکنون نه چیزی به عنوان «دولت ملی» داریم و نه هم به آرزوی «ملت شدن» خود نزدیک تر شده ایم. به رغم پیشرفت چشم گیر همسایگان و مناطق هم جوار در ساختن هویت ملی و یافتن ارزشها و اهداف ملی و ادغام معقول اجتماعی و با شیوه های نرم و انتخابی هویت‌های قومی در یک هویت کلان، و توفیق در تأسیس دولت ملی، چرا افغانستان در این داستان تنها ناکام میدان است؟ در این جستار تلاش کرده ایم تا به چرایی این ناکامی مکنی داشته باشیم.

۱- ملت چیست؟

عصر ما عصر دولت-ملت (Nation-Satate) است. نگرش تاریخی به تحولات دولت ، مارا به این طبقه بندی می‌رساند. تاریخ تحول دولت نشان می دهد که در یونان باستان یک زمانی شاهد دولت-شهر ها می باشیم و یک زمانی دیگر شاهد دولت-امپراتوری ها در شرق و غرب عالم هستیم و در برخی از مناطق جهان دولت قصبه یا دولت -قبیله را داریم. تقسیم بندی های دیگری هم از انواع دولت وجود دارد که در اینجا مجال پرداختن به همه غیرلازم است. اما ناظران به تحولات دولت در اروپا به یک دوره ای که اوج تکامل تاریخی دولت را نشان می دهد، عصر دولت - ملت را اطلاق می کنند. دولت در طی تغییر و تحولی که به مرور زمان شاهد آن است به عصری می رسد که «مدرن» نامیده می شود. دولت مدرن آخرین مرحله تکاملی دولت در تاریخ است. این مفهوم از دولت اگر تجزیه شود مرکب از چهار عنصر کلیدی است که عبارت اند از: ملت، حکومت، سرزمین و حاکمیت. بنابراین، ملت از یک نظر یکی از عناصرسازنده پدیده دولت است.

مراد و منظور ما از مفهوم ملت در اینجا چیست؟ با این پرسش به یکی از مشکل ترین مسایل در علوم سیاسی مواجه می شویم. دو نگرش در اروپا در مورد چیستی مفهوم ملت همیشه مطرح بوده که هنوز هم هر کدام

آشوب در خاورمیانه

ادامه از صفحه ۴

آصف بیات، محقق ایرانی‌الصل غرب نشین، در کتاب «زندگی هم‌چون سیاست» که به نظر می‌رسد در پی موجی از خوش‌بینی که پس از بهار عربی و سپس جنبش سبز ایران، یک دهه قبل به وجود آمد، نوشته شده است به مساله استثنائنگاری خاورمیانه پرداخته است و آن را تا حدی تحلیل کرده است.

استثنائنگاری خاورمیانه که ریشه در «شرق‌شناسی» غربی دارد و هنوز بر وجدان جمعی غرب حکمرانی می‌کند، به این مفهوم است که خاورمیانه و در مجموع جهان اسلام در روند دموکراتیزه شدن جهان یک استثنا است و دموکراتیک شدن و همگام شدن با کاروان پیشرفت بشری به صورت درونزاد غیر ممکن است. زیرا فرهنگ و هویتی که در این منطقه وجود دارد دربردارنده تداوم تاریخی است و هیچ‌گونه تغییری بر ر نمی‌تابد. شرق شناسی به روایت ادوارد سعید یک واقعیت آشکار در نحوه مواجهه دوامدار غرب با خاورمیانه است و مرده‌ریگ آن هنوز در اذهان غربیان ته‌نشین کرده است.

پروژه‌هایی چون امتناع تفکر در فرهنگ اسلامی و دین‌خویی فرهنگ ایرانی که آرامش دوستدار مطرح می‌کرد و زوال و انحطاط ایران که جواد طباطبایی مطرح می‌کرد به نحوی متأثر از همین نگاه بودند. سرشت این دیدگاه ممکن است در نهایت غلط بوده و

یک مرحله جدیدی خواهد شد یا خیر؟

تا کنون ده‌ها نسخه در جای جای خاورمیانه آزمایش شده است اما متأسفانه وضعیت هر روز بدتر از گذشته می‌شود. انواعی از ایدئولوژی‌های چپ و راست در خاورمیانه مورد آزمایش قرار گرفته اند اما برآیند آن‌ها تنها تداوم سرکوب و خفقان و در نهایت تداوم آشوب بوده است.

اگر بخواهیم تعریفی از خاورمیانه امروز ارائه کنیم، هیچ کلمه‌ای بهتر از «آشوب» به روایت جیمز روزنا نمی‌تواند این وضعیت را بیان کند. پس به یک مرحله قبل‌تر از پرسش فوق می‌رسیم که چرا چنین است؟ آیا واقعا مردمان این سرزمین استعداد پیشرفت را ندارند یا شایستگی آن را؟

بدون شک همه انسان‌ها به لحاظ ذاتی مساوی هستند و هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ذاتی ندارد. بنابراین مردمان خاورمیانه هم استعداد پیشرفت و همگام شدن با کاروان تمدن بشری را دارند و هم شایستگی آن را. مشکل اما جای دیگر است. مشکل چنان که بر شمرده شد در ابتدا در فرهنگ متصلب و نفوذناپذیر این منطقه نهفته است. پس از آن مواردی چون مداخلات دوامدار خارجی، حضور اسرائیل به عنوان یک نیروی اشغال‌گر و مدعی، رشد بنیادگرایی مذهبی، منازعات محلی در اکثر کشورهای خاورمیانه، مشکل هویتی در تمام بخش‌های خاورمیانه، فقدان یک روایت مسلط و مشترک در باره زیست انسانی از مهم‌ترین فاکتورهایی هستند که آشوب را هر لحظه تازه و شعله‌ورتر می‌سازند.

متأسفانه نشانه‌های زیادی هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عینی و هم به لحاظ روایت‌های متناقض از ارزش‌های موجود در این منطقه نشان می‌دهند که خاورمیانه حداقل

به زودی شاهد یک نظم جدید نخواهد بود. بلکه روند تاریخی و نهادینه شده موجود در سایه آشوب و بی‌نظمی ادامه خواهد یافت.

بسیاری از کسانی که مطالعاتی در تاریخ و تحولات خاورمیانه در سال‌های اخیر انجام داده اند به نحوی از زایش یک نظم جدید قاعده بازی را در منطقه عوض کند مایوس شده اند. طبیعی است که بخشی از این نگاه منفی به دانش شرق‌شناسی غربیان و معرفت‌شناسی نهادینه در ورای آن بر می‌گردد. اما نباید همه پژوهشگران این عرصه را با یک چوب برانیم و همه را متهم به سوء نیست یا حداقل سوء برداشت کرد.

به لحاظ عینی و آن‌چه در میدان خاورمیانه جریان دارد جهانی از آشوب‌های متناوب و درهم تنیده به چشم می‌آید. منازعات منطقه‌ای، مرزی، هویتی، زبانی، قومی و ده‌ها مشکل بنیادی که کشورها با همدیگر و حتی مردمان یک سرزمین در میان خویش دارند و هم‌چنان در حال مناقشه و منازعه هستند.

علاوه بر مشکلات داخلی و نظری که وجود دارد، شاخ و شانه کشیدن اسرائیل با حمایت آشکار کشورهای غربی و کشتار در سرزمین فلسطین بدون شک بخشی از ریشه بحران در خاورمیانه است. علاوه بر وجود اسرائیل مداخلات آشکار قدرت‌های جهان در این منطقه و شکل‌گیری ائتلاف‌های جهانی در فضای خاورمیانه بحران را عمیق‌تر و دوام آن بیشتر تضمین می‌کند. آن‌چه فراین و نشانه‌های موجود از آینده خاورمیانه به دست می‌دهند، یک وضعیت آخ‌الزمانی است تا یک نظم جدید که معمولاً پس از رویدادهای بزرگ متولد می‌شود.

افغانستان

و پروسه ناکام ملت سازی



ادامه از صفحه ۵

الف- ناسیونالیسم قومی

محمود طرزی برای کلید زدن پروژه دولت - ملت سازی در کشور ما نیت خیر و قصد رسیدن به توسعه و پیشرفت کشور را داشت. این آرزوی وی از لابلای کلمات و تعبیرات سراج الاخبار به وضوح قابل فهم است. اما او مانند بسیاری از روشنفکران جهان سومی درد را نادرست تشخیص داد و مسیر را اشتباه رفت و به جای انتخاب ناسیونالیسم مدنی و منافع محور، ناسیونالیسم قومی را در یک کشور از حیث تباری به شدت متنوع، برگزید و ملت را به مفهوم منظور در علم سیاست فهم نتوانست و به جای آنکه تنوع ها را حرمت بگذارد و زبان کهن فارسی را که حاوی میراث گرانسنگ گذشتگان این دیار کهن بود و در واقع هم نقش زبان ملی ما را داشت چون وسیله گویش اکثریت قاطع ساکنان این اقلیم بود؛ به عنوان زبان علمی و اصلی مطرح سازد، به شیوه یکسان سازی تنوعات قومی و زبانی، به تعمیم هویت یک قوم بردیگرا قوام و عمده سازی یک زبان(افغانی) روی آورد و سنگ بنای ملت سازی را کج گذاشت. او با اینکه خود در اکثریت طرح هایش شکست خورد و مانند بسیاری از نخبگان فکری این سرزمین با روان آزند و قلب مکدر از ناکامی ها، جهان را بدرود گفت. اما فرهنگ سیاسی غلطی را که در ناسیونالیسم قومی بنا کرد بعد از او در عصر سلطنت ظاهر شاه تداوم یافت و هنوز هم همان خبط و تشخیص نادرست راه ملت سازی بحران ساز و نابود کننده و دشمن هر گونه توسعه یافتگی است و هیچ جریانی نمی تواند آن را تصحیح کند و یا تغییر دهد. این مضمحل هم اکنون به یک بن بست ترسناکی برای ساکنان این جغرافیا مبدل شده است.

راز توسعه یافتگی کشورهای شرق آسیا را اکثر پژوهشگران به وجود نوعی تساهل قومی و استقرار ناسیونالیسم مدنی و توسعه محور مرتبط می دانند. برای مثال: مالزی یکی از کشورهای با اکثریت مسلمان اما با ناسیونالیسم مدنی و توسعه محور است. سنت تساهل قومی در این کشور به حدی است که چینی تبارها با جمعیتی ۳۰٪ بر ۶۱٪ کل اقتصاد کنترل دارند و این امر حسادت هیچ فرد ویا مقامی را بر نمی انگیزد. در کشور اندونزی ۳/۵٪ جمعیت چینی تبار هستند اما ۷۳٪ اقتصاد این کشور را در دست دارند، با این حال حسادت هیچ حسودی تحریک نمی شود، اما در افغانستان بعد از نزدیک یک قرن زندگی در بحران، در عصر جمهوریت یک فرد غیر پشتون یک نهاد مدرن پولی (کابل بانک) را می سازد و به دلیل شایستگی در ارائه خدمات مدرن بسیار سریع مورد اعتماد و اقبال کم نظیر اکثریت مردم قرار می گیرد و بیش از یک میلیارد دالر سرمایه مردم را جذب می کند. اما حسادت ها ی ناشی از عصبیت ناسیونالیسم قومی به جایی می رسد که از نزدیکان بالاترین مقامات حکومت، ذخایر این نهاد مدرن و محبوب را اختلاس می کنند و مؤسس مبتکر آن را محاکمه و زندان و در نهایت از زندگی ساقط می سازند.

و سرانجام صدای دادخواهی های «شیرخان فرنود» مانند دهها هموطن دیگر در تاریکی بی عدالتی ها و تبعیض های ناشی از ناسیونالیسم قومی، ناپدید می شود. ناسیونالیسم شرق آسیا واقعا منحصر به فرد و ستودنی است. این ملت سازی نه بر مبنای قومیت، زبان و تاریخ مشترک بلکه بر مبنای داشتن هدف مشترک یعنی دست یافتن به توسعه، شکل گرفته است. ناسیونالیسم قومی منشا فجائع زیادی در جهان و کلید همه ناکامی ها و فروپاشی ها در افغانستان است. و تا زمانی که این مفهوم به شکل خرد مندانه و انسانی آن متحول نشود این سریال های بدبختی بدون کمترین وقفه تداوم خواهد داشت.

ب- جغرافیای سیاسی و اقتصادی

موقعیت خاص کشور ما همواره موجب ایجاد بحرانهایی است که بیشتر از ناحیه قدرتهای بیرونی و منطقه ای تحمیل می شود. در واقع تضاد منافع، هر یک از قدرتهای برتر را وسوسه می کند که این نقطه حساس را در کنترل داشته باشند و بر سر آن به رقابت و کشمکش بپردازند. این امر مستلزم آن است که در شکل گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی و ساختن یک باور واحد در میان مردم، مانع ایجاد کنند و هر قدرتی بهانه ای و مستمسکی برای مداخلات خود دست و پا کنند. دخالت های قدرتهای برتر منطقه ای و بیرونی، جنگ ها و بحران های مزمن و ممتدی را سبب گردیده است. این بحران ها اقتصاد و فرهنگ و هر گونه توسعه یافتگی را به شدت متأثر ساخته و مانع شکل گیری سالم پروسه ملت سازی شده است. موقعیت جغرافیایی کشور ما هم اکنون هم محور منازعات و رقابت های جهانی و هم منطقه ای است و واقعا در بدبختی و خوشبختی ساکنان خود بسیار تأثیر گذار است. از جمله پروسه دولت - ملت سازی از این وضعیت فراوان متأثر شده است.

ج- نقش نخبگان

نخبگان فکری و ابزاری به مثابه موتور محرکه توسعه یافتگی محسوب می شوند و در طراحی ناسیونالیسم متناسب به فرهنگ و موقعیت کشورها، نقش محوری و مهم دارند. این گروه هم فرهنگ سازند و هم متولی و مجری طرحها و هم الگوی سائر اقشار مردم در کشورهای شان. توسعه یافتگی هر کشور در حال گذار، نیاز به هدایت دارد و نخبگان بهترین افرادی اند برای این مهم. به تعبیر محمود سریع القلم، برای توسعه یافتگی همواره ائتلافی از نخبگان لازم می افتد و همین ائتلاف در سه کشور چین، مالزی و کره جنوبی مقدمه و عامل توسعه بود.

در افغانستان از همان آغاز نخبگان نقش منفی را در توسعه ملی بازی کردند و فرهنگ سیاسی خرد ستیز، تقدیر گرا و استبداد پذیر، از طریق عمل و قلم شان ذهنیت غالب گردید و از نقد و تصحیح تئوری های توسعه توسط

نخبگان فکری اثری دیده نشد. و لذا اکثریت قاطع نخبگان فکری و ابزاری بر طبل ناسیونالیسم قومی کوبیدند و بدترین ناکامی ها را در پروسه دولت-ملت سازی در تاریخ کشور ثبت کردند. اکثریت قاطع مردمان دنیا در این عرصه از همه بحران ها و موانع موفقانه عبور کردند و میوه های تلاش ملی و همگانی شان را با افتخار نظاره کردند. اما مردم ما هنوز در جنگ و منازعه هفتاد و دو ملت در بدترین شرایط و به شکل قبائل متخاصم و متفر از همدیگر به سر می برند و دقیقا در وضعیت طبیعی و بی دولتی مطرح در تفکر توماس هابز قرار دارند. یکی از پژوهشگران هموطن در سال های اواخر حکومت کرزی (۲۰۱۳) وضعیت را اینگونه پیشبینی کرده بود: «مادامی که راهبرد ملت سازی بر شالوده مدنی، جاگزن راهبرد ملت سازی بر شالوده قومی نگردد، حال کشور نه تنها بهبودی نخواهد یافت، بل که روز تا روز بدتر و بدتر خواهد گردید و تا مرز فروپاشی پیش خواهد شتافت.»

سخن پایانی

یک قرن تلاش و مبارزه برای ساختن یک ملت و تأسیس دولت ملی در افغانستان به ناکامی انجامید، دلیل مهم این ناکامی در نگرش ناصواب از مفهوم ملت و دولت ملی پنهان بود. نخبگان ما در طول یک قرن و این زمان طولانی باید متوجه می شدند و از دیگران می آموختند و ناسیونالیسم مدنی و توسعه محور را جایگزین درک تباری از ناسیونالیسم می کردند، اما آنان این توفیق را نیافتند و مسیری را پیمودند که به بی عدالتی و نفاق و تبعیض و سلب حقوق مسلم بسیاری از مردم انجامید. این امر در واقع به معنای انتخاب راهی بود که به نا کجا آباد منتهی می شد. در عصر جمهوریت اگر چه این مسیر در میثاق ملی اندکی تصحیح شد اما چون کارگزاران و متولیان حکومتی اعتقاد راسخ به ناسیونالیسم قومی داشتند، دوباره راهی را رفتند که نتیجه اش از قبل قابل پیش بینی بود. دیدیم که همه امید ها را به سهولت باد برد. سلطه مجدد طالب به تعبیر معاون دبیر کل سازمان ملل متحد، افغانستان را مستقیم به قرن سیزده میلادی یعنی عصر استبداد و سرکوب و سلب همه حقوق انسانی شهروندان و دوران تاریک پیشامدرن؛ پرتاب نمود. این رویداد تلخ، به معنای کوبیدن آخرین میخ بر تابوت پروسه دولت-ملت سازی در این جغرافیا بود.

منابع

- ۱- نقیب زاده، احمد (۱۳۹۰) علل توسعه اقتصادی در آسیای جنوب شرقی، فصلنامه سیاست دوره ۴۱ ش ۱.
- ۲- سریع القلم، محمود (۱۳۹۸) عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، تهران: فرزندان روز.
- ۳- آریانفر، عزیز (۲۰۱۳) ریشه های ناکامی پروژه دولت-ملت سازی در افغانستان.
- ۴- عالم، عبد الرحمن (۱۳۷۳) بنیادهای علم سیاست، تهران: قومس.

افغانستان گورستان گفتمان‌ها

(به‌مناسبت هفت و هشت ثور)

✍️ احسان تیموری



خود در میان مردم به عنوان یک گفتمان معتبر عاجز بود. در نتیجه بیش از ده سال مبارزه این گفتمان نیز جایش را به گفتمان اسلام‌گرایان جهادی داد.

گفتمان اسلام جهادی پس از شکست گفتمان رقیب و دست‌یابی به قدرت توانست که یک فضای استعاره‌ای خوبی را خلق نماید و به‌عنوان حاملان اسلام و برپاکندگان حکومت اسلامی در سطح داخلی، منطقه‌ای، کشورهای اسلامی و حامیان بین‌المللی مورد استقبال واقع شد؛ مخصوصاً در داخل کشور. انتظار مردم این بود که این گفتمان تنها گفتمانی است که آرزوهای دیرینهٔ آنها را برآورده می‌سازد، اما طولی نکشید که این گفتمان نیز دست‌خوش غیریت‌سازی‌های درونی شد؛ در حدی که کشور به یک بحران عمیق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی، فرو رفت و کشور به‌صورت بی‌سابقه گرفتار جنگ‌های داخلی گردید.

این شرایط آشفته سبب شد که دو گفتمان دیگر شکل بگیرد. یکی گفتمان عدالت‌خواهی بود. دال محوری این گفتمان را عدالت تشکیل می‌داد. این گفتمان با بهره‌گیری از پیشینهٔ تاریخی طولانی نخست در مقابل گفتمان حکومت مجاهدین مقاومت کرد و در میان هزاره‌ها و شیعیان و اقلیت‌های دیگر چون ازبک‌های افغانستان مورد استقبال واقع شد و تاکنون تداوم دارد.

گفتمان دیگری که پس از ناکارآمدی حکومت مجاهدین شکل‌گرفت، گفتمان طالبان بود که روایت افراطی از دین داشت و مدعی بود که باید جامعه به صورت کامل براساس شریعت برساخته شود. این گفتمان پس از ورود به فضای گفتمانی افغانستان بسیار زود در بخش‌های مختلف افغانستان مورد گسترش یافت. صاحبان این گفتمان پایتخت افغانستان را تصرف و امارت اسلامی را برپا کرد. علیرغم وعده‌های اولیه این گفتمان، پس از مسلط شدن این گفتمان نیز جنگ و بحران در افغانستان خاتمه نیافت و بر کشور یک تاریکی مطلق حاکم و افغانستان به محل امن برای تروریستان بین‌المللی مبدل شد. اما اسلام‌گرایان جهادی در این شرایط تحت دال مقاومت به مبارزه مسلحانه خود ادامه داد. تا اینکه پس از حمله بر برج‌های دو قلو از سوی القاعده از جمله گروه‌های مورد حمایت گفتمان امارت آمریکا و ناتو در افغانستان حمله کرده و بار دیگر پای کشورهای بیرونی بوسیلهٔ حاکمیت یک گفتمان استبدادی در افغانستان باز شد و گفتمان امارت نیز برچیده شد.

در این شرایط گفتمان جدیدی با حضور نیروهای مختلف شکل گرفت که دال محوری آن را جمهوری اسلامی تشکیل می‌داد. این گفتمان با خلق یک فضای استعاره‌ای از سوی نیروهای مختلفی چون طرفداران سلطنت چون ظاهرشاه، اسلام‌گرایان جهادی، تکنوکرات‌ها و نیروهای متمایل به غرب و چپ‌گرایان مارکسیستی، اقلیت‌ها و اقشار آسیب پذیر، مورد پذیرش واقع شده بود. در آن شرایط جمهوری اسلامی تنها گفتمانی بود که از ویژگی قابلیت دسترسی و اعتبار برخوردار بود. چون مردم افغانستان تمام گفتمان‌های دیگر را تجربه کرده بودند. البته دال جمهوریت این گفتمان پرنرنگ بود و به تدریج در میان مردم برجسته شد.

این گفتمان بیست سال در کشور حاکم بود، ولی مثل همه گفتمان‌های پیشین تداوم نیافت و از فضای رسمی کشور کنار رفت. بدون شک در فروپاشی گفتمان مبتنی بر جمهوری اسلامی، عوامل مختلف نقش داشت که غالباً سیاسی و نظامی بود، اما از این نکته هم نباید غفلت کرد که از نظر تئوریک این گفتمان نیز حتی از سوی حاملان اصلی آن مورد شک و تردید واقع شده بود و از درون دست‌خوش غیریت‌سازی‌های گوناگون قرار گرفته بود. در چنین شرایط بود که مجدداً گفتمان طالبان یا امارت اسلامی فضای رسمی کشور را در اختیار خود گرفت و باز به صحنه برگشت. ادامه درصفحه ۸

ایجاد شده بود. در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گشایش ایجاد شده بود. اما این روند بیش از پنج سال تداوم نیافت و پس از به قدرت رسیدن داوودخان به‌عنوان صدر اعظم مجدداً ناسیونالیزم قومی تعمیم یافت. داوود مطابق شرایط اجتماعی موجود در ابتدای صدارت خود، با دموکراسی مخالفت نکرد، ولی با مطرح کردن دال دموکراسی اسلامی، فراروی روند دموکراسی خواهی محدودیت ایجاد کرد. با طرح ایده پشتونستان بار دیگر دال قومیت را برجسته کرد. ایده‌های اقتصاد رهبری شده‌ای او دربار و مقامات کشور را بر اقتصاد و منابع اقتصادی مسلط ساخت و از سوی دیگر افغانستان را با بلوک شرق پیوند زد و بر عکس با بلوک غرب و متحدان غربی چون پاکستان در مخالفت قرار گرفت. اینگونه بود که گفتمان داوودیسم در طول ده سال سلطهٔ خود با دال‌هایی چون دموکراسی اسلامی، برتر انگاری پشتونی و اقتصاد رهبری شده یک انسداد مطلق فکری، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در افغانستان مسلط کرد و کشور به بحران دیگری فرو رفت تا اینکه ظاهرشاه تصمیم گرفت که اصلاحات اساسی بوجود بیاورد.

ظاهرشاه کوشش کرد که تغییرات اساسی در جامعه بوجود بیاورد و حقیقتاً قدرت و صلاحیت سلطنت را محدود کند. مطابق شرایط موجود قانون اساسی جدید تدوین شد که دال مرکزی را آزادی تشکیل می‌داد. گفتمان دموکراسی خواهی ظاهرشا با دال‌هایی که مطرح کرده بود توانست یک فضای استعاره‌ای برای خود کسب نماید. در این فضای گفتمانی علاوه بر احیای جریان‌های فکری زمان شاه محمود، شکل‌گیری نیروهای حامل دموکراسی خواهی دربار، جریان‌های فکری مختلف چپ مارکسیستی، مائوئیستی و اسلام‌گرایی در تقابل و غیریت با گفتمان حاکم شکل‌گرفتند. به صورت کلی فضای فکری جامعه به جریان لیبرال‌گرایی، چپ‌گرایی مسلمان و مارکسیستی (لنینی و مائوئیستی) و اسلام‌گرایی صورت‌بندی می‌شود. این گفتمان‌های فکری مبارزات سه ضلعی داشتند. پارلمان نیز به محل طرح نظریات مختلف نخبگان جامعه تبدیل شده بود. علیرغم امیدواری‌ها گفتمان دموکراسی خواهی در این مقطع نیز روز به روز اعتبار و کارآمدی خود را از دست می‌داد و از قابلیت دسترسی در حال خارج شدن بود. یک نمونه این تغییرات و تحولات تبدیل شدن پی هم پنج نخست وزیر در یک دوره ده ساله است.

این گفتمان در ده سالگی با یک کودتای خشن برای همیشه به انزوا رانده شد و کشور با زور نظامی و حمایت خارجی در حقیقت در سلطه نیروهای حامل گفتمان چپ مارکسیستی درآمد و اسلام‌گرایان نتوانستند گفتمان خود را مسلط نمایند. داوود این بار دال جمهوریت را به‌عنوان دال مرکزی خود مطرح کرد و مدعی بود که قدرت را به صورت واقعی به مردم بر می‌گرداند. اما در عمل چنین نشد و ناسیونالیزم قومی با طعم چپ مارکسیستی از دل جمهوری داوودخانی سربرآورد و بازتولید شد. البته درگیر شدن داوود با همفکران خود بر سر توزیع قدرت، وی را از انجام کارهای دیگر بازداشت و پس از پنج سال با یک کودتای نظامی دیگر چرخش گفتمانی صورت گرفت.

این بار، گفتمان مارکسیستی تحت عنوان حزب دموکراتیک خلق به گفتمان مسلط تبدیل شد و بیشتر از زمان داوود یک فضای اختناق، وحشت و استبداد آفرید، امان این گفتمان هم از درون دست‌خوش آسیب و غیریت‌سازی شد و هم در خلق یک فضای استعاره‌ای که مورد اقبال مردم واقع شود، ناموفق بود.

گفتمان اسلام‌گرایان که در زمان داوود به حاشیه رانده شده بود و اکثر حاملان آن از کشور مهاجرت کرده بودند، همراه با وجدان جمعی مردم با استفاده از دال جهاد با گفتمان غالب، مبارزه فکری، عقیدتی و نظامی خود را آغاز کرد و روز به روز موفق نیز می‌شد. گفتمان حاکم هرچه از درون اصلاحات انجام داد، اما از هژمونیک ساختن

نشان می‌دهد که محل اصلی منازعه میان گفتمان نوگرایی امان‌الله و گفتمان علما نیز مسایل دینی و مذهبی بوده است.

حضور حبیب‌الله در کانون قدرت بیش از نه ماه طول نکشید. گفتمان مشخصی در زمان او برجسته نشد. اما پس از به قدرت رسیدن نادر ناسیونالیزم به‌عنوان دال محوری مطرح شد. نادر در ابتدا مدعی بود که امان‌الله را به قدرت بر می‌گرداند و به تمام اصلاحات امان‌الله پایبند است، اما پس از رسیدن به قدرت از برگرداندن شخص امان‌الله سرباز زد و زعامت خود را اعلام نمود. البته که به برخی از نوگرایی‌های صوری او چون تفکیک قوا، قانون‌گرایی، توسعهٔ آموزش عمومی پایبند نیز ماند و یک گام جامعه را در این جهت به جلو برد، اما او در عین حال روی دیگر نوگرایی غربی را برجسته ساخت که عبارت بود از ناسیونالیزم قومی که متأثر از نازیسم آلمان بود. در حقیقت دالی که در زمان امان‌الله خان توسط محمود طرزی مطرح شده بود و تا کنون فرصتی برای عملی سازی آن فراهم نشده بود. نادر کوشید که نوگرایی و تجددگرایی را گامی به جلو ببرد، اما مثل امان‌الله به صورت آشکار در برابر سنت و دیانت قند علم نکرد. چون به خوبی واقف بود که این تجربه ناتمام است. بلکه روش دیگری در پیش گرفت و آن عبارت بود از یافتن جایگزین دیگر برای دین که با مدرنیزم هم در تعارض نباشد. لذا نادر به سمت ناسیونالیزم قومی رفت. اما این کار به تدریج انجام شد.

نادر، در ابتدا ناسیونالیزم یا افراط‌گرایی دینی با محوریت مذهب حنفی را، مطرح کرد. دلیل آن هم این بود که در این شرایط مذهب در دسترس و دارای اعتبار بود؛ بیشتر از نه ماه از طرد شدگی گفتمان نوگرایی امان‌الله به خاطر مغایرت با دین و مذهب نگذشته بود. لذا برگرداندن گفتمان نوگرایی امان‌الله در این شرایط، مقذور و مطلوب نبود و گفتمان دیگری که بتواند فضای استعاره‌ای خلق کند، نیز در دسترس و دارای اعتبار نبود. لذا در لافاه ناسیونالیزم مذهبی در حقیقت ناسیونالیزم قومی را مطرح کرد. اما به تدریج و مخصوصاً در صدارت هاشم‌خان ناسیونالیزم پشتونی و آریایی‌گرایی جایگزین دال دیانت و مذهب شد و از گفتمان ناسیونالیزم قومی آشکارا سخن می‌رفت و حمایت می‌شد. همین آریایی‌گرایی بود که بین سران پشتون و آلمان نازیسم همدلی ایجاد کرده بود و اینها عملاً از آلمان تقلید می‌کردند و از آلمان برای نهادینه سازی گفتمان ناسیونالیزم کمک در خواست کرده بودند. اینگونه بود که زبان پشتو جایگزین زبان فارسی گردید، تاریخ افغانستان از نو نگارش شد تا پیشینهٔ قوم پشتون، در تاریخ جانمایی شود و برای قوم پشتون اسطوره سازی کردند.

ناسیونالیزم آریایی اگرچه در ابتدا مورد قبول تاجیک‌ها هم بود، ولی طولی نکشید که پس از ایجاد غیریت میان زبان فارسی و زبان پشتو و بازخوانی پیشینهٔ تاریخی بر محوریت قوم پشتون، تاجیک‌ها نیز ضدیت خود را با آن نمایان ساختند و آریایی‌گرایی را با روایت شاهنامه، زبان فاسی و خراسان و بلخ باز تعریف کردند.

در غیریت با هر دو گفتمان ناسیونالیزم دیگری تحت عنوان تورانیسم صورت‌بندی شد. هزاره‌ها و ازبک‌ها و خرده اقوام مرتبط با دو قوم مذکور از این گفتمان حمایت می‌کردند. ناسیونالیزم آریایی پشتون را قوم برتر معرفی می‌کرد، هزاره‌ها و ازبک‌ها را در مقابل خرابی‌های و عقب ماندگی‌های کشور به‌عنوان بقایای چنگیز و مغول مسؤول می‌دانست. اما ناسیونالیزم تورانی برعکس به مفاخر و دستاوردهای تمدن و فرهنگ مغول و حکاکمان ترک تمسک می‌کردند. از نظر اینها پشتون یک قوم بی‌ریشه و روایت‌های تاریخی آن و گنجینه‌های فرهنگی و زبانی آنها چون پته خزانه جعلی و برساخته است.

گفتمان ناسیونالیزم قومی از یک‌سو کشور را به سمت افراط‌گرایی قومی و منازعات قومی پیش برده بود و از سوی دیگر گفتمان حاکم یک فضای اختناق و استبداد ایجاد کرده بود که هر نوع آزادی را محدود کرده و روز به روز انواع مختلف بحران خلق می‌شد. این وضعیت با صدارت شاه محمود خان مقارن شده بود. پس از به قدرت رسیدن شاه محمود فضای باز فکری فراهم شد که از این دوره به مشروطه سوم یا اولین تجربه دموکراسی خواهی تعبیر شده است. در این شرایط افغانستان آوردگاه سه نوع ایدئولوژی بود؛ ناسیونالیزم قومی، دموکراسی خواهی و چپ‌گرایی. در این عرصه پنج جریان عمدهٔ روشنفکری، منتقد و نوعاً متمایل به چپ شکل‌گرفت و دال مشترک همهٔ آنها آزادی و مقید ساختن قدرت و نظام سلطه بود. این پنج جریان فکری عبارت بود از: ۱. حزب ویش زلمیان؛ ۲. حزب ارشاد (یا جمعیت سری اتحاد)؛ ۳. حزب وطن؛ ۴. حزب خلق؛ ۵. اتحادیه محصلین. البته یک جریان حامی ناسیونالیزم نیز شکل‌گرفته بود که حزب کلوب ملی یا دموکراتیک ملی بود. در فضای اجتماعی و سیاسی نیز کنشگران سیاسی و اجتماعی در بلدیه کابل و پارلمان فعال و خواستار تغییرات اساسی در جامعه بودند.

در این شرایط زمینهٔ خوبی برای گفتموهای فکری

یکی از خصوصیات افغانستان معاصر فراز و فرود گفتمان‌ها است. در این صد سال اخیر هیچ گفتمانی در افغانستان ثبات و قرار نیافته است، بلکه همواره در معرض بی‌ثباتی و بی‌قراری بوده است. در این نوشتار ابتدا این گفتمان‌ها معرفی و سپس علت بی‌قراری آن‌ها بیان می‌شود.

معرفی گفتمان‌ها

افغانستان از جمله جوامعی است که در یک فرایند زمانی کوتاه چندین گفتمان را تجربه نموده است. نخستین گفتمان فکری که افغانستان معاصر آن را تجربه کرده است، گفتمان لیبرال‌گرایی و و تجددخواهی و یا به تعبیر دقیق‌تر گفتمان غرب‌گرایی بوده است. دقیقاً نخبگان فکری آن زمان افغانستان در شرایطی سراغ این گفتمان رفتند که جامعه در سلطهٔ یک گفتمان استبدادی بود که سنت قومی و مذهبی با قرانت خاص آن را حمایت می‌کرد. اما این گفتمان نه‌تنها قادر به حل مشکلات زمان خود نبود، بلکه مشکل آفرین و بحران‌زا شده بود. چنانکه در گفته‌های کارگزاران گفتمان لیبرالیزم و تجددگرایی چون حبیب‌الله، محمود طرزی و امان‌الله به خوبی به وضعیت آنومیک و غیر قابل پذیرش آن دوران اشاره شده است. از این رو، نخبگان به دنبال خلق و ترویج گفتمان دیگری رفتند که بتوانند به کمک آن بحران را حل و شرایط را در اختیار خود داشته باشند.

در سطح جهانی دو گفتمان لیبرال و مارکسیست با یکدیگر رقابت می‌کردند. دال اصلی گفتمان اول را اومانیسیم و انسان‌گرایی و دال محوری گفتمان دوم را برابری و جامعه‌گرایی تشکیل می‌داد. نخبگان افغانستان سراغ گفتمان لیبرالیستی رفتند؛ چون این گفتمان برای آن‌ها در دسترس و دارای اعتبار بود. از بعد داخلی آن‌چه زمینهٔ هژمونیک شدن این گفتمان را فراهم کرده بود، استبداد مطلق امیرعبدالرحمان بود. بی‌عدالتی، نابرابری، عقب ماندگی و نیازهای جدید مانع از آن بود که مجدداً دال محوری گفتمان امیرعبدالرحمان بازخوانی و بازتولید شود. لذا تنها گفتمان قابل دسترس و دارای اعتبار که بتواند فضای استعاره‌ای خلق نماید، گفتمان نوگرایی و تجدد خواهی بود. تجربه عملی و تقلیدی نوگرایی که از زمان شیرعلی‌خان آغاز شده بود، به علاوهٔ شرایط منطقه‌ای و جهانی نیز در رشد و رونق‌یابی این گفتمان اثرگذار بود. نخستین روایت این گفتمان که از سوی سه حلقهٔ روشنفکری لیسه حبیبیه، درباریان و روشنفکران آزاد مطرح شد، مشروط خواهی بود. دال محوری مشروطه خواهی نفی حاکمیت مطلقه‌ای بود که در آن زمان در قالب پادشاهی سلطنتی، صورت عینی یافته بود. زیرا آزادی در آن زمان تنها در همین حد قابل طرح و روایت بود. خواسته‌های دیگری که در بندهای مختلف منشور مشروطه خواهان بیان شده است، همگی دال‌های پیرامونی دال مرکزی را تشکیل می‌داده است. اما این گفتمان تداوم پیدا نکرد. روحانیون در پی سوال عبدالقدوس صدر اعظم امیر حبیب‌الله خان به مغایرت نظام مشروطه با اسلام، خلافت و امامت فتوا دادند و آن را کفر خواندند. لذا پیشگامان این گفتمان در این زمان با دستور مستقیم امیرحبیب‌الله دستگیر، زندانی و تعدادشان هم کشته شدند. این گونه بود که پروندهٔ مشروطه خواهی اول بسته شد و به فرجام نیک نرسید.

اما پس از بازنشر مجلهٔ سراج الاخبار با مدیریت محمود طرزی و به قدرت رسیدن امان‌الله خان مجدداً گفتمان مشروطه‌خواهی از انزوا خارج شده و حالت هژمونیک به خود گرفت که از آن به مشروطیت دوم تعبیر می‌شود. در این مرحله تعریف آزادی به رهایی از قدرت مطلقه و مشروط ساختن قدرت شاه، محدود نماند و معنای گسترده‌تری را حمل می‌کرد. معنای که دال‌های مختلفی چون علم‌گرایی، سنت‌زدایی، اصلاح جامعه از آداب، رسوم و مناسک خرافی و مانع تجدد و نوگرایی به سبک غربی، آزادی زنان، قانون‌گرایی، ناسیونالیسم قومی، پان اسلامیسیم و در رأس همه استقلال افغانستان، برخی از دال‌های مهمی است که حول معنای جدید آزادی صورت‌بندی می‌شد. امان‌الله خان پس از برگشت از سفر اروپا و چند کشور اسلامی و منطقه مخصوصاً مصر، ترکیه و ایران به گفتمان تجددگرایی و نوخواهی خود دال‌های دیگری افزود تا بتواند با سرعت، عمق و گستره‌ای بیشتری اصلاحات خود را به فرجام برساند و افغانستان را به یک کشور توسعه یافته و مترقی در منطقه ارتقا دهد.

اما در عمل گفتمان وی نتوانست ذهن جمعی روحانیون و قشر سنتی جامعه را با خود همسو نماید. هرچه امان‌الله در راستای نهادینه سازی و هژمونیک شدن گفتمان خود تلاش می‌کرد به همان اندازه غیریت آن با قشر سنتی جامعه بیشتر شده و شکاف‌های اجتماعی افزایش می‌یافت و سرمایه اجتماعی گفتمان او به شدت تضعیف می‌شد. در نتیجه با قیام مسلحانهٔ حبیب‌الله کلکانی این گفتمان طرد شد. در پشت این قیام مسلحانه، علما و قشر سنتی جامعه قرار داشتند. لذا پس از پیروزی، حبیب‌الله کلکانی لقب خادم دین رسول لله گرفت. اعطای این لقب به حبیب‌الله

گروه طالبان تغییر کرده است. این شاه بیت سخنان سران طالبان و حامیان آن‌ها در کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی در باره افغانستان بود تا زمینهٔ پذیرش این گروه را در افکار عمومی جهان و مردم افغانستان فراهم سازند. حامیان این گروه به خوبی می‌دانستند که این گروه در بیست سال دوره جمهوریّت جنایت‌های بی شماری نسبت به مردم افغانستان مرتکب گردیده است و با عملیات‌های انتحاری صدها تن از زنان، مردان، جوانان و کودکان این سرزمین را به کام مرگ فرستادند و مردم با کارنامهٔ سیاهی این گروه به درستی آشنا و جنایت‌های این گروه را با تمام جود لمس کرده است؛از این رو قناعت افکار عمومی در جهت پذیرش حاکمیت این گروه سخت و دشوار بود و سران این گروه و حامیان داخلی و بین‌المللی این گروه با درک این نگاه به طالبان، چه در جریان مذاکرات صلح و چه بعد از حاکمیت این گروه همواره از تغییر این گروه سخن گفتند و می‌گویند؛ اما بیشتر از دوسال حاکمیت این گروه ماهیت واقعی‌اش را به مردم افغانستان و جامعه جهانی روشن کرده است و در عمل نشان داده است که نه تنها تغییر نکرده است، بلکه بسیار خشن تر و بی رحمانه تر شده است و برای تثبیت پایه‌های حاکمیت خویش با پالیسی مشخص و هدفمند به شکنجه، کشتار، تبعیض قومی و جنسیتی و کوچ اجباری اقدام کرده‌اند که در این نوشتار به صورت مختصر به آن‌ها اشاره می‌گردد.

یک) حذف اقوام غیر پشتون از ادارات دولتی

گروه طالبان علی رغم شعارهای دروغین مبنی بر تشکیل دولت اسلامی که در آن تبعیض و بی عدالتی وجود ندارد در عمل نشان داده است که معیارهای گزینش افراد و تقرر در مناصب دولتی از نظر این گروه نه شایسته سالاری، بلکه وابستگی گروهی و قومی است؛ از این رو نظام سیاسی

طالبان؛ سیاست کشتار و انکار

✍ مسیح محمدی

از ادارات دولتی حذف شده است و کسانی که فاقد دانش و تجربه کاری است به جای آن‌ها مقرر شده است.
در ولایت‌های شمالی و شمال شرق هم ادارات دولتی از حضور اقوام غیر پشتون به طور کلی پاکسازی شده است، حتی در صفوف نظامی از اقوام غیر پشتون کسانی که قبل از پیروزی طالبان با آن‌ها همکاری داشته‌اند و در یک سنگر علیه دولت و مردم افغانستان جنگ کرده است، از نظر طالبان شایستگی تقرر در مناصب بلند دولتی را ندارد.
عبدالحمید خراسانی یکی از نمونه‌های عینی از نیروهای غیر پشتون و همکار با طالبان است او با وجود اینکه برای کسب اعتماد طالبان هموطنانش را در پنجشیر به جرم مخالفت با طالبان شکنجه و به قتل رسانده‌اند؛ اما مورد اعتماد قرار ندارد و از وظایفش سبکدوش و نیروهایش خلع سلاح شدند.
گروه طالبان همواره در پنجشیر در صدد پاکسازی نیروهای شان از اقوام غیر پشتون هستند واستقرار هزاران تن از نیروهای نظامی از ولایاتی جنوبی درپنجشیر نشان دهنده نگاه قومی طالبان به مردم پنجشیر است.
براساس منابع معتبر در یک مرحله حدود ۱۳۵ تن از جنگ‌جویان خود را که باشندگان اصلی ولایت پنجشیر هستند از صفوف شان برکنار کردند. منابع محلی در ولایت پنجشیر می‌گویند: طالبان دست‌کم ۴۰۰ تن از کارمندان ادارت ملکی و نظامی را از ادارات این ولایت به‌گونه دسته‌جمعی برکنار کردند و افراد برکنار شده تاجیک‌تبار هستند.

فعلا اداره محلی پنجشیر کاملا در اختیار نیروهای غیر بومی قرار دارند و کارمندان محلی ولایت پنجشیر با روش‌های مختلف از سوی اداره طالبان بر کنار شده‌اند. در تازه ترین مورد شماری از آمرین مکتب‌ها در ولسوالی‌های ولایت پنجشیر برکنار و به جای آن‌ها آمرین کم سواد و بی تجربه معرفی شده است. منابع می‌گوید رییس معارف طالبان در ولایت پنجشیر بست‌های آمریت‌های مکاتب این ولایت را در بدل پرداخت ۴۰ تا ۵۰ هزار افغانی پول نقد و تهیه یک مهمانی به فروش رسانده است.

بنابراین در یک جمع بندی می‌توان گفت در حکومت طالبان تمام وزارت خانه‌ها، ریاست‌های مستقل، لوی سارنوالی، ولایت‌ها، نهادهای نظامی و امنیتی در اختیار یک قوم قرار دارند و در تمام تشکیلاتی حکومتی طالبان اگر چند نفر از اقوام دیگر حضور دارند بیشتر به منظور فریب افکار عمومی و توجیه‌گری عملکرد گروه طالبان هستند. سوگمندانه باید اذعان نماییم که در شرایط فعلی مردم افغانستان یکی از سیاه‌ترین دوره‌های تاریخی را تجربه می‌کنند، در این دوره اقوام غیر پشتون نه تنها از قدرت به طور کامل حذف شده است بلکه در تمام عرصه‌های زندگی به صورت سیستماتیک تحت فشار قرار دارند.

وزارت خارجه آمریکا در گزارش سالانه خود از انحصار قدرت توسط یک قوم و گروه سخن گفته است و گفته است طالبان «حکومتی به اصطلاح موقت را اعلام کرده است که به طور کلی متشکل از جنگجویان طالب،ملاها و چهره های سیاسی نزدیک به این گروه است که عمدتا متعلق به قوم پشتون اند»

دو) کشتار و شکنجهٔ مردم

گروه طالبان با شعار صلح و امنیت در مرحله اول(۱۹۹۶-۲۰۱م) در مدتی کوتاه بر سراسر افغانستان

افغانستان گورستان گفتمان‌ها

بلکه شامل حمایت‌های مالی، سیاسی و گاه نظامی نیز می‌شده است. تمام گفتمان‌هایی که از دههٔ پنجاه تا به حال در افغانستان نهادینه یا هژمونیک شده است، به صورت گسترده به بیرون وابسته بوده‌اند و این وابستگی سبب انبساط و انقباض آنها نیز شده است.

۲. افراط‌گرایی: آسیب دیگر این گفتمان‌ها

افراط‌گرایی است. هر یک از این گفتمان‌ها پس از تسلط بر فضای گفتمانی به شدت افراطی عمل کرده و اساسا به نیازهای جامعه توجه نداشته است. امان‌الله خان تلاش کرد که یک شبه افغانستان را به تمدن دنیان وصل نماید و افغانستان از هر جهت با کشورهای توسعه یافته همانند شود. لذا کوشش کرد که تمام سنت‌های حاکم در جامعه را اصلاح نماید و سبک زندگی غربی را توسعه دهد. ولی غافل از اینکه هستهٔ سخت جامعه‌پذیرای چنین اصلاحات افراطی نبود. نادر به منظور تقویت حکومت خاندان آل یحیی در ترویج ناسیونالیزم قومی افراط کرد و کشور را به جولانگاه منازعات قومی تبدیل ساخت. در زمان شاه محمود و ظاهرشاه جریان‌های اجتماعی دستخوش افراط و تفریط شدند. پارلمان به محل منازعات شخصی و فردی تبدیل شده بود. نادر نیز در راستای ناسیونالیزم پشتونی از هیچ کوششی دریغ نورزید. گفتمان چپ که روزی مدافع حقوق مردم خود را می‌خواند در زمان حاکمیت خود افغانستان را به زندان عمومی تبدیل کرده بود. نه تنها طالبان که اسلام‌گرایان نیز دستخوش این افراط بودند. اما نه در جهت گسترش اسلام بلکه در جهت انحصار قدرت. در زمان جمهوریت نیز نوعی دیگری از افراط‌گرایی شکل گرفته بود. و آن این بود که کشورهای بیرونی پشتوانهٔ جمهوریت تلاش داشتند از طریق برجسته سازی برخی



مسلط گردید و بعد از به دست گرفتن قدرت بر خلاف شعارهایش سیاست سرکوپ و خشونت را نسبت به مردم افغانستان در پیش گرفت و با پناه د ادن به گروه‌های تروریستی مثل القاعده، افغانستان را تبدیل کرد به پایگاهی گروه‌های تروریستی. گروه القاعد با حمله یازده سپتامبر به برج‌های دوقلو در امریکا و مقاومت طالبان در برابر خواسته جامعه جهانی مبنی بر تسلیمی اسامه بن لادن رهبر القاعده زمینهٔ مداخله و حضور جامعه جهانی را در افغانستان فراهم کرد. بعد از سقوط حکومت طالبان و تشکیل حکومت انتقالی در افغانستان فصل نوینی در تاریخ سیاسی افغانستان آغاز شد و باحمایت جامعه جهانی زمینه پیشرفت و تحول در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی در این کشور فراهم گردید؛ اما دشمنان مردم افغانستان بخصوص برخی از همسایگان، شکل گیری یک دولت مقتدر و دمکراتیک را برنتابید و برخلاف شعارهای صلح طلبانه و حمایت از ثبات در افغانستان بقیای این گروه طالبان را منسجم و مورد حمایت قرار دادند و این گروه با هماهنگی گروه‌های تروریستی در افغانستان مثل القاعده، داعش و دیگر گروه های افراطی جبهات جنگی را علیه دولت افغانستان و نیروهای بین‌المللی مستقر در افغانستان درولایت های جنوبی فعال کرد و با در پیش گرفتن سیاست کشتار، نا امنی سازی و تخریب زیر بناها، دولت افغانستان را با چالش‌های جدی مواجه ساخت؛ با توجه با استقبال افکار عمومی از وضعیت جدید و فداکاری و ایثار نیروهای امنیتی و دفاعی کشور، طالبان در بیست سال جنگ به هیچ دست آوردی نرسیدند، حتی در این مدت نتوانست مرکز یک ولایت را تصرف کند، اما با تغییر پالیسی برخی قدرت های جهانی و منطقه و حمایت جدی برخی کشورها از این گروه با توافق دوحه زمینه قدرت یابی مجدد طالبان بعد از بیست سال فراهم گردید و با تسلط طالبان بر افغانستان با توجه به کارنامه سیاهی طالبان در قتل و کشتار مردم، هزاران تن از مردم افغانستان به میدان هوای کابل و مرزهای کشورهای همسایه هجوم بردند و هرکس تلاش می‌کردند از کشور خارج و خود را به یک جای امن برسانند. هم زمان با این وضعیت غمبار، ملاهویت الله رهبر طالبان با صدور فرمان عفو عمومی، اعلام کرد که مال و جان همهٔ مردم افغانستان در امن هستند و سران طالبان و برخی از کشورهای حامی این گروه با برجسته کردن این فرمان، از تغییر طالبان و شیوه حکمرانی این گروه سخن گفتند؛ اما طالبان پس از تسلط به اقدامات انتقام جویانه دست زدند و به تعقیب و شناسای کارمندان دولتی و نیروهای امنیتی و دفاعی پرداخت و گزارش های متعدد وجود دارد که طالبان به شکنجه و خشونت و حتی قتل کارمندان دولت پیشین اقدام کرده است، نهادهای حقوق بشری گزارش‌های مستند و دقیق از بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه و رفتار تحقیرآمیز و محاکمه‌های صحرایی گروه طالبان تهیه و نشر کرده است و هر روز از جنایاتی این گروه در نقاط مختلف افغانستان گزارش داده می‌شود بخصوص در ولایت‌ها و مناطق دور دست که از دسترس رسانه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی دور است مردم عادی بدون هیچ جرمی توسط سربازان طالبان بازداشت و بعد از شکنجه در قبال پرداخت پول و خریدسلاح آزاد می‌گردد و از فرد شکنجه شده....

ادامه درصفحه ۹

نادرخان، مشروطه سوم و دموکراسی خواهی ظاهرشا دقیقا در شرایطی مطرح شده است که روح حاکم زیر سوال رفته است. لذا برای حفظ آن گفتمان نو مطرح می‌شود. چپ‌گرایی حزب دموکراتیک خلق نیز حامل روح قومی بود و به همین جهت دستخوش منازعات دورنی گردیده بود. پس از سقوط حکومت نجیب‌الله هستهٔ سخت یا روح مطلق پشتونی در یک وقفه کوتاه از مرکز به حاشیه رفت، اما منطق عوض نشد و یک قومیت دیگری جایگزین آن شد. لذا اسلام‌گرایان جهادی به غیریت سازی درونی مشغول شدند. طالبان علیرغم اینکه گفتمان خود را همه شمول توصیف می‌کند، ولی در واقع یک گفتمان پشتونی است. حتی در گفتمان جمهوری اسلامی افغانستان نیز روح قومیت بازتولید شد. شرایط زمانه اقتضا می‌کرد که در دال‌های پیرامونی، تغییرات فراوانی ایجاد شود، اما هستهٔ سخت یا دال محوری حفظ شد. نوعیت نظام و صلاحیت‌های ریاست جمهوری یکی از این نمونه‌ها است. سرود ملی به زبان یک قوم از نظر نمادین بیانگر سلطهٔ فرهنگی یک قوم است. حفظ اصطلاحات زبانی یک قوم، تحت عنوان اصطلاحات علمی رایج، شاهد دیگر برای سلطه تک قومی است. در عمل نیز این گفتمان دستخوش منازعات قومی شد و مسایل قومی را دامن زد. مثل منازعهٔ اجتماعی بر سر اطلاق «دال افغان» بر تمام شهروندان افغانستان. یا ذکر و عدم ذکر قومیت در شناسنامه الکترونیکی. افتادن در دام مصلحت‌گرایی قومی سبب شد که این گفتمان نیز اعتبار خود را از دست بدهد و همین ویژگی روندهای ناشی از اقتضانات جمهوریت را نیز خدشه دار ساخته بود. این گونه بو که این گفتمان نیز در فضای اجتماعی دستخوش بیقراری شد و در نهایت جایگاه خود را از دست داد.

طالبان؛ سیاست کشتار و انکار



خانواده و اطرافیانش تعهد گرفته می‌شود که حق ندارد موضوع را رسانه‌ای کند. در جریان حملات نظامی طالبان علیه مخالفان شمار زیادی از افراد غیر نظامی به قتل می‌رسند، حتی در مواردی زیاد گزارش‌های موثق وجود دارد که تسلیم شدگان و اسیران گروه‌های مخالف را طالبان به صورت گروهی تیر باران کرده است.

بر اساس یافته‌ها و معلومات سازمان رواداری که یک نهاد حقوق بشری است، طالبان از هنگام بازگشت به قدرت تاکنون به‌صورت گسترده مرتکب نقض حق آزادی و امنیت شخصی شهروندان افغانستان شده و از بازداشت خودسرانه و غیرقانونی به مثابه ابزاری برای ایجاد فضای رعب و ترس در میان مخالفان و منتقدان خود استفاده کرده‌اند. تا جایی که ارباب شهروندان به یک رویه معمول مبدل شده و بر خلاف موازین قانونی، نهادها و افراد غیر مسئول از جمله شهردارها و ولسوال‌ها و حتی یک سرباز عادی طالب نیز در جایی که اعتراض و مخالفت ببینند، بدون توجه به اصول و الزامات مقرر در قانون، اقدام به دستگیری، بازداشت و شکنجه افراد می‌کنند.

هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) با انتشار بیانیه‌ای گفته است: «به مستندسازی مصادیق قتل غیرقانونی، شکنجه و بدرفتاری، تنبیه بدنی، دستگیری و بازداشت خودسرانه و سایر موارد نقض حقوق زندانیان ادامه می‌دهد. یوناما گفته است گزارش‌های مستند و جود دارد که گروه طالبان صدها تن از افراد منسوب به نهادهای حکومت پیشین را دستگیر و به قتل رسانده است. سازمان روا داری می‌گوید: تنها در طی سه ماه نخست حاکمیت این گروه، به تعداد ۱۲۱ تن که شامل کارمندان نهادهای امنیتی حکومت پیشین، افراد منسوب به خیرش‌های مردمی، قضات و وکلای مدافع، مدافعان حقوق بشر، کارکنان مؤسسات غیر دولتی و متنفذین محل می‌باشند به صورت هدفمند به قتل رسیده‌اند.

سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه خود که ۴ ثور ۱۴۰۳ منتشر گردیده است، در مورد وضعیت حقوق بشر در جهان از جمله در افغانستان پرداخته است و در این گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان وخیم گزارش شده است و در این گزارش قتل‌های زنجیره ای هزاره‌ها در ولسوال خاص ارزگان، ولایت‌های غور و هرات مطرح شده است. و سازمان عفو بین الملل گفته است «علاوه بر ضرب و شتم هزاره‌ها و تخریب اموال آنان از جمله وسایل نقلیه، خانه‌ها و محصولات زراعتی، شش مرد هزاره بین ماه جون تا اگست (۲۰۲۳) در منطقه خاص ارزگان ولایت ارزگان کشته شده‌اند»

براساس گزارش این نهاد دو مرد هزاره در ماه اکتبر سال ۲۰۲۳ م در مرز بین ولسوالی‌های لعل و سرچنگل و دولت یار غور کشته شدند و در ماه‌های نوامبر و دسامبر نیز چندین قتل مردان هزاره از جمله رهبران مذهبی در هرات گزارش شده است. عفو بین الملل می‌گوید: مطابق گزارش‌ها، اعضای جامعه‌ی بلوچ در افغانستان نیز بازداشت و به زور ناپدید شده‌اند و فرهنگ معافیت از مجازات برای نیروهای طالبان که مرتکب جنایت علیه بشریت می‌شود در سیستم سیاسی طالبان نهادینه می‌شود.

وزارت خارجه آمریکا نیز در گزارش سالانه خود وضعیت حقوق بشر در افغانستان را نگران کننده خوانده است و گفته است طالبان هیچ انعطافی در سیاست‌های خود نشان نداده و فرمان‌های این گروه در تضاد با تعهدات افغانستان و کنوانسیون‌های بین المللی قرار دارد و طالبان با فرمان‌های خود عملاً زنان افغانستان را از حوزه عمومی حذف کرده است و ممنوعیت آموزش و کار برای زنان باعث بدتر شدن وضعیت آنان شده است و اکنون زنان در چهار دیواری خانه محصور است.

سازمان روا داری نیز در گزارش خویش به وضعیت حقوق بشری زنان پرداخته است و گفته است: هیچ پیشرفتی برای احیای حقوق از دست رفته‌ی زنان و تضمین آزادی‌های بشری آنان حاصل نشده است بلکه طالبان مرتکب اقدامات محدود کننده‌تری در مورد حق آموزش، حق کار و حق گشت و گذار آزادانه زنان نیز شده‌اند. ریچارد بنت، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد برای افغانستان نیز ۱۰ حوت ۱۴۰۲ (۲۹ فبروری ۲۰۲۴) در نشست شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژنف گفت: وضعیت حقوق بشر از سپتامبر سال گذشته تا کنون رو به وخامت گراییده است و مقام‌های بالفعل در افغانستان یک سیستم ایجاد کرده‌اند که در آن تبعیض، جداسازی، سرکوب و طرد زنان و دختران نهادینه شده است.

سه) تصاحب سرزمین‌های مردم

گروه طالبان با تصفیه ادارات دولتی از اقوام غیر پشتون و پشتون‌های مخالف و ایجاد فضای رعب و وحشت با کشتار و شکنجه کارمندان دولت پیشین، گام بعدی یعنی؛ تصاحب سرزمین‌های اقوام غیر پشتون را به عنوان یک پروسه روی دست گرفته‌اند و این سیاست طالبان در واقع تعقیب سیاست‌های حاکمان قومی در گذشته است که متأسفانه پیامدهای کار آنان جز نفرت و بی اعتمادی قومی چیزی دیگر در پی نداشته است، طالبان بدون در نظر داشت واقعیت‌های افغانستان و شکست سیاست حذف در این سرزمین به سرعت در حال عملیاتی کردن آن است. این روند در ولایت‌های مختلف بخصوص ولایاتی شمالی و

آورده است و طالبان با برنامه ریزی دقیق زمینه حضور کوچی‌ها را به صورت گسترده فراهم ساخته است و در مناطق مختلف برای حمایت از کوچی‌ها از ماه‌ها قبل پسته‌های امنیتی افراز کرده است و با اذیت و آزار مردم و ایجاد فضای رعب و وحشت از مردم جرئت دفاع از مال و جان شان را گرفته‌اند. دوام این وضعیت زمینه کوچ اجباری و تصاحب سرزمین‌های مردم را برای کوچی‌ها فراهم می‌سازد. حکومت‌های استبدادی در طول تاریخ از کوچی‌ها به عنوان ابزار فشار علیه اقوام غیر پشتون استفاده کرده است و گروه طالبان که بیشتر رهبران آن را قوم کوچی تشکیل می‌دهند با استفاده از قدرت حکومتی با توزیع زمین‌های دولتی در مناطق مختلف و تصرف زمین‌های مردم توسط کوچی‌ها با دعوای ساختگی تلاش دارند بافت جمعیتی را در مناطق غیر پشتون تغییر بدهند.

چهار) سیاست انکار طالبان

بعد از حاکمیت طالبان در افغانستان جنایت‌های بی شماری در این کشور توسط گروه‌های تروریستی و گروه طالبان صورت گرفته است و گزارش‌ها و اسناد زیادی از سوی رسانه‌ها و سازمان‌های بین المللی در این زمینه منتشر شده است؛ اما مقامات و سخنگویان این گروه با حضور در کنفرانس‌ها، نشست‌ها و رسانه‌ها سیاست انکار و تکذیب را در پیش گرفته است و افکار عمومی در جامعه جهانی و افغانستان پیش‌ری برای آن‌ها ارزش ندارد.

باکمال تأسف این وضعیت برای جامعه جهانی و مردم افغانستان به سمت عادی شدن پیش می‌رود و این نگرانی وجود دارد که در آینده نسبت به خشونت‌گری و کشتار

بر اساس یافته‌ها و معلومات سازمان رواداری که یک نهاد حقوق بشری است، طالبان از هنگام بازگشت به قدرت تاکنون به صورت گسترده مرتکب نقض حق آزادی و امنیت شخصی شهروندان افغانستان شده و از بازداشت خودسرانه و غیر قانونی به مثابه ابزاری برای ایجاد فضای رعب و ترس در میان مخالفان و منتقدان خود استفاده کرده‌اند. تا جایی که ارباب شهروندان به یک رویه معمول مبدل شده و بر خلاف موازین قانونی، نهادها و افراد غیر مسئول از جمله شهردارها و ولسوال‌ها و حتی یک سرباز عادی طالب نیز در جایی که اعتراض و مخالفت ببینند، بدون توجه به اصول و الزامات مقرر در قانون، اقدام به دستگیری، بازداشت و شکنجه افراد می‌کنند.

سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه خود که ۴ ثور ۱۴۰۳ منتشر کرده است گفته است که در افغانستان طالبان دعوای بر سر زمین و مواشی را به نفع کوچی‌ها که از نظر قومی پشتون هستند فیصله کرده‌اند و هزاره‌ها را در پرونده‌های مربوط به معقود شدن مواشی در بیش از بیست سال پیش مجبور به پرداخت غرامت به آنان کرده‌اند. در این گزارش گفته شده است که در سال ۲۰۲۳ میلادی علاوه بر هزاره‌ها، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها و تاجیک‌ها نیز با به حاشیه راندن و اخراج اجباری از خانه‌ها و زمین‌های خود مواجه بوده‌اند.

در سال جدید با فرارسیدن فصل بهار هم اکنون کوچی‌ها با هزاران مواش شان به سمت مناطق مرکزی و شمالی که عمدتاً اقوام غیر پشتون ساکن هستند هجوم

مردم توسط طالبان دولت‌ها، سازمان‌های بین المللی و رسانه‌ها سیاست بی تفاوتی در پیش بگیرند و لابی‌های طالبان که در رسانه‌ها و مجامع جهانی حضور فعال دارند واقعیت‌ها را وارونه نشان داده و زمینه به رسمیت شناسی این گروه را در جامعه بین المللی فراهم سازد. تاکنون گزارش‌های مستند سازمان‌های مدافع حقوق بشر از نقض عریان حقوق بشر توسط طالبان و هم چنین حضور زنان شجاع افغانستان در میدان مبارزه علیه طالبان تلاش‌های طالبان و حامیان این گروه را در جهت به رسمیت شناسی با ناکامی مواجه ساخته است. اگر مخالفان طالبان به صورت منسجم و هماهنگ در جهت افشای ماهیت تروریستی طالبان و جلب حمایت جامعه جهانی و کشورهای منطقه از مبارزه علیه این گروه اقدام نکنند پالیسی‌های که طالبان روی دست دارند با جدیت و سرعت بیشتر عملی خواهد کرد. اکنون طالبان با توجه به عدم مشروعیت بین المللی و داخلی باچالش‌های جدی مواجه است. عدم به رسمیت شناسی این گروه به عنون دولت قانونی افغانستان توسط سازمان‌های بین المللی و دولت‌ها این گروه را نسبت به آینده مایوس و نا امید ساخته است و براساس برخی گزارش‌ها برخی از رهبران طالبان از تقابل طالبان و جامعه جهانی ناخشنود است و با ادامه این روند از سقوط اداره طالبان در آینده نزدیک خبر می‌دهند. افکار عمومی مردم افغانستان به شدت از فکر و اندیشه طالبان نفرت دارند و از ظلم و ستم این گروه به ستوه آمده است و از هرگونه حرکت علیه این گروه استقبال خواهند کرد، بنابراین می‌طلبند که گروه‌های مخالف طالبان با کنار گذاشتن اختلافات داخلی یک جبهه وسیع در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی شکل بدهند، در صورت که این کار انجام شود به صورت قطع کشورها بخصوص کشورهای منطقه حکومتی را که امروز افغانستان را تبدیل کرده است به بهشت تروریست‌ها در جهت منافع ملی شان نمی‌دانند و تنش‌های مرزی در مدت حاکمیت این گروه ثابت کرده است که در آینده کشورهای منطقه با مشکلات جدی مواجه خواهد شد و امنیت آن‌ها به مخاطره خواهد افتاد؛ از این رو اگر احساس کنند بدیل برای اداره طالبان وجود دارند در جهت بر اندازی این گروه و نجات مردم افغانستان از دست طالبان لحظه درنگ نخواهد کرد. این مسئولیت مخالفان طالبان هستند که در جهت مبارزه علیه این گروه گام‌های عملی بردارند و هم زمان با تلاش‌های سیاسی می‌بایست جبهات نظامی نیز فعال شود و بدون حضور در میدان نظامی تنها با فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی ره به جای نخواهد برد. جبهات مخالف طالبان اجازه ندهد که بیش از این مردم افغانستان تحت فشار طالبان نسبت به آینده مایوس و تسلیم شرایطی گردد که طالبان بر آن‌ها تحمیل کرده است. تعلل در مبارزه علیه طالبان عمر حاکمیت این گروه را دراز و باعث یأس و ناامیدی کشورها می‌گردد و ناامیدی جامعه جهانی و کشورهای منطقه از شکل‌گیری یک بدیل قوی برای طالبان زمینه تعامل با گروه طالبان را بیشتر و در نهایت زمینه برای فعالیت مخالفان طالبان را محدود می‌سازد، درست است که مبارزه علیه گروهی که به هیچ یک از ارزش‌های انسانی و اسلامی پای بند نیست، ناهموار و پرمخاطره است؛ اما برای پایان بحران و منازعه دوام دار و فرار گرفتن افغانستان در مسیر پیشرفت و ترقی از هیچ کوششی در جهت تغییر شرایط فعلی نباید دریغ و ناامیدی به خود راه داد و باید به پیروزی و غلبه بر سیاهی امیدوار بود. به امید آن روز

آپارتاید جنسیتی چیست؟

دکتر م. رضایی



نیز از موارد قابل توجه آن است. همچنین کنوانسیون حقوق کودک نیز به تضمین حقوق کودکان از جمله حقوق دختران و پسران در زمینه های مختلف اشاره دارد که مفهوم ممنوعیت آپارتاید جنسیتی نیز از آن استنباط می شود.

به طور کلی، آپارتاید جنسیتی به عنوان یک مفهوم به دلیل توجه بیشتر به تبعیضات و ناعادالتی های جنسیتی، به طور روزافزون در ادبیات جهانی مطرح شده است و این مفهوم همچنان در حال توسعه و توجه بیشتر قرار گرفتن است. در صورت تعریف رسمی آپارتاید جنسیتی به عنوان یک جرم خاص و وارد کردن آن در قوانین بین المللی، جامعه بین المللی متعهد خواهند شد که زمینه جلوگیری و پاسخگو ساختن حکومت هایی که به طور سیستماتیک مرتکب آپارتاید جنسیتی میشوند از طریق مکانیزم های بین المللی را فراهم سازند. در صورتی که آپارتاید جنسیتی به رسمیت شناخته شود، قوانین و سیاست های منصفانه تری برای تضمین حقوق جنسیتی و هویت جنسیتی افراد اجرا می شود و از تبعیض جنسیتی در امور مختلف جلوگیری به عمل می آید.

جنسیتی» هنوز ابهاماتی در قوانین بین المللی وجود دارد. با آن که اصطلاح آپارتاید جنسیتی در گزارشها و اظهار نظرهای کارشناسان حقوق بشر به خصوص در مورد افغانستان بارها مطرح شده است، اما تا اکنون در حقوق بین المللی، مفهوم آپارتاید جنسیتی به طور رسمی به عنوان یک جرم خاص تعریف و جرم انگاری نشده است. مفهوم آپارتاید جنسیتی در حقوق بین المللی معمولاً به عنوان یک نوع تبعیض بر اساس جنسیت مورد بحث قرار می گیرد، اما تاکنون به عنوان یک جرم خاص در قوانین بین المللی تعریف نشده است.

در بسیاری از اسناد بین المللی و قواعد اساسی حقوق بشری تبعیض بر اساس جنسیت به عنوان یک نقض حقوق بشری محسوب می شود و اقداماتی برای مقابله با آن اتخاذ می گردد. به طور مثال در میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همه افراد بشر بدون هر نوع تبعیضی از حقوق برشمرده در این میثاق برخوردار می باشند و در کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW) به تشویق برای رفع هر نوع تبعیض جنسیتی و تضمین حقوق زنان در تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره دارد که مفهوم آپارتاید جنسیتی

و حوزه های عمومی حذف کند. در حالی که کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل، حق برابر زن و مرد را برای برخورداری از همه حقوق بشری مشخص می کند، آپارتاید جنسیتی با این هنجارهای بنیادین حقوق بین الملل تناقض دارد. به عبارت دیگر آپارتاید جنسیتی یک سیستم سلسله مراتبی است که تحقیر زنان و برتری مردان را تحکیم می کند. آپارتاید جنسیتی، مانند آپارتاید نژادی، مبتنی بر تبعیض با ماهیت ترکیبی و سیستماتیک است که در حاکمیت طالبان به وضوح قابل شناسایی است و شامل رفتارهای عمدی، سیستماتیک و به طور فراگیر تبعیض آمیز است. در این نوع رژیم آپارتاید جنسیتی یک نظام است که با هدف جداسازی و تبعیض سیستماتیک جنسیتی بنا شده است.

اشکال تبعیض و آپارتاید جنسیتی
تبعیض در زمینه اشتغال: ممکن است زنان به دلیل جنسیت شان در برابر فرصت های شغلی محدود شوند یا در موقعیت های کمتری قرار گیرند. مانند آنچه در افغانستان علیه زنان در مورد اشتغال جریان دارد.

تفاوت در دسترسی به آموزش و بهداشت: زنان و دختران در برخی مناطق جهان ممکن است به دلیل تبعیض جنسیتی، دسترسی کمتری به آموزش و بهداشت داشته باشند. به طور مثال طالبان با اعمال مقررات و فرامین تبعیض آمیز زنان را از دسترسی به آموزش و صحت منع یا محدود کرده است.

محدودیت های قانونی و اجتماعی: قوانین و فرهنگ های مختلف ممکن است موجب محدودیت هایی برای زنان یا مردان شوند که به عنوان یک آپارتاید جنسیتی در نظام اجتماعی تلقی می شود. محرومیت زنان از حقوق اساسی شان به دلیل جنسیت و محدود کردن آزادی های اساسی آنان نمونه هایی از آپارتاید جنسیتی در حاکمیت طالبان است.

تبعیض در خانواده و اجتماع: تبعیض و تفاوت در انتظارات و نقش های اجتماعی می تواند منجر به آپارتاید جنسیتی در خانواده و جامعه شود. تبعیض بین دختر و پسر در فرهنگ و جامعه افغانستان از قبل رایج بود و با حاکمیت طالبان شدت یافته است.

آپارتاید جنسیتی در اسناد و قوانین بین المللی
بر اساس قوانین بین المللی، «آپارتاید» جنایت علیه بشریت محسوب می شود اما در ارتباط با «آپارتاید

فضای سیاسی حاکم بر افغانستان که مشخصه بارز آن تبعیض سیستماتیک علیه زنان و زن ستیزی به شدیدترین شکل آن است، موجب طرح به رسمیت شناختن آپارتاید جنسیتی در افغانستان از سوی کارشناسان و فعالان حقوق بشری شده است. به طوری که برخی نهادها و کارشناسان، از جمله دیده بان حقوق بشر اظهار داشته اند که سرکوب شدید، سلب آزادی و حقوق اولیه انسانی از جمله حق تحصیل و کار، خشونت مبتنی بر جنسیت، بازداشت های خودسرانه، شکنجه و حذف زنان از عرصه های عمومی که از سوی طالبان بر زنان افغانستان اعمال می شود، مصداق عینی و بارز آپارتاید جنسیتی و جنایت علیه بشریت است. اما آپارتاید و آپارتاید جنسیتی به چه معناست؟

تعریف آپارتاید
اصطلاح «آپارتاید» به معنای «جداسازی» است. آپارتاید نام سیستمی بود که بعد از جنگ جهانی دوم در آفریقای جنوبی حاکم شد و تا دهه ۹۰ ادامه داشت. در این سیستم حقوق افراد جامعه براساس رنگ پوست آنها طبقه بندی شده بود که بیشترین مزایا و حقوق به سفید پوستان تعلق داشت و در مرحله بعدی رنگین پوستان و سیاه پوستان قرار داشتند.

آپارتاید در سال ۱۹۷۳ از سوی سازمان ملل متحد غیرقانونی اعلام شد. بر اساس کنوانسیون آپارتاید که در این سال تصویب شد، آپارتاید، به اقدامات غیر قانونی گفته می شود که در پی جداسازی نژادی و تبعیض انجام می شوند. در حال حاضر این اصطلاح بار سیاسی بسیار ویژه ای دارد و برای توصیف شرایطی که تبعیض های گسترده و غیرانسانی اعمال می شود به کار می رود.

مفهوم آپارتاید جنسیتی
آپارتاید جنسیتی مفهومی است که در دهه های اخیر وارد ادبیات جهانی شده و به تبعیض بر اساس جنسیت یا هویت جنسیتی اشاره دارد. این مفهوم نه تنها به تفاوت های فیزیولوژیکی بین مردان و زنان اشاره دارد، بلکه به تفاوت های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نیز مربوط می شود که بر اساس جنسیت و هویت جنسیتی افراد، آن ها را از یکدیگر متمایز می کند.

مشابه آپارتاید نژادی، آپارتاید جنسیتی نیز یک سیستم حکومتی است که، مطابق قوانین و سیاست ها جداسازی سیستماتیک زنان و مردان را تحمیل می کند و همچنین ممکن است به طور سیستماتیک زنان را از فضاها

طالبان و آپارتاید جنسیتی

دکتر محمد علی ابراهیمی

ملحق شده به کنوانسیون نیز تسری یافته است. از نظر این کنوانسیون اصطلاح «جنایت آپارتاید» سیاست ها و رویه های مشابه جدایی نژادی و تبعیض نژادی را که در آفریقای جنوبی اعمال می گردید، شامل می شد، به دیگر اعمال غیرانسانی که به منظور ایجاد برقراری سلطه یک گروه نژادی بر گروه نژادی دیگر انجام می گردید و به طور سیستماتیک آنان را مورد ظلم قرار می داد نیز اطلاق می گردد. از مصادیق جنایت مذکور عبارت است از انکار حق حیات یا آزادی شخصی در مورد عضو یا اعضای یک گروه و یا گروه های نژادی از طریق قتل، نقض عضو و وارد آوردن صدمات شدید روحی و جسمی بر یک گروه یا گروه های نژادی به وسیله نقض آزادی یا حیثیت آن ها و یا شکنجه نمودن، یا انجام رفتار و یا مجازات ظالمانه، غیر انسانی و تذلیلی در مورد آنان. (ایمانی، ۱۳۸۶، ۲۵۲).

این رفتار جنایی در سال ۱۹۷۳ از سوی سازمان ملل غیرقانونی اعلام شد. بر اساس «کنوانسیون آپارتاید» که در این سال تصویب شد، این رفتار «اقدامات غیرانسانی» خوانده شده که در پی «جداسازی نژادی و تبعیض» انجام می شوند. از آن تاریخ تا حال حاضر، این اصطلاح بار سیاسی بسیار ویژه ای دارد و برای توصیف شرایطی که تبعیض های گسترده و غیرانسانی علیه گروه یک اقلیت های قومی و نژادی اعمال می شود، به کار می رود، اما در تطبیق عملی آن اختلاف نظر زیادی دیده می شود.

منظور از آپارتاید جنسیتی یا آپارتاید جنسی و یا آپارتاید بر اساس جنسیت، تبعیض جنسیتی اقتصادی و اجتماعی علیه افراد به علت جنسیت یا جنس آنان است. این سیستمی است که با استفاده از شیوه های فیزیکی یا قانونی، برای تنزل اشخاص به جایگاه های پایین تر به اجرا در می آید. فمینیست، فیلیس چسلا، (استاد روان شناسی و مطالعات زنان)، این پدیده را چنین شرح داده است: «روش هایی که دختران و زنان را به موجودی فرعی و جداگانه محکوم می کند و پسران و مردان را به نخبه بانان همیشگی غفت خویشاوندان زن خود تبدیل می نماید. موارد آپارتاید جنسیتی نه تنها به ناتوانی اجتماعی و اقتصادی افراد منجر می شود، بلکه می تواند به آسیب فیزیکی شدید نیز منجر شود. (ویکی پدیا، دانشنامه آزاد، ۱۴۰۳).

آن ها از تمامی حقوق سیاسی، امکان تحصیل و پیشرفت است. در دوران آپارتاید در مناطقی که سیاهپوستان مجبور به اقامت در آن بودند حتی حق خروج از آن را نداشتند و حداقل امکانات زندگی نیز وجود نداشت. (ناظمی، ۱۳۸۷، ۱۰).

از لحاظ تاریخی این اصطلاح برای اولین بار در سال ۱۹۴۳م در روزنامه دی بورگر، وابسته به حزب ناسیونالیست آفریقای جنوبی به کار رفته است. علت برگزیدن این واژه آن بود که با استفاده از یک کلمه خارجی در زبان انگلیسی، چیزی بیگانه و شوم القا گردد. تدوین سیاست آپارتاید، کار کمیسیون خاصی بود که از طرف حزب ناسیونالیست تشکیل گردید. معنا و ماهیت آپارتاید از نظر آن عبارت بود از زندگی پرمیثاز و پرنعمت برای اقلیت سفیدپوست بر پایه استثمار شدید نیروی کار اکثریت غیر آنان. نظام تبعیض نژادی، سکنه سفیدپوست (کمتر از یک پنجم جمعیت کشور) را قادر ساخته بود که کنترل امور جمهوری را به صورت عملی در دست داشته باشند و به استثمار اکثریت غیر سفیدپوست ادامه دهند. (آقایخشی، افشاری راد، ۱۳۸۳، ۳۲).

در آن زمان دولت های سوسیالیستی، آسیایی و آفریقایی به صورت رسمی آپارتاید را غیرقانونی می دانستند و سازمان ملل متحد قطعنامه های زیادی علیه آن تصویب کرده و آن را نقض صریح و خشن حقوق بشر معرفی نمود. ولی دولت های امپریالیستی و غربی که منشأ اصلی نژادپرستی و استثمار بودند از آن حمایت می کردند. (ناظمی، ۱۳۸۷، ۱۰).

در اصل این سیاست تبعیض نژادی در کشور جمهوری آفریقای جنوبی از سوی اقلیت سفیدپوست اروپایی علیه اکثریت ساهپوست بومی و هندیان آن کشور اعمال می گشت. آپارتاید بر اثر مبارزه و مقاومت مردم به رهبری نلسون ماندلا و با پشتیبانی دولت های سوسیالیستی و دموکرات و سایر دول آسیایی و آفریقایی رسماً غیرقانونی شناخته شد و سرانجام در ۳۰ ژوئن ۱۹۹۱م وارد زباله دان تاریخ گردیده و پایان عمر آن به طور رسمی اعلام گردید. (بابایی، ۱۳۹۰، ۴۳).

این عنوان مجرمانه در حقوق کیفری بین المللی بکار می رود و مفهوم کیفری آن از طریق کنوانسیون بین المللی منع و مجازات جنایت آپارتاید به داخل کشورهای

نهاد های بین المللی و نظام حقوق بشر تکمیل گردیده و جرم بودن آن به صورت رسمی اعلام شود.

کلمه «آپارتاید» به معنای سیاست تبعیض و جدایی نژادی بر علیه سیاهان و رنگین پوستان (صدری افشار، ۱۳۸۱، ۱۲) است که از دهه ۴۸ م (۱۹۴۸-۱۹۹۴) در آفریقای جنوبی توسط رژیم اقلیت قومی سفید پوستان بر علیه اکثریت رنگین پوستان اعمال می گردید و هر وقت این کلمه شنیده می شود، تداعی کننده مبارزه هدف مندانه نلسون ماندلا در اذهان است. (او در سال ۱۹۶۲ دستگیر شده به حبس ابد محکوم گردید و در سال ۱۹۹۰م آزاد گردید) ماندلا بهترین دوره های عمر خود را به پای مبارزه با آپارتاید گذاشت و بیست و هفت سال را در زندان اداره نژادپرست آفریقای جنوبی گذراند و در نهایت موفق به حذف آن سازوکار سیاسی ظالمانه از کشور آفریقای جنوبی گردید و چهره زشت آن را از صحنه بین الملل برداشت.

دقیق ترین معنای اصطلاحی «آپارتاید» جدا نگه داشتن افراد متعلق به نژادهای غیرسفید، مجبور کردن آن ها به اقامت در محلات و ولایات خاص، محروم کردن

اداره طالبان برای دومین بار در آغاز نمیه دوم سال ۱۴۰۰ش از طریق امضای توافقنامه دوحه با دولت ایالات متحده آمریکا و پشتیبانی مالی (چهل تا نود میلیون دلار هفته وار) آن موفق به اسقاط نظام بیست ساله جمهوری در افغانستان گردید. یکی از سیاست های خشونت بار آن ارتکاب و استمرار جرم آپارتاید جنسیتی علیه زنان کشور است. چنان که بی واهمه مرتکب آپارتاید قومی و فرهنگی هم می شود. البته این جرم هنوز در اسناد بین المللی و نظام حقوق بین الملل به رسمیت شناخته نشده است، ولی تلاش سرسرختانه و پیگیری های نفسگیر توسط بانوان افغانستان در جریان است تا مجامع بین المللی را متقاعد سازند که این رفتار غیرانسانی و ضد بشری اداره متعصب قومی و نظام قرون وسطایی طالبان را به عنوان یک عمل مجرمانه ضد بشری جرم انگاری نمایند و در مجموعه قواعد بین الملل وارد سازند.

هر چند هنوز موفقیتی در این زمینه بدست نیامده است، ولی از قرار پویش ها و واکنش های جهانی و سازوکارهای که ملاحظه می شود، انتظار می رود که به زودی، فرایند آن طی گردیده و عمل جرم انگاری آن توسط



طالبان و سیاست

ستم و تبعیض با اهداف چندسویه علیه زنان (به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی همبستگی با زنان)

✍ کمال‌الدین کمال



می‌کند که دختر تان را به نکاح مجاهدین ما در بیاورید! اگر پدر یا مادر مخالفت کند تهدید می‌کنند که شما با مجاهدین و امارت اسلامی مخالف هستید و گزارش شما را به استخبارات می‌دهیم که هم اسلحه از شما بگیرد و هم دختر تان را به زور نکاح خواهیم کرد. اگر فعلاً یک دختر بزرگ و خورد داشته باشید وقتی با استخبارات آمدیم هرچه دختر بزرگ و خورد داشته باشیم خواهیم برد و آن وقت هیچکس از ما پرسان نخواهد کرد! بدین ترتیب جنگجویان طالب چندین دختر زیر ۱۸ سال را به زور و اجبار به نکاح خود درآورده است. فامیل‌های که با خواست طالبان مخالفت کرده بودند دختران شان بعد از چند روز مفقود می‌شد و بعد از مدتی جنازه شکنجه شده شان از فلان سرک پیدا می‌شد. از این رو فامیل‌های زیادی به خاطر تهدید هر روزه دختران و زنان جوان شان توسط نیروهای طالب، خانه و زندگی خود را رها کرده آواره پاکستان و ایران شدند و الا هیچ فامیلی حاضر نبودند که به آسانی تن به آوارگی، دربردی و بی خانمانی بدهند. این مشکل برای ساکنان مزارشرف پس از ساکن شدن طالبان که از پاکستان برگشته بودند و در محله‌های مختلف مزار اسکان داده شده بودند، روز به روز زیاد شده است.»

آنچه از جنایات و ستم طالبان که بر دختران و زنان افغانستان در بالا به گوشه‌های از آن اشاره شد، تحمیل شده و می‌شود با هدف کوچ اجباری خانواده‌ها و تخلیه شهر به نفع طالبان و جایگزینی آنان با طالبان که از وزیرستان پاکستان به نقاط مختلف افغانستان سرازیر و اسکان داده شده انجام می‌شود که نخست روحیه مردم و خانواده‌ها را به خاطر تعرض به نوامیس آنان بشکند تا در برابر ستم و استبداد طالبان جرات مخالفت نداشته باشند و دوم اینکه به خاطر حفظ نوامیس خود خانه و کاشانه شان را ترک کرده یا به نقطه نامعلوم در داخل افغانستان جابجا شوند و یا به پاکستان و ایران آواره شوند و خانه و جایداد شان به نفع طالبان و اجیران آنان مصادره شود.

آنچه که بر سر دختر ۱۷ ساله غوری در پسابند آمد که به زور از خانه پدرش ربوده شد تا به اجبار به نکاح یکی از ملیشه‌های طالب در آورده شود و همچنین دستگیری سه تا خواهر که دو تای آن‌ها ۱۴ سال و ۱۷ سال بیشتر ندارند به همراه یک برادر شان در هشتم حمل ۱۴۰۳ از سرک مکتب معرفت دشت برچی و همچنان زندانی بودند ۸۰۰ زن و دختر در زندان‌های مخوف طالبان نشاندهنده رفتار وحشیانه و غیر انسانی این گروه با زنان و دختران و خانواده‌های افغانستان می‌باشد.

زنان افغانستان انتظار دارند که نهادهای حقوق بشری و حامیان حقوق زنان و اقلیت‌ها بیش از گذشته از مردم به گروگان گرفته شده و زنان و دختران محبوس در خانه‌ها و یا در زندان‌های مخوف و وحشتناک طالبان حمایت نموده و تعامل سازش کارانه با این گروه تروریستی و حامی گروه‌های تروریستی را متوقف نموده و سران آن را به محکمه عادلانه بین‌المللی بکشانند. از سوی دیگر نهادها و افراد حقیقی که در راستای ثبت نقض حقوق بشر و حقوق زنان افغانستان فعال هستند زمینه ارتباط و چینل‌های سهل و آسان را برای زنان و دختران آسیب دیده و در معرض خطر ایجاد نمایند و تا جنایات طالبان در فقدان رسانه‌های آزاد و مستقل بدون انعکاس در تاریخ خانه‌های استخباراتی آنان باقی نماند و به گوش جهانیان رسانده شود. به امید چنین روزی!

سرکوب زنان و دختران به بهانه حضور آنان در شار و بازار و مکاتب و دانشگاه بود. از این رو اولین هدف انتقام‌جویانه طالبان در نقاط مختلف افغانستان زنان و دختران بود. در این نوشته خلاصه از اظهارات چند تن از بانوان را در مورد وقایع شهر مزارشرف که خود شاهد صحنه بوده و یا با یک واسطه نقل کرده‌اند، گزارش می‌شود.

در ماه‌های نخست تسلط طالبان بر مزارشرف گزارش‌های جسته و گریخته از قتل مشکوک برخی زنان و دختران جوان منتشر می‌شد اما به دلیل اختناق، سانسور و تهدید شدید طالبان علیه خانواده‌ها دلیل این کشتار مشکوک منتشر نمی‌شد و دلیل این کشتار و احیاناً خود کشی برخی از دختران و زنان ربوده شده رفتار خلاف شرع و انسانی نیروهای طالبان با آن‌ها بودند که پس از اعمال خلاف عفت بسیاری از آنان را به خاطر ترس از افشا شدن جنایات شان، به قتل می‌رساندند و در یک گوشه شهر رها می‌کردند و در برخی موارد خود زنان و دختران به خاطر جنایت وحشتناکی که بر آنان روا داشته شده بود، دست به خود کشی می‌زدند.

راوی یک خانم فعال اجتماعی:

«پس از تسلط طالبان بر شهر مزارشرف با وجود اینکه زنان و دختران خیلی کم به شار و بازار می‌رفتند و تنها به مکاتب، دانشگاه و یا تداوی به شفابخانه‌ها مراجعه می‌کردند، هر روز جسته و گریخته صحبت می‌شد که فلان دختر و یا خانم گمشده و کسی از سرنوشت شان اطلاع ندارد و خانواده و فامیلش به خاطر ترس از حوزه پلیس طالبان سکوت کرده و چیزی نمی‌گویند. تا اینکه دو سه دختر از آشنایان ما گم شد و بعد از جستجوی زیاد پیدا نشد. یک شب تعدادی از طالبان سوار بر یک رینجر به در خانه ... قابله که در یک کلینک مصروف کار بود، آمدند و وی را سوار بر رنجیر نموده و با خود به یک خانه در گوشه شار مزارشرف بردند. این قابله بعد از برگشت صحبت کرد که مرا در یک خانه برد که نزدیک ۱۰ تا ۱۲ دختر و زن در آنجا نگهداری می‌شد که برخی شان حتی نزدیک یکسال آنجا حبس بوده و برخی شان اولاد دار شده بودند. در هنگام معاینه و طبابت آن‌ها متوجه شدم که این دختران از اقوام مختلف هزاره، ازبیک و تاجیک هستند که برخی طالبان آنان را به زور و بدون رضایت و حتی بدون اطلاع فامیل شان به نکاح خود درآورده و پس از اینکه اولاد شان به دنیا آمده، برخی از آنان را به طرف پاکستان روانه کرده‌اند. طالبان این قابله را نزدیک صبح به خانه‌اش بر می‌گرداند و وی را تهدید می‌کند که اگر کدام گش و گزارشی از این محل و قضیه به بیرون درز کند، خودت و خانواده‌ات را خواهیم کشت. این قابله پس از چند روز از ترس طالبان کار و بار خود را رها کرده و همراه با فامیل خود شهر مزار شریف را برای همیشه ترک کردند.»

راوی دوم:

خانم که در شهر مزارشرف معلم بوده و نمی‌خواهد نام وی گرفته شود چشم دید خود را اینگونه بیان می‌کند: «طالبان روزها در کوچه‌های شهر مزاریف شریف می‌گردد و اگر چشم شان به دختر یا خانم جوان می‌افتند نخست از کسانی که در آن حوالی است سوال می‌کند که این فامیل چند دختر دارد و این زن جوان شوی دارد یا نه؟ پس از شناسایی خانه دختر و زنان جوان، بعد از مدتی به درخانه با چند طالب دیگر به صورت مسلح مراجعه می‌کنند و از بزرگ فامیل که پدر یا مادر است درخواست

این جنایات و ستم اعتراف نموده و حرف از مجازات عاملان به میان آورند اما هیچگاه عاملان تجاوز و ستم منسوب به طالبان مجازات نشده‌اند بلکه این مردم و به خصوص زنان بیگناه‌اند که گاه و بیگاه به اتهام فساد در ملاء عام شلاق زده می‌شوند.

طبق آمارهای غیر رسمی بیشتر مقامات طالبان از وزیر و والی گرفته تا سایر افراد آنان در طی مدت تسلط آنان بر افغانستان چندبار ازدواج مجدد و مکرر کرده‌اند. ازدواج طالبان با دختران و زنان نه از روی اختیار بلکه از روی زور و اجبار و تهدید و کشتار نزدیکان آنان انجام شده و می‌شود. نمونه این نوع رفتار جنون‌آمیز و خلاف عرف ملی و اسلامی چند روز پیش در ولایت غور اتفاق افتاد که طالبان یک دختر ۱۷ ساله را در روستای نورک ولسوالی پسابند ولایت غور به زور از خانه پدرش بیرون کرده و برای ازدواج به یکی

از اعضای شان تحویل دادند که فیلم این جنایت به صورت گسترده در شبکه‌های اجتماعی هم‌رسانی شد.

دوم. در بسیاری از موارد طالبان به خصوص محاسبان امر به معروف شان بدون کمترین توجه به هنجارهای اجتماعی دختران و زنان مردم را از سر سرک و کوچه و گاه با یورش به خانه‌های شان، جمع آوری نموده و به جاهای نامعلوم که گاه حتی حوزه‌های ملیشه‌های طالبان نیز اطلاع ندارند که آنان را کجا و به چه جرمی انتقال داده، انتقال می‌دهند. نمونه این نوع رفتار غیر انسانی و اسلامی طالبان در کابل بخصوص در دشت برچی و خیرخانه مکررا اتفاق افتاد است و همین چند روز پیش سه خواهر بنام آزاده ۲۵ ساله، نادیه ۱۷ ساله و الهه ۱۴ ساله همراه با یک برادر شان بنام یحیی رضایی ۲۲ ساله را از سرک مکتب معرفت در دشت برچی در شام ۸ حمل ۱۴۰۳ دستگیر نمودند که تا کنون خانواده آنان هیچ گونه اطلاعی از سرنوشت و محل زندانی آنان ندارد و حوزه‌های امنیتی ملیشه‌های طالبان نیز هیچ نوع پاسخگوی در این زمینه‌ها ندارد. این نوع رفتار خشن و به دور از انسانیت و اسلامیت با هدف شکستن روحیه مردم و وادار کردن آنان به کوچ اجباری و تخلیه سرزمینی اتفاق می‌افتاد و طالبان به هیچ نهاد و ارگانی و به خانواده‌های دستگیر شدگان پاسخگویی نداشته و ندارند.

سوم. طالبان مردم افغانستان بخصوص زنان را غنیمت جنگی خود می‌دانند. همان رفتار خشن که داعش در عراق و سوریه علیه مردم آن به خصوص زنان ایزدی اعمال کرد و بدعت ناروای جهادالنکاح را وارد ادبیات گروه‌های افراطی اسلامی کرد، طالبان نیز این بدعت را چه در دور اول تسلط خود بر افغانستان در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۱ و چه بعد از تسلط این گروه در سال ۱۴۰۰ بر افغانستان اعمال کرده و همچنان اعمال می‌کنند. بر اساس گزارش‌های منتشر شده در رسانه‌های معتبر خارجی در چند روز اخیر که طالبان امکانات لازم از قبیل پول، اسلحه و زن برای گروه القاعده در افغانستان فراهم می‌کند و زمینه فعالیت‌های آن گروه را بیش از گذشته مهیا نموده است که قربانی این سیاست افراطی زنان و دختران افغانستان می‌باشند. گروه طالبان پس از تسلط بر افغانستان در شهرهای مختلف افغانستان این ستم و دستگیری دختران و زنان جوان اقوام غیر پشتون را هدفمندانه دنبال کرده است که متأسفانه تا کنون یک گزارش دقیق و همه جانبه بنا به دلایلی از این جنایات وحشیانه به بیرون درز نکرده است.

برای اینکه بخشی از این گرفتار مستند شود، برخورد خشن و غنیمت‌پنداری زنان و دختران در شهر مزارشرف پس از تسلط طالبان با استفاده از گفت‌وگو با چند تن از خانم‌های که خود از نزدیک شاهد قضیه بوده‌اند، ارائه می‌گردد. از آنجای که میزان ستم و تهدید طالبان بر خانواده‌ها بسیار بالاست، هیچکدام از مصاحبه شوندگان حاضر نشد هویت اصلی خود را افشا کنند. از این رو آنچه در ادامه می‌آید واقعیتی است که بر زنان و دختران افغانستان در طول حاکمیت طالبان بر افغانستان می‌گذرد. بر زنان و دختران اقوام غیر پشتون در مزارشرف چه گذشت؟

پس از تسلط طالبان بر افغانستان با حمایت و تباری آمریکایی‌ها به بهانه معاهده صلح قطر، جنگجویان خشن و بدوی طالبان از کوه‌ها سرازیر شهرها شدند. در چنین شرایطی تنها اهداف که حس انتقام آنان را تسکین می‌داد،

در دو هفته گذشته به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی همبستگی با زنان سمینارها و موضع‌گیری‌های زیادی در حمایت از زنان در سراسر جهان انجام شد که در این میان اعلام همبستگی و همدردی با زنان تحت ستم و تبعیض افغانستان نیز به چشم می‌خورد. در افغانستان به دلیل محدودیت و استبداد حاکم هیچگونه مراسم و محفل رسمی به این مناسبت برگزار نشد و شماری از فعالان حقوق بشر و زنان تنها در اماکن سر بسته و به دور از چشمان مخوف استخبارات طالبان فریاد خود را در برابر تبعیض و ستم طالبان علیه زنان و دختران افغانستان، بلند کردند.

آخرین موضع‌گیری سخت و خشن رهبر غایب طالبان ملا هیبت الله علیه زنان و تهدید به اعمال مجازات سنگین از جمله سنگسار زنان در ملاء عام، حامیان و لابیگران طالبان در سطح بین‌المللی را به سکوت سنگین واداشت. هرچند مردم افغانستان به درستی می‌دانستند و می‌دانند که هیچ نوع تغییر در اندیشه و فکر متصلب و متحجر طالبان به وجود نیامده است و تعامل با این گروه متحجر به معنای دفن کردن ارزش‌های حقوق بشری به ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها می‌باشد.

هرچند نمایندگی سازمان ملل متحد یوناما در افغانستان در مقاطع مختلف زمانی بخشی از تبعیض و ستم و صدور فرمان‌های متعدد محدود کننده طالبان علیه زنان و دختران افغانستان در حوزه آموزش و تحصیل، کار و فعالیت‌های اجتماعی، سفر و حضور در جامعه را منعکس کرده است اما به هیچ وجه تمام مظالم و ستمی که در مدت دو سال هشت ماه بر زنان و دختران افغانستان در اشکال مختلف روا داشته شده است، در این گزارش‌ها به خوبی انعکاس نیافته است.

از سوی دیگر نهادهای حقوق بشری و فعالان حقوق زنان نیز به دلیل ایجاد محدودیت شدید طالبان و خودسانسوری مردم و خانواده‌ها از ترس ستم نظام طالبانی در فقدان خلاء قانونی و خودسری‌های لجام گسیخته نیروهای طالبان در هتک حرمت نوامیس مردم، دستگیری و زندانی کردن زنان و دختران و شکنجه قرون وسطایی آنان، تاکنون نتوانسته‌اند گزارش مستند و مستدل از تمام جنایات و محدودیت‌های پر شمار علیه زنان و دختران ارائه نمایند و آنچه تا کنون گزارش و رسانه‌های شده بخشی از برخورد خشن و سرکوبگرانه هدفمند طالبان می‌باشد.

طالبان با چند هدف به سرکوب بی‌رحمانه زنان، شلاق زدن، لت و کوب اندام جنسی پس از دستگیری و شکنجه آنان در حوزه‌های امنیتی ملیشه‌های طالبان و سنگسار کردن زنان در ملاء عام و استودیوم‌های ورزشی، پرداخته‌اند که در فقدان مکانیزم روشن و به طور خودسرانه گرفتن اعترافات اجباری و فیلم‌های کذابی تا زبان زنان و دختران مورد ستم و شکنجه و خانواده‌های آنان را از طریق تهدید به منتشر کردن فیلم‌های گرفته شده، به سکوت وا دارند. اینک برخی از این اهداف شوم طالبان به صورت فهرست‌وار اشاره می‌شود:

۱. زنان نیم از پیکر جامعه است که در بیست سال دوره نظام جمهوریت در بخش‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی حضور فعال داشته‌اند و به یک سطحی از آگاهی نسبی رسیده بودند و اگر این وضعیت تداوم می‌یافت و گسترش پیدا می‌کرد، افکار و اندیشه‌های طالبان که منبعت از دید فرهنگ قبیله‌ای آمیخته به برداشت‌ها متحجرانه از آموزه‌های اسلامی است با چالش جدی روبرو می‌شد و می‌توانست به عنوان یک مشکل بزرگ در راستای تسلط هژمونی قومی طالبان اما با رنگ و لعاب اسلامی تلقی شود از این رو طالبان به تدریج زنان و دختران را نخست از تحصیل و سپس از کار و فعالیت و حضور در ادارات محروم کردند و طبق برخی گزارش‌های معتبر تانوز بیش از ۵۰ فرمان و دستور محدود کننده علیه زنان و دختران توسط رهبری طالبان صادر شده است که نتیجه آن محصور و زندانی کردن زنان در پستوهای خانه‌ها و یا زندان‌های مخوف طالبان می‌باشد که امروز سوگمندانه شاهد آن هستیم.

۲. هدف دوم طالبان قالب کردن اندیشه و رسوم قبیله‌ای برخی از پشتون‌ها بر تمام مردم افغانستان بخصوص زنان و دختران می‌باشد تا آنان را به تدریج به پذیرش خواست متصلب و متحجرانه خود وادار سازند. طالبان برای رسیدن به هدف دوم روی چند راهبرد یا تاکتیک توجه ویژه دارد که آنان را به رسیدن به سایر اهداف شان کمک می‌کند. **یکم.** طالبان که سخت تشنه مسایل جنسی هستند و گاه حتی با همکاران خود در ادارات حکومتی نهضت کمپل را اجرا می‌کنند، به چند همسری و گاه به تجاوز به زنان و دختران در نقاط مختلف رو آورده‌اند که هر از گاهی بخش‌های کوچک از آن در فقدان آزادی بیان و رسانه‌های فعال و بی‌طرف به بیرون درز می‌کنند. علی‌رغم سانسور شدید و عدم پاسخگوی سختگویان طالبان به رسانه‌ها و دروغ‌پردازی آنان، گاهی مجبور می‌شود که به گوشه‌های

هزاره‌ها به‌مثابه دال منفی در گفتمان سیاسی حاکم

(به مناسبت حمله تروریستی اخیر هرات)

✍️ عمران حلیمی



نیز ناپدید می‌شوند. با این رویداد، هزاره‌ها گرفتار فاجعه‌ی مضاعف می‌شوند. به سخن دیگر فاجعه‌ی پس از کشتارهمگانی، فاجعه‌ی «سیاست کنترل خاطره» در راستای هدف تاریخ‌نگاری و خاطره‌سازی ملی برمبنای هویت قوم مسلط بود که در آن، «سیاست کشتارهمگانی» عبدالرحمان، به خاطره‌کشی و فراموشی قربانیان و تهی کردن روایت‌های تاریخی از خاطره‌ی گروه‌های محکوم تغییر جهت داد. این تاریخ‌نگاری، نه تنها تمامی ستم‌های روا داشته شده بر هزاره‌ها را، سانسور و مسکوت باقی گذاشت، بلکه از کنار فاجعه‌ی نسل‌کشی دوران عبدالرحمان نیز، – که بزرگ‌ترین فاجعه‌ی تاریخ به حساب می‌آید – با سکوت و بی‌تفاوتی عبور کرد. براین‌د این موضع تبعیض‌گرایانه و غیر عادلانه، تأثیر ویران‌کننده‌ی آن، بر فرایند شکل‌گیری وحدت ملی، و جامعه‌ی مبتنی بر خاطرات مشترک بود، که زمینه‌ی وحدت اجتماعی واقعی را که اقوام در احساس و گذشته‌ی همدیگر خود را شریک احساس‌کنند، به کلی از میان برد.

منابع

- حسینی جامی، محمود، (۱۳۸۴)، تاریخ احمدشاهی، تصحیح و تحشیه: غلام‌حسین زرگری‌نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- عبدالرب، (۱۳۳۴) اطاعت اولی‌الامر، کابل، دارالسلطنه.
- کاتب، ملافیض محمد، (۱۳۹۳)، سراج التواریخ، تهران، نشر عرفان.
- حبیبی، عبدالحی، (۱۳۷۷)، تاریخ مختصر افغانستان، کابل، دانش کتابخانه.
- نائل، حسین، (۱۳۹۷)، مسائل هزاره، مجموعه آثار، ۹، کابل، بنیاد اندیشه، ج۶

سیاست حذف و سرکوب، که تا دوره‌ی حاکمیت امان‌الله خان با خشونت فیزیکی، قساوت و بی‌رحمی‌های وحشیانه همراه بود، با بدرستی و شرارت ذاتی انسان هزاره، پیوند زده می‌شد و بیشتر با انگیزه‌ی محو و نابودسازی نیروهای «هریمنی»، «شقاوت پیشه» و «ضلالت‌اندیش» صورت می‌گرفت. اما با روی کارآمدن امان‌الله خان که با ورود گفتمان ناسیونالیستی به افغانستان، همزمان بود، شیوه‌ی دیگری از سرکوب بدان اضافه شد و آن عبارت بود از بیگانه‌انگاری انسان هزاره. گفتمان ناسیونالیسم که با محوریت قوم «آرین» شکل گرفته بود، تمام گروه‌های اجتماعی – که به لحاظ ساختار فیزیکی و شکل و شمایل با گروه مسلط تفاوت دارند، – را به عنوان بیگانه مفصل‌بندی کرده و با تمام فرهنگ، ارزش‌ها و تاریخ‌شان به حاشیه می‌راند. با سيطرة‌ی این گفتمان، هزاره‌ها، حتی اگر دارای سرشت اهریمنی و شرارت‌پیشه‌ی ذاتی هم پنداشته نشوند، دیگر جزء ملت به حساب نمی‌آیند. بنابراین حق مشارکت سیاسی و حق مساهمت در فرهنگ، تمدن و افتخارات ملی، به خودی خود از آن‌ها سلب می‌گردد. این دو شیوه‌ی حذف و سرکوب دست در دست هم داده و هستی و موجودیت هزاره را از تمام عرصه‌های فیزیکی و فکری فرهنگی به‌صورت کامل پاکسازی کرده.

تاریخ‌نگارانی چون عبدالحی حبیبی، احمدعلی کهزاد،

حسن کاکر و دیگر نیروهایی که از سوی حاکمیت به صورت رسمی سرگرم نگارش تاریخ ملی، افسانه‌سازی و نمادپردازی، جهت برساختن «هویت ملی» هستند، بدون کوچک‌ترین یادآوری از فاجعه‌ی کشتار همگانی هزاره و بدون کم‌ترین همذات‌پنداری و احساس همدردی با قربانیان، به توصیف و تمجید از عبدالرحمان پرداخته و از او به عنوان کسی یاد می‌کنند که «حاکم شرعی را مجدداً برپا کرد، علمای دینی را در مدرسه‌ی شاهی کابل به تدریس علوم گذاشت، چاپخانه را از سرنو تأسیس کرد… دزدان و قطاع‌الطریق و سرکشان را به شدت تعقیب و تهدید کرد و بنابراین، امنیت رویداد.» (حبیبی، ۱۳۷۷: ۲۹۹) هم‌چنین با اعتنایی و نادیده گرفتن مطلق ارزش‌ها و نمادهای فرهنگی هزاره، و تنها با اتکا به نمادهای فرهنگی قوم مسلط، به جعل بر ساختن نمادهای «هویت ملی» می‌پردازند. چراکه در این چارچوب گفتمانی، هزاره‌ها به عنوان یک گروه بیگانه و جدا از ملت تعریف شده‌اند که نه خاطرات تلخ و فاجعه‌بارشان باید در خاطرات رسمی درج گردد و نه ارزش‌ها و نمادهای فرهنگی‌شان، شایستگی و ظرفیت آن را دارد که در جهت ایجاد وحدت و هم‌بستگی ملی، مورد استفاده قرارگیرد.

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی که از دهه‌ی دوم قرن بیستم آغاز می‌گردد، هزاره‌ها را به عنوان دال بیگانه تعریف کرده و به حاشیه می‌راند و نسل‌کشی که پیش از این توسط پروژه‌ی مرگ‌بار سیاسی دنبال می‌شد، این بار در حوزه‌ی تاریخ، فرهنگ و زبان تداوم و استمرار می‌یابد. در نتیجه هزاره‌ها از دنیای متن

سرگذشت سیاسی پشتون‌ها، از هزاره‌ها ترسیم گردید، در عصر عبدالرحمان به بالاترین درجه‌ی ممکن تشدید شد. به عبدالرحمان گزارش رسیده بود که سردار عبدالقدوس خان، فاتح هزاره‌جات و شماری از افسران پائین رتبه، تعدادی از دختران بزرگان هزاره را به همسری و کنیزی برگزیده‌اند. امیر عبدالرحمان طی نامه‌ای، به عبدالقدوس دستور داد که شماری از دختران زیبا روی هزاره را برای خدمت به دربار بفرستد. «و سردار معزی‌الیه معروض پایه سریر سلطنت داشت: که آنچه از دختران مردم هزاره به مشاهده افتاده همه بهایم صفت و بوزینه هیئت و خرس صورتند که طبیعت انسانی هرگز خواهش ندارد که از ایشان به نکاح یا پرستاری برگزیده زیست کند.» (کاتب، ۱۳۹۳، ج: ۳، ۸۴۱) عبدالرحمان با ایجاد پیوند میان منافع قوم پشتون و باورهای «مذهب حنفی» و اخذ فتوای تکفیر هزاره‌ها از علمای «سنّتی حنفی» آنان را که تا آن زمان تنها برجسب «هریمن‌صفتی»، «دخصلتی» و «بی‌بهرگی از برگ‌بوی جوهر آدمیت»، را با خود یدک می‌کشیدند، به لحاظ مذهبی نیز مغبوض نفرتانگیز جلوه داد که کشتار و پاکسازی همه‌جانبه‌ی شان یک مسئولیت دینی و اخلاقی به حساب می‌آمد؛ بدین‌ترتیب این تصویرسازی‌های مخدوش و کلیشه‌ای نه تنها مبنای سیاست‌های رسمی حاکمیت قرار گرفت، بلکه در سطوح زیرین و لایه‌های عمیق روابط و مناسبات اجتماعی نیز رخنه کرده، به مبنای تعاملات اجتماعی تبدیل گردید. از این به بعد، هزاره در نگاه عامه‌ی مردم افغانستان، به عنوان موجودی «ذاتا مجرم»، شناخته می‌شود که باید از او دوری جست؛ باید به‌طور کامل با او قطع ارتباط کرد و در انزوای مطلق قرار داد؛ چراکه او موجود بدنهاد، بدکردار و تنفرانگیز است؛ باید به عنوان موجودی پست و خر بارکش، در هرکوی و برزن او را توهین و تحقیر کرد، مورد ضرب و شتم قرار داد، اموال و زمین‌هایش را به زور تصاحب کرد و حتی خودش را کشت یا به کوچ جباری واداشت، این چنین اعمالی در حق او، نه تنها غیر اخلاقی به حساب نمی‌آید و احساس عذاب وجدان کسی را برنمی‌انگیزد، بلکه با نوع افتخار همراه بوده و تشویق و پاداش اجتماعی را نیز به همراه دارد.

زیرا هر جامعه‌ای برای حفظ پاکى و سلامت خویش می‌بایست در برابر نیروهای شریر و اهریمنی به مبارزه برخیزد و بدی و اهریمن‌خویی و ددخصلتی را از جامعه ریشه‌کن نماید. کسی که اهریمن است و یا داغ اهریمن بودگی می‌خورد راهی جز قربانی شدن ندارد. براساس این تقابل طبیعی، جنایت توجیه و طبیعی می‌شود. «شاهنشاه قدسی‌صفت» و «عدلت‌گستر» (حسینی‌جامی، همان: ۵۸۰) دیو سیرت‌های هزاره را که در برابر قدرت ایلی، عصیان کرده‌اند باید به کلی قتل‌عام نموده و تیغ‌ها را از خون آن‌ها سرخ‌رو نمایند. هزاره‌ها باید از روی زمین محو شوند؛ زیرا آن‌ها نیروی شیطانی و اهریمنی هستند که صرف بودن‌شان در دل قدرت رسمی، ایجاد رعب و وحشت می‌کند، بنابراین باید نابود گردد، تا دیگر ذاتِ شقاوت کاری وجود نداشته باشد که دامنه‌ی قلمرو غارت‌ها و تجاوزهای ایل‌جلیل‌درانی را تحدید نماید.

طالبان و آپارتاید جنسیتی

زنان عدالت‌خواه افغانستان بر این باور است که «آپارتاید جنسیتی اکنون در داخل افغانستان به صورت واضح و آشکار به اجرا گذاشته شده‌است. برتری‌هایی که به مردان داده شده‌است می‌تواند خشونت‌ها را افزایش دهد، همچنان با اعلامیه‌های متعدد و احکام مختلف و روش‌های سیستماتیک زن را از جامعه افغانستان از حق فردی، اجتماعی، تحصیل و آزادی کنار گذاشته و در گوشه خانه قرار داده که این همه روش‌ها را می‌توان آپارتاید جنسیتی خواند.» (رادپو آزادی، ۲۳ حمل ۱۴۰۳) .

از روزی که گروه قومی طالبان تحت عنوان یک جریان سیاسی اوایدنولوژیک، برای دومین بار قدرت سیاسی را در افغانستان به چنگ آورد، رفتار جنایی آپارتاید جنسیتی را علیه زنان به شدید ترین شکل آن اعمال کرده و در مقابل مردم افغانستان و نظام حقوق بین‌الملل خود را مسؤول احساس نمی‌کند و ملزم به پاسخگویی نمی‌داند. در حقیقت آپارتاید جنسیتی در افغانستان با تمام اشکال خود به اجرا در آمده است.

این اداره استبدادی و قومی به طور کلی جنس مؤنث را از حق آموزش بالاتر از صنف شش محروم کردند، حقوق استخدام و اشتغال را از آنان گرفتند، از حق گشت و گذار تا حدود شرعی و فرهنگی افغانستان ممانعت می‌نمایند. حق تفریح و سفر بدون محارم را به صورت کلی از جامعه زنان سلب کرده است. بانوان را در چهار دیواری خانه محبوس کرده و زندگی آنان را در تاریکی محض محکوم و مقید نموده است. از حق اعتراض، دادخواهی و زیست عادلانه به شدید ترین نوع آن سرکوب کرده و با فجیعانه‌ترین حالت پاسخ داده است. در زیر سلطه این گروه زنان فقط در حد بردگی جنسی و نوکری برای مردان تنزل داده شده و از تمام امتیازات زندگی انسانی به حاشیه رانده شده‌اند. این گروه نوامیس مردم را به بهانه‌های واهی غیر انسانی و غیر اسلامی به نام احکام شریعت بازداشت، شکنجه و حبس کرده و حتی به قتل می‌رسانند.

این موضوع سبب شده است که زنان افغانستان در سطح بین‌المللی به دادخواهی بپردازند. در محافل مختلف جهانی فریاد بکشند، حتی صدای خود را از دخمه‌های

گفتمان سیاسی پشتون‌ها سرشت صددرصد قومی دارد و بر محور «منافع و مصالح» قبیله دور می‌زند. جهان آرمانی و استعاری که این گفتمان برای تحقق آن تلاش می‌کند، جهان عاری از وجود اقوام و گروه‌های اجتماعی دیگر و جهانی است که حضور فیزیکی قبیله، با قلمرو جغرافیایی آن انطباق و یگانگی یابد. به پندار سران قبیله، چنین جهانی سرشاز از آرامش و امنیت، رفاه و آسایش خواهد بود و قبیله، با برخورداری از خودمختاری کامل، آزادی نامحدود و بی‌قید و شرط، به سعادت و خوشبختی کامل دست خواهد یافت. خوشبختی در جایی است که کسی یا چیزی قدرت و اختیارات ایل را تحدید نکند و علاوه براین، برحیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور نیز سیطره و چیرگی کامل داشته باشد. در چنین شرایطی، کشور به بهشت موعود روی زمین تبدیل خواهد شد. نتیجه‌ی عملی که در مواجهه با تفاوت‌ها و تنوعات اجتماعی و فرهنگی از این گفتمان حاصل می‌گردد، ضرورت قلع و قمع و نابودسازی بی‌رحمانه‌ی گروه‌ها و خرده‌هویت‌هایی است که دیگری پنداشته می‌شوند.

در این چارچوب کلی، انسان هزاره به دلیل تفاوت‌های فیزیکی و فرهنگی با قوم مسلط، به عنوان یک عنصر بیگانه و جذب ناشدنی، معنای منفی پیدا می‌کند که باید از میان برداشته شود. بر همین اساس انواع برجسب‌های به او زده می‌شود، انواع اوصاف زشت و حیوانی به او نسبت داده شده و تمام بدی‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌ها به او فرافکنده می‌شود تا شخصیت انسانی او را در افکار عمومی و نظر عامه، مخدوش و لکه‌دار ساخته و از او موجودی پست و شریری ترسیم نمایند که کشتار، قلع و قمع و حذف فیزیکی و فرهنگی وی، ترحم و رأفت انسانی کسی را برنینگیزد. فرایند انسانیت‌زدایی از انسان هزاره، از زمان پیدایش اولین سوژه‌ی سیاسی پشتون آغاز شده و تا پایان حاکمیت عبدالرحمان ادامه و استمرار می‌یابد. در اولین متن تاریخی که به وسیله‌ی محمودالحسینی جامی، کاتب دربار احمدشاه ابدالی، تدوین و تولید گردید، انسان هزاره به عنوان عنصر نامطلوبی بازنمایی شد که تاج و تخت ذات شاهانه‌ی کوچی تباران والائزاد را به مخاطره می‌اندازد و در برابر شکل‌گیری حکومتی با هویت خالص افغان‌ها (پشتون) به مثابه عامل بازدارنده عمل می‌کند. در این متن تاریخی، انسان هزاره به عنوان موجودات «شریر»، «بدنژاد»، «ددخصلت»، «هریمن‌پیکر»، و «فاقد برگ و بار جوهر آدمیت» توصیف و تعریف شد و زان پس این ویژگی‌ها، به مثابه خصایص ذاتی و ازلی هزاره، در ذهن و ضمیر و ساختار تفکر جامعه‌ی افغانی نهادینه گردید. «جمع آن جماعت وخیم‌العاقبه قلماق صورت و کره‌المنظر و ذکور و اناث آن‌ها، چون حشرات الارض، مخلوط و مربوط با یکدیگر می‌باشند، گویا غارس خلقت بشری شجره‌ی وجود بی‌بود آن گروه مردود را از بدو ایجاد آفرینش بی‌برگ و بار جوهر آدمیت و دانش آفریده و دهقان قضا تخم وجاهت و انسانیت در زمین طینت آن قوم ددخصلت نیافشانده و مصور صنع در چهره‌سازی آن گروه قصد شبیه‌کشی صورت انسانی نکرده» (جامی، ۱۳۸۴: ۵۹۶)

این تصویر انسانیت‌زدایی شده که در اولین متن تاریخی

ادامه از صفحه ۱۰

محتوای این تعریف به صورت دقیق، همان تفکری است که امروزه تنها در افغانستان بر سر دختران و زنان توسط طالبان به اجرا آمده و اعمال می‌شود. در حقیقت «آپارتاید جنسیتی» به معنای نظامی است که در آن به شکل سیستماتیک، مردها نسبت به زن‌ها دارای منزلت برتر در نظر گرفته شده و حاکم بر تمام شئونات زندگی آنان می‌سازد.

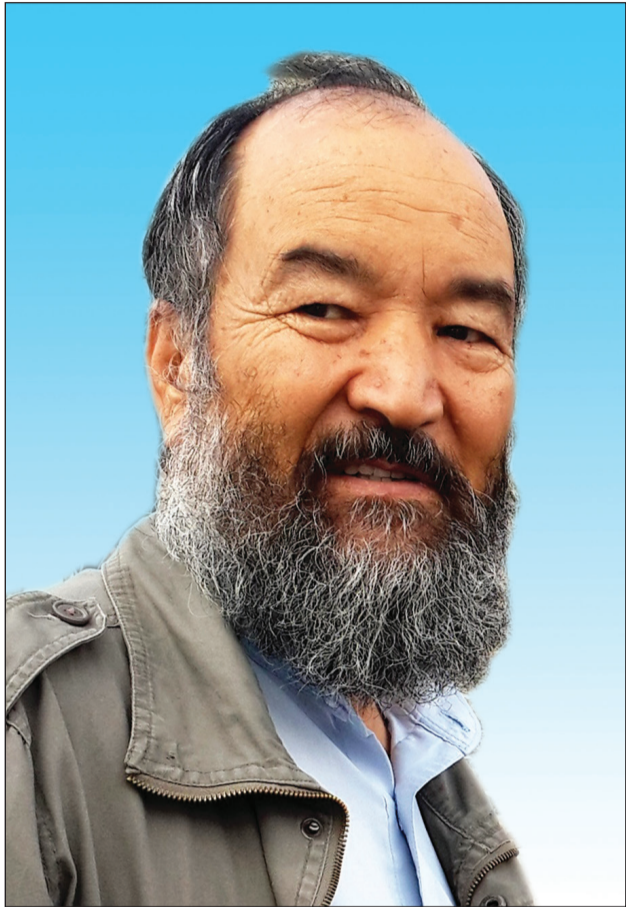
در این طرز تفکر، بدترین شکل تبعیض جنسی، تبعیض در مورد زنان در امر استخدام است. یا گفتار، رفتار، منش و کرداری که از اعتقاد به فرودستی زنان سرچشمه گرفته و موجب می‌گردد که راه بر ابراز وجود و فعالیت‌های آن به صورت کلی مسدود گردد. (آقابخشی، افشاری راد، ۱۳۸۳، ۶۲۱). از این رو آپارتاید جنسیتی، نظامی مبتنی بر تبعیض‌های ناموجه و ناروا میان افراد یک جامعه تعریف می‌شود. در این ساختار فرصت‌ها و مطلوبیت‌های اجتماعی بر مبنای یک رقابت سالم برای همگان وجود ندارد. آن چه که از نظام آپارتاید تعریف می‌شود ذیل موضوع عدالت است که به معنای توزیع منابع و فرصت‌ها بر اساس شایستگی‌ها است که در آپارتاید جنسیتی به کلی منتفی است.

در حقیقت این اصطلاح در طی دو سال اخیر بعد از برگشت طالبان به اریکه قدرت در کابل و خشونت‌های که علیه زنان روا داشته است، توسط مدافعان حقوق بشر به ویژه حقوق زنان ابداع گردیده است.

نسیمه جامع یک فعال زن می‌گوید که آپارتاید جنسیتی به نظامی گفته می‌شود که در آن به طور سیستماتیک به مردها نسبت به زنان برتری داده شود. از نظر این فعال حقوق زنان «آپارتاید جنسیتی عموماً به تبعیض علیه زنان و دختران اشاره می‌کند و این سیستم می‌تواند که در مسائل حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حقوق افراد را تحت تأثیر قرار دهد و منجر به نابرابری و نارضایتی افراد یک جامعه شود. آپارتاید جنسیتی باعث می‌شود که صلح و ثبات یک جامعه از بین برود و آن جامعه را به سوی خشونت و فلاکت بکشاند.» (رادپو آزادی، ۲۳ حمل ۱۴۰۳) .

هدا خموش فعال حقوق زن و بنیان گذار جنبش

نامه خانواده و دوستان مرحوم مصطفی اعتمادی به مسوولان دانشنامه هزاره



اند. در حالی که چهار نفری که در آن دوره پیروز انتخابات شدند بسیار آرای کمتر از آن را کسب کرده بودند.

در دور دوم انتخابات پارلمانی عصر جدید که دور شانزدهم پارلمان افغانستان بود در مجموع ۳۶ تن از کاندیدان در سراسر افغانستان رد صلاحیت شدند که متاسفانه بار دیگر نام مرحوم اعتمادی نیز در میان آنان بود. در این دور نیز هرچه تلاش صورت گرفت تا وی در در انتخابات حضور داشته باشد ولی متاسفانه بار دیگر رقبای سیاسی که در آن زمان نفوذ زیادی در میان متولیان امور داشتند نگذاشتند که ایشان در معرض داوری مردم قرار گیرد.

موضوع رد صلاحیت شدن مرحوم اعتمادی در هر دو دوره یک قضیه بسیار پیچیده و دارای زوایای مختلفی است که تا کنون در باره آن کمتر سخن گفته شده است و یکی از مهم‌ترین مسایل زندگی سیاسی وی بوده است. آن چه روشن است این است که اتهامات وارده مبنی بر ارتباط ایشان با گروه‌های مسلح غیر قانونی و یا فرماندهی گروه‌های مسلح غیر قانونی بر وی هرگز صحت نداشت و تنها بر اساس یک توطئه ناجوانمردانه توسط رقبای سیاسی طرح‌ریزی شده بود.

ج- معرفی زادگاه وی به عنوان طایفه

در معرفی مرحوم اعتمادی در صفحه ۶۸۴ آمده است: «مصطفی اعتمادی از اعضای حزب وحدت اسلامی، در سال ۱۳۳۴ ش/

۱۹۵۵م در خانواده‌ای زراعت پیشه در قریه بزی دره خودی ولسوالی خدیر ولایت دایکندی متولد شد. او فرزند گردی حسین و از طایفه‌ای بزی بود و به اعتبار نام زادگاه و طایفه‌اش به «بزی» شهرت داشت.»

در این پاراگراف «بزی» که نام قریه‌ای است که مرحوم استاد مصطفی اعتمادی در آن به دنیا آمده است، به عنوان «طایفه» وی نیز معرفی شده است که کاملاً اشتباه است و هیچ طایفه‌ای به نام «بزی» وجود ندارد. بلکه بزی نام قریه‌ای است که به گفته پیشینیان و بزرگان منطقه به دلیل داشتن بزهای کوهی زیاد بوده و به همین دلیل محل شکارگاه بزهای کوهی در گذشته بوده است به «بزی» شهرت یافته است.

مرحوم مصطفی اعتمادی به لحاظ تباری از تیره «یاردوست» بود که یکی از شاخه‌های مهم قوم «خودی» است. قوم خودی در منطقه‌ای که اکنون به «دره خودی» شهرت دارد و بخش اعظم ولسوالی خدیر را تشکیل می‌دهد ساکن هستند و متشکل از تیره‌های مختلفی است که در درون این طایفه وجود دارند و یکی از تیره‌های تباری این قوم، یاردوست است که مرحوم اعتمادی به آن تعلق دارد.

آن چه مسلم است این است که بزی به عنوان یک طایفه و یا تیره قومی اشتباه محض است و چنین طایفه‌ای وجود ندارد. از آن جا که زندگی هر شخصی دارای حرمت است و نباید مسایل و موضوعات کذب و اشتباه وارد بیوگرافی آن شود، طبیعی است که زندگی شخصیت سیاسی و مردمی چون مرحوم اعتمادی هرگز سزاوار چنین دروغ‌هایی نیست. چون این گونه مسایل در تاریخ می‌ماند و آیندگان بر اساس تاریخ زندگانی افراد آنان را قضاوت می‌کنند. بنابراین نمی‌خواهیم که چنین اشتباه فاحشی

فیدل کاسترو رهبر فقید کوبا و شباهت‌های زیاد مرحوم اعتمادی با او از وی با چنین لقبی یاد می‌کردند. همین موضوع نشان‌دهنده جایگاه و موثرت وی در شکل‌دهی جریان عدالت‌خواهی و احیای هویت مردم ما بود.

مرحوم اعتمادی هم‌چنین مطالعات زیادی در عرصه عرفان اسلامی، هندی و بودایی داشت و متأثر از زندگی پیشگامان مشهور عرصه عرفان بود. همین خصوصیت سبب شده بود که یک زندگی پاک و منزله را در پیش گیرد و با همگان و در باره همه‌چیز رُک و راست سخن بگوید. او با الهام از آموزه‌های راستین انسانی همیشه با دروغ، چاپلوسی و دورویی مبارزه می‌کرد و همین ویژگی او را همواره در کنار مردم و در برابر ارباب قدرت قرار می‌داد. مهم‌ترین دوره حیات سیاسی اعتمادی دوره آمادگی برای مبارزه و تشکیل هسته‌های روشنفکری و سپس تشکیل هسته‌های مقاومت در داخل کشور بود. او و یارانش با تشکیل گروه مستضعفین و سپس ادغام آن به سازمان نصر افغانستان و آغاز همکاری با شهید مزاری، نخستین بنیادهای خط عدالت‌خواهی را پایه‌گذاری کردند.

ب- شرکت در دو دور انتخابات و توطئه حذف وی از این عرصه

دومین نکته‌ای که در روایت از زندگی مرحوم اعتمادی به صورت اشتباه فاحش آمده است، در چگونگی بازماندن ایشان از روند انتخابات است. در این بیوگرافی که در دانشنامه نشر شده است و به احتمال زیاد نویسنده از سر تعمد بدان مبادرت ورزیده است آمده است که: «وی در دهه هشتاد یک‌بار کاندیدای پارلمان شد، ولی رأی نیاورد». این ادعا دارای دو اشتباه عمده است که امید می‌رود در ویراست‌های دانشنامه اصلاح گردد:

اشتباه نخست این است که تصریح گردیده است که وی تنها یک بار در دهه هشتاد کاندیدای پارلمان افغانستان شد. در حالی که مرحوم اعتمادی یک بار در سال ۱۳۸۴ در نخستین دوره انتخابات پارلمانی افغانستان در عصر جدید و بار دوم در سال ۱۳۸۹ نامزد پارلمان افغانستان از حوزه انتخابیه ولایت دایکندی شد که در هر دو بار متاسفانه از سوی کمیسیون انتخابات افغانستان که در هر دو دور زیر نظر یوناما فعالیت می‌کرد رد صلاحیت شد.

اشتباه دوم و فاحش این است که ادعا شده است که گویا وی در همان یک دوره انتخابات نتوانست رأی کافی بدست آورد. در حالی که در همین مرحله بر اساس برخی گزارش‌ها علی‌رغم این که رد صلاحیت و انبوهی از آرای ریخته شده به نام وی به عنوان آرای باطله محاسبه گردید.

در دور اول کمیسیون انتخابات تنها یک روز مانده به انتخابات رأی قطعی به رد صلاحیت مرحوم اعتمادی صادر کرد و به تمام مراکز دهی در ولایت دایکندی اعلام کرد که وی از لیست کاندیدان حذف گردیده است. یعنی عملاً زمانی برای شکایت و دادخواهی و تجدید نظر وجود نداشت. با این که مرحوم اعتمادی کسانی دیگری را معرفی کرد و از طرفدارانش خواست که به آنان رأی دهند و تعداد زیادی هم چنین کردند ولی مردم علی‌رغم تصمیم کمیسیون انتخابات در روز رأی دهی به مرحوم اعتمادی رأی دادند. در نهایت تمام آرای وی به عنوان آرای باطله محاسبه گردید و به عنوان رأی معتبر شناخته نشد. با تمام این مسایل و رو آوردن بسیاری از هواداران وی به کاندیدان دیگر و هم‌چنین علی‌رغم اینکه مردم می‌دانستند آرای شان به عنوان آرای باطله محاسبه خواهد شد ولی به مرحوم اعتمادی رأی دادند و ارقام مختلفی از سوی کارمندان کمیسیون انتخابات و دیگر کاندیدان روایت شده است که آرای مرحوم اعتمادی را تا ۲۵ هزار رأی هم برآورد کرده

جناب اسدالله شقایب رئیس هیئت مدیره و جناب سید ابوطالب مظفری رئیس شورای علمی «دانشنامه هزاره»!

ضمن آرزوی موفقیت شما و همکاران تان در پروژه مهم و بزرگ دانشنامه هزاره، خواستیم نکاتی را در باره زندگی‌نامه مرحوم استاد مصطفی اعتمادی که متاسفانه در دانشنامه به طور اشتباه منعکس شده است، یادآور شویم و خواهشمندیم که در تجدید نظر و بازنویسی جلد اول دانشنامه اصلاح گردد.

اکنون که نقدهای زیادی از سوی اقسار مختلف به خصوص اساتید دانشگاه، فرهنگیان و دلسوزان کشور در باره ویراست دوم جلد اول دانشنامه هزاره مطرح شده است، به نظر می‌رسد که اصلاحات و تجدید نظر در بسیاری از موارد و مدخل‌های این جلد و این ویراست اجتناب ناپذیر می‌نماید. از این رو خواهش ما نیز این است که مسوولان محترم دانشنامه هزاره به خصوص شما دو تن که ما در دلسوزی و تعهد تان به آرمان‌ها و سرنوشت مردم مظلوم هزاره تردیدی نداریم به این امر مهم اقدام بفرمایید و به دغدغه‌ها و نگرانی‌های بحق مردم تان پایان دهید. وجود چندین اشتباه فاحش و کلیدی در بیوگرافی مرحوم استاد مصطفی اعتمادی که گمان می‌رفت در ویراست دوم مرتفع شود ولی نشده است، نشانه‌ای از سهل‌انگاری و احیاناً تعمد برخی از نویسندگان در درج معلومات راجع به مدخل‌های مختلف است.

مرحوم مصطفی اعتمادی که یکی از پیشگامان مبارزه علیه استبداد و ستم تاریخی در افغانستان و یکی از بنیانگذاران تاثیرگذار جریان عدالت‌خواهی به رهبری استاد شهید عبدالعلی مزاری بوده است، متاسفانه به صورت مخدوش، ناقص و همراه با اشتباهات زیاد از سوی نویسنده مقاله «مصطفی اعتمادی» در دانشنامه هزاره، جلد اول صفحه ۶۸۴ معرفی شده است. اگرچه زندگی مرحوم اعتمادی نیاز به نگارش یک جلد قطور دارد که امیدواریم در آینده بازماندگان و دوستان آن مرحوم این کار را انجام دهند، اما در این نامه به طور مشخص ما خواهان اصلاح سه موضوع در زندگینامه وی هستیم که متاسفانه در دانشنامه یا به طور اشتباه درج گردیده است:

الف- معرفی ناقص

مرحوم اعتمادی در اوج خفقان و فراموشی مردم هزاره، تحصیلات ابتدایی را در منطقه آغاز کرد و سپس سطوح عالی را در ایران به پایان برد. او برخلاف عرف معمول آن روز حوزه‌های علمیه، علاوه بر ادامه تحصیل، حضور پرشور و موثر در عرصه روشنفکری و بیدارگری آن روزگار نیز داشت. او مناسبات و ارتباطات نزدیک با پیشگامان انقلابی آن روز برقرار کرد و آثار مبارزان بزرگ روزگار خویش را خواند و از آن‌ها درس‌های بسیار آموخت و از طریق تشکیلات منظم انقلابی، این آموخته‌ها را به جوانان با استعداد و پرشور هم‌دوره خویش درس می‌داد.

او از بنیانگذاران مهم گروه مستضعفین و بعداً سازمان نصر افغانستان و نیز از بنیانگذاران تاثیرگذار حزب وحدت اسلامی افغانستان بود. وی نه تنها یک مجاهد راه آزادی کشور و احیای هویت مردم هزاره بود بلکه یک روشنفکر پیشگام و آگاه بود که با تشکیل هسته‌های اولیه مطالعه و تحقیق در ایران توانست خودآگاهی و روشننگری را در میان نسل آن دوره ترویج کند. او یک روشنفکر به تمام معنی و آگاه به زمان و تاریخ مردمش و دارای طرح‌های بی‌بدیل در عرصه سیاسی و اجتماعی و از پیشگامان احیای هویت هزاره‌ها بود. مرحوم اعتمادی به دلیل داشتن روحیه انقلابی و تفکر ضد استبدادی مشهور به «کاستروی هزاره» بود که دوستانش با الهام از مبارزات ضد استعماری

پیام استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت عید سعید فطر

گروه نامشروع در میان گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی کشور دیده نمی‌شود.

بنابراین ما از همه کشورهای جهان به خصوص کشورهای اسلامی و همسایه می‌خواهیم که مردم افغانستان را برای گذر از این وضعیت شکننده و رقت‌بار کمک کنند و عبور از وضعیت موجود و رسیدن به یک نظام سیاسی با ثبات و مبتنی اراده مردم نه تنها به نفع افغانستان بلکه به نفع همه جهان و به خصوص کشورهای همسایه و منطقه خواهد بود. بدون شک تداوم بی‌ثباتی و رشد تروریسم در افغانستان تحت حاکمیت طالبان به همان اندازه که آینده کشور ما را تیره و تار می‌سازد، جهان و منطقه را نیز دچار بحران و آسیب خواهد کرد.

یک بار دیگر فرا رسیدن عید سعید فطر برا بر همه مسلمانان و روزه داران تبریک می‌گویم و با آرزوی قبولی طاعات و عبادات همه مؤمنین، به روان پاک همه شهدای راه عدالت و آزادی درود می‌فرستم.

سرور دانش

رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان

عید سعید فطر ۱۴۴۵ قمری و ۱۴۰۳ خورشیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

فرا رسیدن عید سعید فطر را به همه مسلمانان جهان به خصوص هموطنان مسلمان و متدین خویش تبریک می‌گویم و قبولی طاعات و عبادات همگان را از پیشگاه خداوند بزرگ مسألت دارم.

هموطنان ارجمند و متدین!

ما در حالی ماه عبادت و بندگی خداوند را که در آموزه‌های دینی ما ماه رحمت و مغفرت نامیده شده است، پشت سر گذاشتیم که گروه حاکم حتی در این ماه مبارک هم به رفتارهای خسوف‌بار و تشدید فشارهای روحی و روانی خویش بر مردم مظلوم و بی‌دفاع ما ادامه داد. سردمداران و نیروهای بدوی و جاهل این گروه از دستگیری و شکنجه اقسار مختلف گرفته تا مشرک خواندن مؤمن‌ترین و متعهدترین مردم این سرزمین دریغ نوزیدند و در ماه رمضان نیز بر طبل نفرت‌افکنی و دشمن‌سازی کوبیدند.

در حالی که انتظار می‌رفت همزمان با ماه رمضان و حلول سال نو خورشیدی که در آغاز آن هر ساله زنگ مکاتب نواخته می‌شوند، دروازه‌های مکاتب و دانشگاه‌ها بر روی همگان به خصوص دختران و زنان باز شود، اما رهبر طالبان در پیام

پیام شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت هشتم ثور سالروز پیروزی جهاد مردم افغانستان



با آن دست بر دارند. یک بار دیگر یادآور می‌شویم که عقد هرگونه قرارداد در باره اکتشاف و چپاول معادن و منابع اقتصادی افغانستان با گروه غاصب موجود غیر مشروع و غیر قانونی است. زیرا این گروه هیچگونه مشروعیت داخلی و بین‌المللی که بتواند از شخصیت حقوقی افغانستان در مجامع بین‌المللی نمایندگی کند ندارد.

یک بار دیگر سالروز پیروزی جهاد مردم افغانستان در برابر شوروی سابق و حکومت دست نشانده اش را بر همه مجاهدان و زنان آزاده و شجاع کشور به خصوص خانواده‌های معظم شهدا تبریک می‌گوییم و یاد همه قهرمانان راه آزادی و استقلال کشور را گرامی می‌داریم.

را فشرده ساخته و راه مبارزه همه‌جانبه، گسترده و قاطع را در پیش گیرند. شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان با تمام توان و وجود از این پس به همه راه‌های مبارزه فکر خواهد کرد و در این مسیر تنها به خداوند و مردم مجاهد افغانستان اتکا خواهد کرد. ما باور داریم که مردم افغانستان با اتکا به ذات پروردگار یکتا و با الهام از مقاومت رهایی بخش گذشته در این مسیر نیز پیروز خواهد شد. شورای مقاومت ملی هم‌چنین بار دیگر از جامعه جهانی و کشورهای همسایه می‌خواهد که به جای حمایت‌های همه‌جانبه از گروه حاکم، به ندای مردم افغانستان گوش فرا دهند و از هرگونه حمایت از گروه مسلط کنونی و تعامل

از آن همه مجاهدت و تقدیم میلیون‌ها شهید و آوارگی میلیون‌ها انسان در عصر تجاوز شوروی و نیز مبارزات افتخارآمیز مردم افغانستان با تروریسم بین‌المللی و مداخله بیگانه‌ها در عصر جدید و تقدیم ده‌ها هزار شهید، یک بار دیگر شاهد آوارگی دسته‌جمعی و سلطه‌ی جابرانه‌ی جهل و نادانی در کشور هستیم. امروز کشور ما تبدیل به یک زندان بزرگ برای همه ساکنان آن شده است که بسی خطرناک‌تر از تجاوز شوروی و اشغال دیروز است. زیرا نیرویی بر مقدرات افغانستان مسلط شده است که از نام افغانستان و اسلام سوء استفاده می‌کند و با تکیه بر حمایت‌های پیدا و پنهان و بی‌دریغ خارجی، هیچ حقی برای شهروندان کشور قابل نیست و سرنوشت مردم را به گروگان گرفته است.

با کمال تأسف اما کشورهای جهان در برابر این همه ستم و وحشت چشم بسته اند و مظلوم طالبان را نادیده می‌گیرند و در حال تعامل با این گروه هستند. مردم افغانستان در بدترین شرایط ممکن و در سیاه‌ترین نقطه‌ی تاریخ خویش قرار دارند در حالی که از سوی جهان به فراموشی سپرده شده اند. از این رو تنها یک راه وجود دارد و آن مبارزه‌ی همه‌جانبه و دوامدار با سلطه‌ی نامشروع این گروه متحجر و عقب مانده است.

شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان با درک شرایط سخت زندگی مردم در زیر ستم طالبان رهایی‌بخش از مقاومت سنگرداران عزت و شرف مردم، اعتراضات خیابانی زنان شجاع در داخل و بیرون از افغانستان تقدیر می‌نماید، تا کنون بر حل بحران کشور از طریق گفتگو و مذاکره همه‌جانبه با حضور همه اقشار مختلف مردم افغانستان به ویژه زنان و نهادهای مدنی و احزاب سیاسی تاکید داشته است. اما همان‌گونه که از ابتدا مشخص بود، گروه طالبان هیچ باوری به گفتگو و مذاکره ندارد و بجز توجه به یک گروه کوچک قومی، مذهبی، زبانی، ایدئولوژیکی و سیاسی خاص به هیچ ندایی گوش فرام داده است. از این رو از همه جناح‌های سیاسی، نظامی، مدنی و تمام اقشار مختلف مردم افغانستان می‌خواهیم که صفوف شان

بنام خداوند حق و عدالت

فرا رسیدن هشتم ثور سالروز پیروزی جهاد رهایی‌بخش مردم افغانستان در برابر تجاوز نیروهای شوروی سابق و حکومت دست نشانده آن را برای همه هموطنان به خصوص مجاهدان پاک‌باز و مبارزان راه آزادی و استقلال کشور تبریک می‌گوییم و یاد شهدای میلیونی و گمنام کشور را گرامی می‌داریم.

هموطنان گرامی!

هشتم ثور یادآور مبارزات آزادی‌خواهانه و رشادت‌های بی‌نظیر مردمانی است که با دستان خالی و سینه‌های مالا مال از عشق به وطن و استقلال کشور در برابر تجاوز بیگانگان ایستادند و تا آخرین رمق حیات مبارزه کردند. در آن روزگار سیاه و ظلمانی مردان و زنانی به پا ایستادند که نه چشم به شرق دوخته بودند و نه طمع به حاتم‌بخشی غرب داشتند. بلکه صرفاً برای آزادی کشور از تجاوز بیگانه و حفاظت از تمامیت ارضی و نوامیس ملی به جهاد پرداختند. بدون تردید جهاد مردم افغانستان در برابر شوروی سابق با تلاش و مدیریت رهبران معظم جهاد یکی از درخشان‌ترین مراحل تاریخ سیاسی کشور است که هم‌چنان تابناک و مایه عزت و سربلندی افغانستان و الهام‌بخش همه مبارزات حق‌طلبانه و حق‌خواهانه مردم ما خواهد بود. جهاد مردم افغانستان در برابر شوروی سابق نه تنها سرازیر شد بلکه بلوک شرق و ایدئولوژی کمونیستی در سراسر جهان گردید بلکه یک مبارزه الهام‌بخش برای همه جنبش‌های آزادی‌خواه در سراسر جهان بود. از این رو هشتم ثور برای مردم افغانستان و مجاهدین مایه افتخار و سربلندی است.

در فردای این پیروزی شکوهمند و تاریخی اما متأسفانه حوادث و قضایایی رخ داد که برای مردم افغانستان تلخ و البته عبرت‌آموز بود.

آنچه امروز در کشور جریان دارد تداوم مداخلات بی‌شرمانه خارجی، اشغال، بحران و ستم تاریخی است که دامنگیر مردم افغانستان گردیده است. متأسفانه پس

گزارشی از مراسم بزرگداشت هشت مارچ، روز جهانی همبستگی زنان توسط افغانستانی‌های مقیم آمریکا

می‌شود. حتی برخی از زنان و دختران بخاطر وضعیت سخت‌گیرانه ایجاد شده از سوی طالبان، دست به خودکشی زده‌اند. در کابل و سایر ولایات افغانستان بازداشت، شکنجه و زندانی می‌کنند.

متأسفانه، در این میان، زنان و دختران هزاره در افغانستان بیشتر از سایر اقوام مورد تبعیض جنسیتی، قومی و نژادی قرار داشته و دارند. طالبان زنان و دختران هزاره را در چندین مورد، بازداشت و مورد شکنجه، اذیت و آزار قرار داده و می‌دهند. در شرایط سخت کنونی، زنان و دختران افغانستان برای رهایی از حصار تفکر افراطی طالبان به حمایت و پشتیبانی جامعه‌جهانی بویژه ایالات متحده آمریکا نیاز مبرم دارند. بنابراین، ما در این گردهمایی که به مناسبت روز جهانی همبستگی با زنان برگزار شده، از جامعه جهانی، نهادهای حقوق بشری و به‌خصوص ایالات متحده آمریکا موارد ذیل را خواستاریم.

رضایی اظهار داشت که کتاب YOUTSPOKEN (سخن رُک و راست) دارای ۱۱ فصل و ۳۴۰ صفحه است که در نسخه‌های سخت، نرم و صوتی موجود است.

به گفته وی در این کتاب دکتر سیما سمر از مبارزاتش برای دفاع از حقوق بشر، ترویج علم و دانش و مشکلاتی را که در این مسیر دیده و تجربه کرده است، سخن گفته است.

پس از سخنرانی آقای رضایی، جلسه با پرسش و پاسخ شرکت کنندگان و نویسنده کتاب پیرامون محتوای کتاب ادامه یافت.

در پایان، قطعنامه شرکت کنندگان محفل پیرامون ۸ مارچ روز جهانی همبستگی زنان توسط نرگس رجبی به خوانش گرفته شد و پایان‌بخش محفل رونمایی از کتاب دکتر سمر و اهدای آن برای بانوان شرکت کننده و اساتید دانشگاه افغانستانی و آمریکایی بود.

متن قطعنامه محفل زنان به مناسبت هشت مارچ در ایالات متحده به شرح زیر است:

قطعنامه همایش زنان افغانستان به مناسبت هشت مارچ در ایالات متحده آمریکا

سازمان ملل متحد، پس از دو قرن مبارزه زنان علیه تبعیض و نابرابری، در سال ۱۹۷۷، روز هشتم مارچ را به عنوان روز جهانی همبستگی زنان تصویب نمود.

هدف از این اقدام، ارج‌گذاری به مبارزات و فداکاری‌های زنان، تقدیر از دستاوردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنان و دعوت به مساعی مشترک کشورهای عضو برای زدودن نابرابری‌های جنسیتی بود.

حالا این روز مهم، هر ساله، در کشورهای زیادی تجلیل می‌شود و نقش قابل‌ملاحظه در جهت نشر آگاهی برای حمایت از زنان، ایفا می‌کند.

ما در حالی از روز جهانی زن تجلیل می‌کنیم که زنان هنوز در گوشه- گوشه‌ی جهان با انواع چالش‌های ساختاری که مانع دسترسی آنان به برابری، حقوق و آزادی‌های انسانی می‌شوند، دست به گریبان‌اند و در سایه حاکمان مستبد، در مبارزه با آپارتاید جنسیتی، قربانی می‌دهند.

اکنون پرسش اساسی که اذهان انسان‌های باورمند به کرامت انسانی را در سراسر دنیا به‌خود مشغول ساخته است این است که آیا زمان آن فرا نرسیده است تا نهادهای حقوق بشری و بین‌المللی به رهبری سازمان ملل متحد و دولت‌های مسئول که به میثاق‌های جهانی متعهد هستند، برای پایان بخشیدن به تبعیض و بی‌عدالتی علیه زنان، از ابزارهای لازم- که در اختیار دارند- استفاده نموده و حاکمان و گروه‌های زن‌ستیز را وادار سازند تا دست از خشونت و تبعیض برداشته و حقوق انسانی زنان را محترم بشمارند؟!.

ما روز جهانی زن را با حضور دکتر سیما سمر رئیس سابق کمیسیون حقوق بشر افغانستان در شرایطی تجلیل می‌کنیم که زنان و دختران این کشور بیش از دو سال است که توسط گروه طالبان از رفتن به مدرسه، دانشگاه، کار و سایر فعالیت‌های انسانی محروم گردیده و علیه آنان عملاً و علناً آپارتاید جنسیتی اعمال

می‌گیرند را محکوم کنند و از سازمان ملل متحد انتظار داریم که از حقوق بشر و آزادی شهروندان افغانستان حفاظت نماید و پیام ما به جامعه جهانی و مجامع حقوق بشری این است که صدای زنان افغانستان را بشنوند و آپارتاید جنسیتی و نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان را به رسمیت بشناسند.

سخنران بعدی این محفل دکتر سیما سمر رئیس پیشین کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان بود که در مورد هشت مارچ و وضعیت زنان در افغانستان سخن گفت. وی وضعیت فعلی زنان، خشونت ظالمانه طالبان علیه زنان، آپارتاید جنسیتی و مبارزه زنان برای بازگرداندن حقوقشان را مورد بررسی قرار داد. وی همچنین وضعیت ناامیدکننده زنان افغانستان زیر حاکمیت طالبان را به بررسی گرفت. دکتر سمر اظهار نگرانی کرد و گفت زنان و دختران در افغانستان به طور مستقیم قربانی می‌شوند و همه حقوقشان گرفته شده است.

وی گفت که من به خاطر دارم زمانی که ما به مدرسه می‌رفتیم، حتی یونیفرم‌های مشخصی داشتیم اما می‌توانستیم آزادانه هرچیزی بپوشیم و فعالیت کنیم، اما اکنون خواهران ما تحت تسلط طالبان از همه حقوق شان محروم شده‌اند؛ حق تحصیل ندارند و حق کار و سفر ندارند این یک نگرانی بزرگ برای آینده افغانستان است، زیرا که اولاً طالبان تعلیم دختران را قبول ندارد و ثانیاً سیاست‌های تعلیمی رادیکال و ضعیف را برای دختران و پسران ترویج می‌کند که برای افغانستان نگران‌کننده است. پس می‌توان گفت که افغانستان از جمله کشورهایی است که به طور رسمی تعلیم و تحصیل دختران را ممنوع کرده است. دکتر سمر به چند موضوع دیگر هم اشاره کرد: ۱. امنیت افغانستان؛ متأسفانه برخی فکر می‌کنند که طالبان امنیت را به افغانستان آورده است، اما همه فراموش می‌کنند که خود طالبان منشأ ناامنی و بی‌ثباتی در کشور بودند که مکتب‌ها، بیمارستان‌ها، کلوب‌های ورزشی، سالن‌های عروسی، زایشگاه‌ها و جاده‌ها را هدف انفجار قرار می‌دادند و مردم را به دلایل نامشروع قربانی می‌کردند. اکنون که خود آن‌ها به قدرت رسیده‌اند، کوشش دارند که نشان دهند که همه چیز خوب است و امنیت فراهم است، در حالی که در واقعیت، تمام حقوق آزادی مردم را گرفته‌اند و فعلاً زنان و دختران را از تحصیل محروم کرده‌اند. برای من این سوال پیش می‌آید که چرا تعلیم، که حق اولیه یک زن و یک دختر است، از آنان گرفته شده است؟ و چرا زنان محبوس در خانه‌ها هستند، چرا زنان مجبور به پوشش اجباری برقع می‌شوند؟ در حالی که برقع یک هنجار عام برای تمام زنان افغانستان نیست و تنها در بعضی از شهرهای افغانستان استفاده می‌شود. مثلاً من فکر نمی‌کنم که زنان بامیان برقع پوشیده باشند یا استفاده کنند. نکته دیگری که نگران‌کننده است، این است که طالبان ادعا می‌کنند که فساد پولی کاهش یافته است، در حالی که فساد با ظهور طالبان افزایش یافته است؛ همه روزه مردم را مجبور به پرداخت هزینه ساده‌ترین اوراق می‌کند آیا این فساد نیست؟ سخنران بعدی جویید رضایی استاد دانشگاه بود که به مناسبت انتشار کتاب دکتر سیما سمر در مورد محتوای این کتاب صحبت نمود.

به مناسبت هشت مارچ روز جهانی همبستگی زنان در تاریخ ۱۰ مارچ ۲۰۲۴ محفلی باشکوهی در شهر بوستون ایالات متحده آمریکا توسط بانوان هزاره حوزه نیوانگلند برگزار شد. در این محفل که شمار زیادی از شخصیت علمی و فرهنگی افغانستانی مقیم حوزه نیوانگلند و شماری از اساتید دانشگاه‌های مختلف آمریکا اشتراک داشتند، از کتاب دکتر سیما سمر که به تازگی انتشار یافته، نیز رونمایی شد. این برنامه در سه بخش ۱. سخنرانی به مناسبت ۸ مارچ، ۲. پرسش و پاسخ در مورد کتاب دکتر سیما سمر و ۳. اجرای سرود به مناسبت روز زن توسط بانوان فعال حوزه نیوانگلند با مجری گری و مدیریت خانم‌ها بهاره حسینی و کبریا محمدی اجرا شد.

برنامه با سخنرانی دکتر مستوره شفایی مدافع حقوق زن و از برگزار کنندگان این محفل آغاز شد وی بر بزرگداشت از روز جهانی زن تاکید نموده و این روز را به عنوان فرصتی برای مبارزه علیه آپارتاید جنسیتی در جهان و بیان دردها و رنج‌های زنان و دختران افغانستان، به ویژه پس از ظهور گروه طالبان، توصیف نمود. شفایی به مشکلات و سختی‌هایی که زنان افغانستان در طول تاریخ و به ویژه با ظهور حکومت طالبان دچار شده‌اند، اشاره کرده و بیان کرد که زنان افغانستان در حال حاضر با چالش‌های فراوانی مواجه هستند که واژه‌ها نمی‌توانند این مشکلات را به خوبی توصیف و تبیین کنند. او درباره تحصیل و آموزشی زنان افغان که از آن محروم شده‌اند، همچنان جنایت و خشونت‌هایی که علیه آن‌ها انجام شده و می‌شود، سخن گفت و اظهار نمود که تا کنون بیش از ۸۳ مورد محدودیت بالای زنان و دختران افغانستان توسط طالبان تحمیل شده است و زنان و دختران افغانستان در حال حاضر در خانه‌ها محبوس شده و حقوق اساسی‌شان همه روزه نقض شده و می‌شود و به بهانه‌های مختلف مورد آزار و شکنجه طالبان قرار می‌گیرند.

وی همچنین از زنانی که علیه این تبعیض و محرومیت و فشارها مقاومت و مبارزه نموده و می‌نمایند، تعریف و تمجید نموده و تاکید کرد که تلاش و پشت‌کار آنان برای تحقق حقوق و آزادی زنان الهام‌بخش است. وی به مناسبت روز همبستگی زنان از دستاوردهای افتخار آمیز چهره شناخته شده زنان افغانستان دکتر سیما سمر سخن گفت و ایشان را به عنوان یکی از بانوان قهرمان حقوق بشر در افغانستان یاد کرد و انتشار کتاب جدید ایشان را یک افتخار دیگر برای زنان افغانستان خواند.

در پایان، وی اظهار کرد که خواست ما از جامعه جهانی این است که تا برخورد سازمان یافته گروه طالبان علیه زنان و دختران افغانستان بخصوص زنان و دختران هزاره را که هر روز توسط نیروهای طالبان دستگیر و مورد آزار و شکنجه قرار





جلسه مشترک جبهه مقاومت ملی و جبهه آزادی

گروه را برای حملات تروریستی تجهیز می‌کند. وی همچنین وعده داد که حملات نظامی علیه طالبان در سراسر افغانستان پس از وقعه ماه رمضان آغاز خواهد شد و نیروهای مقاومت ضربات سختی بر طالبان وارد خواهند کرد. در این نشست مجازی هم‌چنین یاسین ضیا رئیس جبهه آزادی نیز با تأکید بر وحدت گروه‌های نظامی مخالف طالبان تأکید کرد که تنها راه نجات کشور از اشغال تروریست‌ها مقاومت مسلحانه است و گروه تروریستی طالبان تنها زبان تفنگ را می‌شناسد.

وی از همه گروه‌های سیاسی که تا کنون به امید صلح و تن دادن طالبان به گفتگو مبارزه سیاسی کرده‌اند، خواست که پیش از آن که دیر شود به جبهه‌های نظامی پیوندند و صفوف مقاومت گران را فشرده‌تر سازند.

رهبر جبهه آزادی نیز تأکید کرد که تأمین امنیت توسط طالبان تنها یک شعار است و رهبران این گروه از تمام گروه‌های تروریستی از جمله داعش برای اهداف شوم خویش از جمله در راستای انتقام‌گیری داخلی استفاده می‌کنند.

وی به تمام کشورهای منطقه هوشدار داد که به زودی تروریسم و هراس‌افکنی برخاسته از افغانستان دامن همه آنان را خواهد گرفت و هیچ‌کسی در امان نخواهد ماند. به همین خاطر جهان و منطقه نه تنها به عنوان یک گروه و یا حکومت با طالبان رابطه برقرار نکنند بلکه آن را به عنوان یک گروه تروریستی به رسمیت بشناسند.

هراس از حملات داعش؛

مقام‌های طالبان پشت دیوارهای بتنی پنهان شده‌اند

مردم نیامده و از او تنها یک عکس وجود دارد که زمان گرفته شدن آن هم مشخص نیست، با این حال نگرانی از حضور پهلپادهای نظامی ناشناس در آسمان قندهار و حملات مرگبار داعش خراسان باعث شده است که ملا هبت‌الله و دیگر رهبران طالبان خطر را در چند قدمی خود احساس کنند.

در چند روز اخیر، رسانه‌های تحت کنترل طالبان و همچنین برخی کاربران شبکه‌های اجتماعی با انتشار ویدیوها و عکس‌هایی از قندهار گفته‌اند که در آستانه عید فطر، تدابیر شدید امنیتی در این شهر برقرار شده است. بر اساس این تصاویر، مسجد عیدگاه که رهبر طالبان در سه سال گذشته روز عید فطر آنجا حضور می‌یافت و سخنرانی می‌کرد، با دیوارهای بتنی محصور شده و جو قندهار شدیداً امنیتی است؛ از طرفی در دو هفته اخیر، پهلپادهای ناشناس هم بارها در آسمان قندهار مشاهده شده‌اند. مقام‌های طالبان که می‌گویند حریم هوایی افغانستان از کنترل این گروه خارج است، بارها از دولت آمریکا خواسته‌اند حریم هوایی افغانستان را نقض نکنند.

دفتر رسانه‌های طالبان در قندهار روز دوشنبه در اطلاعیه‌ای از برگزاری نشست امنیتی با حضور مقام‌های این گروه در قندهار خبر داد و گفت این نشست بر اساس توصیه‌هایی از کابل، برگزار شد. در این اطلاعیه آمده است که مقام‌ها در این نشست در مورد تأمین امنیت قندهار در شب عید فطر و روزهای پس از آن صحبت کردند.

هم‌زمان، کمیسیون امور امنیتی طالبان در سمنگان در نامه‌ای به مقام‌های کلیدی این گروه در این استان هشدار داد که از گشت‌وگذار شب‌هنگام خودداری کنند. منابع مطلع در سمنگان گفتند که این هشدار پس از آن صادر شد که سطح تهدیدهای امنیتی برای هدف قرار دادن سران طالبان افزایش یافت.

در چند ماه اخیر، حملات چریکی نیروهای جبهه مقاومت ملی در برخی شهرها از جمله کابل، کاپیسا، بدخشان و تخار افزایش یافته، اما این جبهه هنوز در قندهار که خاستگاه و پایگاه اصلی طالبان دانسته می‌شود، عملیاتی انجام نداده؛ با این حال جبهه آزادی افغانستان که یک ماه پیش اعلام کرد حملاتش را در ماه رمضان متوقف می‌کند، در دو سال گذشته چندین بار از حمله به طالبان در شهر قندهار خبر داده است.

آنتونیو گوتش، دبیرکل سازمان ملل متحد، در گزارشی که در اسفند گذشته از وضعیت افغانستان منتشر کرد و همچنین رزا اوتوبایوا، رئیس هیئت معاونت سازمان ملل متحد در امور افغانستان، در گزارشی به شورای امنیت، حملات جبهه آزادی و جبهه مقاومت به طالبان را تأیید کرده‌اند. در یکی از گزارش‌های رزا اوتوبایوا به شورای امنیت آمده است که در حمله جبهه آزادی به طالبان در قندهار شماری از غیرنظامیان نیز آسیب دیده‌اند. پس از حمله مرگبار داعش خراسان به اعضای طالبان در قندهار در دوم فروردین و به دنبال آن حمله مرگبار مسکو و هشدارهای بی‌درپی مقام‌های امنیتی ایالات متحده از قدرتمند شدن داعش خراسان، طالبان هرچند ادعا می‌کنند داعش را سرکوب کرده‌اند، برای محافظت از مقام‌های ارشد این گروه و به ویژه ملا هبت‌الله آخندزاده، تدابیر امنیتی شدیدی اتخاذ کرده‌اند.

مسئولان جبهه مقاومت ملی و جبهه آزادی افغانستان که دو گروه نظامی مخالف طالبان هستند، به مناسبت نخستین سالگرد شهادت هفت تن از فرماندهان جبهه آزادی از جمله اکمل امیر در تاریخ ۲۵ حمل جلسه مشترک برگزار کردند.

در این نشست مشترک مجازی که احمد مسعود رهبر جبهه مقاومت ملی افغانستان و یاسین ضیا رئیس جبهه آزادی حضور داشتند، آنان با اتفاق نظر بر مقاومت علیه طالبان به عنوان تنها راه ممکن در برابر این گروه تروریستی تأکید کردند.

احمد مسعود رهبر جبهه مقاومت ملی افغانستان در این نشست گفت که این با حضور در این نشست مشترک آنان نشان می‌دهند که مخالفان مسلح و نظامی طالبان متحد هستند و از این جهت خوش‌حال است.

او تأکید کرد که تنها راه مقابله با استبداد و ستم طالبان مقاومت مسلحانه در برابر این گروه است. زیرا طالبان همه درهای گفتگو و صلح را بسته‌اند. رهبر جبهه مقاومت ملی هم‌چنین تأکید کرد که طالبان اصلاح‌ناپذیر اند و افغانستان را تنها خانه خویش می‌دانند و دیگران را در هیچ سطحی قبول ندارند.

وی افزود که علی‌رغم لابی‌گری برخی افراد و گروه‌ها برای طالبان و شعار تأمین امنیت، این گروه هرگز نتوانسته است به افغانستان امنیت بیاورد. زیرا خود در نامنی دست دارد و حامی گروه‌های تروریستی است.

رهبر جبهه مقاومت ملی تأکید کرد که گروه طالبان با گروه‌های تروریستی از جمله با گروه داعش همدست است و این



گروه طالبان که پس از به قدرت رسیدن به طور نمادین دیوارهای بتنی اطراف اقامت‌گاه‌های مقامات دولت پیشین را برچیده بودند اکنون خود به این دیوارها پناه برده‌اند. این گروه در در آستانه عید فطر در شهر قندهار اطراف خانه رهبر این گروه را با استوار ساختن دیوارهای استنادی بتنی با هدف پیشگیری از حملات احتمالی شاخه خراسان گروه داعش استحکام بخشیدند. مختار وفايي در ایندیندینت فارسی نوشت: هراس از حملات داعش خراسان در افغانستان که در نزدیک به سه سال گذشته شماری از مقام‌های کلیدی طالبان را هدف قرار داده، باعث شده است برای مسیره‌های رفت و برگشت، محل زندگی و کار مقام‌های رژیم طالبان محدودیت‌های وضع شود. در این میان قندهار که به دلیل محل اقامت رهبر پرده‌نشین طالبان به پایتخت سیاسی این گروه معروف است، امنیتی‌ترین شهر افغانستان محسوب می‌شود.

ملا هبت‌الله آخندزاده در قندهار گروه نظامیان خاص خود را دارد که ویژه محافظت از او تشکیل شده است. این واحد ویژه که فرمانده آن مولوی عبدالاحد طالب، از فرماندهان ارشد طالبان در جنوب افغانستان، است، در امور امنیتی این منطقه اختیارات فوق‌العاده‌ای دارد. ملا شیرین آخند، از بنیان‌گذاران طالبان، هم استاندار قندهار است و حلقه وفاداران و نزدیکان به رهبر طالبان نیز همگی در این شهر اقامت دارند. از طرفی، در نزدیک به سه سال گذشته، مهم‌ترین فرمان‌ها و تصمیم‌های رژیم طالبان از قندهار صادر شده و حتی رهبر طالبان در مواردی که لازم دانسته، اعضای کابینه را از کابل به قندهار فرستاده است. در حالی که از زمان بازگشت طالبان به قدرت، ملا هبت‌الله آخندزاده تنها یک بار در تیر ۱۴۰۱ به کابل رفت تا در نشست بزرگ اعضای این گروه سخنرانی کند.

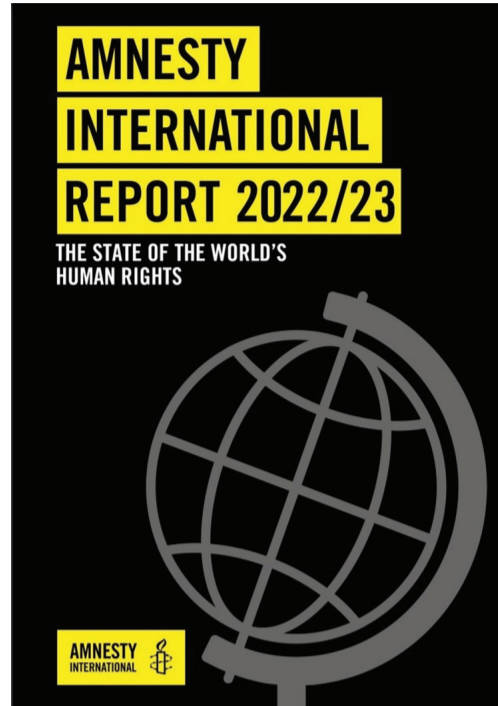
در کنار واحد ویژه محافظت از ملا هبت‌الله، سپاه البدر که از قدرتمندترین نهادهای ارتش طالبان است هم در این شهر مستقر است. بیشتر چهره‌های تأثیرگذار طالبان نیز اصالتاً اهل قندهارند و هر کدام شمار زیادی محافظ و نیروی مسلح دارند.

با تمام این‌ها، حملات گروه‌های مخالف طالبان در نزدیک به سه سال گذشته به قندهار نشان داد که لایه‌های امنیتی این گروه در این شهر نفوذناپذیر نیستند.

البته ملا هبت‌الله آخندزاده هنوز به صورت علنی به میان

گزارش تازه سازمان عفو بین الملل در باره وضعیت وخیم حقوق بشر در افغانستان

مجبور کرده‌اند که برای مواشی‌ای که ۲۰ سال قبل گم شده، به کوچی‌ها غرامت بپردازند.» در این گزارش به حملات سازماندهی شده علیه مردم هزاره و کشته‌شدن شماری از مردان این قوم در منطقه خاص ارزگان اشاره شده است.



سازمان عفو بین الملل در گزارش ۴۱۸ صفحه‌ای خود که در باره وضعیت حقوق بشر در جهان منتشر کرده است در باره وضعیت حقوق بشر در افغانستان نوشته است که «مردم در افغانستان از سرکوب شدید و نقض حقوق بشر رنج می‌برند.» در این گزارش که پس از گزارش تازه وزارت خارجه ایالات متحده منتشر شده است، به مواردی از خشونت و تبعیض از سوی طالبان علیه سایر اقوام افغانستان به خصوص هزاره‌ها اشاره شده است و از آن انتقاد کرده است.

هم‌چنین بار دیگر نقض حقوق زنان و دختران به طور پررنگ در گزارش درج شده است و آمده است که هدف اصلی طالبان «حذف زنان از عرصه‌های اجتماعی است.»

عفو بین‌الملل در گزارش تازه خود گفته است که آزادی‌های مردم شدیداً آسیب دیده است و در بخشی از گزارش آمده است: «اگر کسانی از طالبان انتقاد کنند، با ناپدیدسازی اجباری، بازداشت غیرقانونی، بازداشت خودسرانه، شکنجه و انواع بدفتاری روبه‌رو خواهند شد.»

در گزارش عفو بین‌الملل به مواردی از بازداشت و شکنجه افراد اشاره شده که قبلاً نمایندگی سازمان ملل در افغانستان آمار آن را منتشر کرده بود و گفته شده است که طالبان هیچ تحقیقی درباره اتهامات شکنجه افراد نکرده است.

در گزارش عفو بین الملل آمده است که علاوه بر آزادی بیان، آزادی اقلیت‌های مذهبی نیز در افغانستان تحت حاکمیت طالبان صدمه دیده است. بر اساس این گزارش گروه‌های قومی و مذهبی از جمله «مردم اوزبیک، هزاره، تاجیک و ترکمن بیشتر از هر زمانی به حاشیه برده شده، از زمین‌ها و خانه‌های‌شان رانده می‌شوند.»

این سازمان گفته که مسئولان طالبان «در دعوای و مناقشات برسر زمین و مواشی [میان کوچی‌ها و هزاره‌ها]، بیشتر به نفع کوچی‌ها که پشتون اند، فیصله می‌کنند. طالبان هزاره‌ها را

گزارش تازه وزارت خارجه ایالات متحده از نقض حقوق بشر در افغانستان

جنگجویان طالب، ملاها و چهره سیاسی نزدیک به این گروه است که عمدتاً متعلق به قوم پشتون اند.» بر اساس این گزارش ده‌ها در سال ۲۰۲۳ در مناطقی از شمال افغانستان از جمله پنجشیر و اندراب به دلایل سیاسی به صورت خودسرانه دستگیر و شکنجه شده‌اند و نیز به قتل رسیده‌اند.

هم‌چنین در گزارش از وضعیت بد هزاره‌ها در حاکمیت طالبان سخن به میان آمده و گفته شده است که این قوم هم چنان در معرض کوچ اجباری و غصب سرزمین‌های‌شان قرار دارند.

در گزارش وزارت خارجه آمریکا به حس‌های سیاسی و وضعیت بد زندان‌ها، قتل، شکنجه، بازداشت‌های خودسرانه، عدم استقلال قوه قضائیه اشاره شده است. در این گزارش گفته شده که طالبان از کودکان در درگیری‌های مسلحانه استفاده کرده است. وزارت خارجه آمریکا ارزیابی منفی از وضعیت رسانه‌ها در افغانستان به دست داده است. در این گزارش گفته شده که طالبان هر روز محدودیت‌های بیشتر بر آزادی بیان وضع کرده است. همچنین، خبرنگاران با خشونت و بازداشت خودسرانه طالبان مواجه‌اند.

در عین حال، طالبان مانع تجمعات مسالمت‌آمیز شده و برای استفاده از اینترنت محدودیت وضع کرده است. وزارت خارجه آمریکا گفته است که آزادی‌های مذهبی در افغانستان محدود شده و علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی خشونت صورت گرفته است.

در این گزارش سالانه بر بی‌اعتنایی گسترده طالبان به حاکمیت قانون و ممنوعیت ناقضان حقوق بشر نیز اشاره شده است. چنانچه، این گروه نتوانسته که خشونت‌های خانگی، جنسی، ازدواج زودهنگام و اجباری را کاهش دهد.

وزارت خارجه ایالات متحده تأکید کرده است که طالبان را به رسمیت نخواهد شناخت و این گروه هیچ یک از معیارهای یک حکومت پاسخگو و مسؤول را کسب نکرده است.

یک نماینده مجلس ایران:

گروه طالبان با جیش العدل همکاری می‌کند

ضدانقلاب همچون گروه تروریستی «جندالشیطان» همکاری نیز می‌کنند و این همکاری در برخی از موارد موجب نفوذ این اشراک جیبیت به خاک کشورمان می‌شود.»

گفتنی است در دو سال اخیر و پس از حاکمیت دوباره طالبان بر افغانستان گروه جیش العدل که یکی از گروه‌های تروریستی مخالف دولت ایران است چندین حمله تروریستی و خونین بر نیروهای نظامی و انتظامی ایران در استان سیستان و بلوچستان این کشور انجام داده است که بی سابقه بوده است.



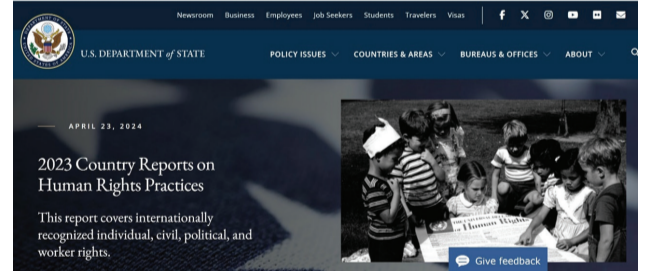
بخش حقوق بشر وزارت خارجه ایالات متحده گزارش سالانه خود را در باره وضعیت حقوق بشر در جهان به تازگی منتشر کرده است که از جمله از نقض گسترده حقوق بشر در افغانستان از جمله قتل، شکنجه، تجاوز، سرکوب، ارباب و ممنوعیت زنان از تحصیل و کار نیز در آن سخن رفته است.

انتونی بلینکن، وزیر امور خارجه ایالات متحده هنگام ارایه گزارش «حقوق بشر ۲۰۲۳ ایالات متحده» گفت که طالبان در سال گذشته مرتکب نقض گسترده حقوق بشر از جمله رفتارهای غیر اخلاقی با زندانیان شده‌اند.

در گزارش هم‌چنین در باره نقض گسترده حقوق زنان و ادامه سرکوب، ممنوعیت از تحصیل، کار و گشت و گذار زنان آمده است که: «در افغانستان، طالبان فرصت‌های کاری محدودی برای زنان دارند، نهادهای آموزشی برای دختران را تعطیل کرده‌اند و همچنان شلاق زدن زنان و مردان متهم به رفتار غیراخلاقی را افزایش داده‌اند.»

در این گزارش تصریح شده است که افغانستان عملاً تبدیل به یک زندان بزرگ برای زنان شده است و زنان از همه حقوق اولیه و انسانی خویش محروم هستند.

بلینکن هم‌چنین در هنگام ارایه گزارش گفت که دست‌آوردهای دو دهه گذشته در زمینه حقوق بشر، به‌ویژه حقوق زنان پس از تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، از بین رفته است. در گزارش وزارت خارجه ایالات متحده آمده است: «حکومتی به اصطلاح موقت را اعلام کرده که به طور کلی متشکل از



یعقوب رضازاده دبیر دوم کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ایران هم‌زمان با مراسم تدفین شش مأمور نیروی انتظامی ایران که روز سه شنبه ۲۱ حمل ۱۴۰۳ در استان سیستان و بلوچستان توسط نیروهای جیش العدل کشته شده بودند ادعا کرد که گروه طالبان با گروه به گفته او جیش‌الشیطان (جیش العدل) همکاری می‌کنند.

وی که در یک مصاحبه با خبرنگاری حیات سخن می‌گفت افزود که طالبان افغانستان نه تنها در تأمین امنیت مرزها ضعیف هستند بلکه با برخی از گروه‌های تروریستی از جمله جیش العدل همکاری می‌کنند تا امنیت جمهوری اسلامی را بر هم بزنند.

این نماینده مجلس ایران گفت که همکاری طالبان به گفته او «با این اشراک جیبیت» سبب شده است که آنان به داخل کشور ایران نفوذ کنند.

وی کشور پاکستان را نیز متهم به کوتاهی در تأمین امنیت مرزهای شرقی ایران کرد و گفت: «متأسفانه نیروهای مرزی دو کشور فوق نه تنها در تأمین امنیت مرزهای‌شان ضعیف هستند بلکه بعضاً با برخی عوامل

پیام استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت راهیابی تیم ملی فوتسال افغانستان به جام جهانی

در میان تمام اخبار ناخوشایند و شرایط بحرانی کشور، تیم ملی فوتسال افغانستان برای نخستین بار به جام جهانی راه یافت و جوانان عزتمند ما افتخاری بزرگ برای افغانستان به ارمغان آوردند و در دل میلیون‌ها انسان شادی آفریدند. این پیروزی بزرگ را برای همه مردم افغانستان به خصوص بازیکنان جوان و اعضای تیم ملی فوتسال تبریک می‌گوییم و مطمئن هستیم که در بازهای بعدی افتخارات بیشتر خواهند آفرید.

جوانان ما در حالی این افتخار بزرگ را آفریدند که زنان به عنوان نیمی از پیکر جامعه از تمام صحنه‌های زندگی از جمله عرصه ورزش محروم هستند. تبعیض و ستم قومی بیداد می‌کند و هیچ روزنه‌امیدی برای استعدادهای درخشان کشور برای رسیدن به آرزوهای انسانی شان وجود ندارد. آن‌چه تا کنون در میدانی ورزشی و رقابت‌های جهانی به دست آمده است تنها با تلاش و کوشش جوانان کشور و با اتکا به توانمندی خود شان صورت گرفته است. از این رو این پیروزی‌ها برای مردم افغانستان و جوانان غیور ما ارزش دوچندان دارد و مایه امید به پیشرفت، همگام شدن با جهان و در نهایت مایه امید به رهایی و آزادی است.

جا دارد که علاوه بر قدردانی از جوانان غیور که با مبارزه و تلاش، عزت و افتخار آفریدند، از کادر فنی تیم ملی فوتسال، مربی دلسوز و حامیان مادی و معنوی تیم سپاسگذاری کنیم که در چنین شرایطی زمینه شادی همگانی و بروز احساسات ملی و وحدت‌بخش را فراهم کردند.

سرور دانش
رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان
۹ ثور ۱۴۰۳

